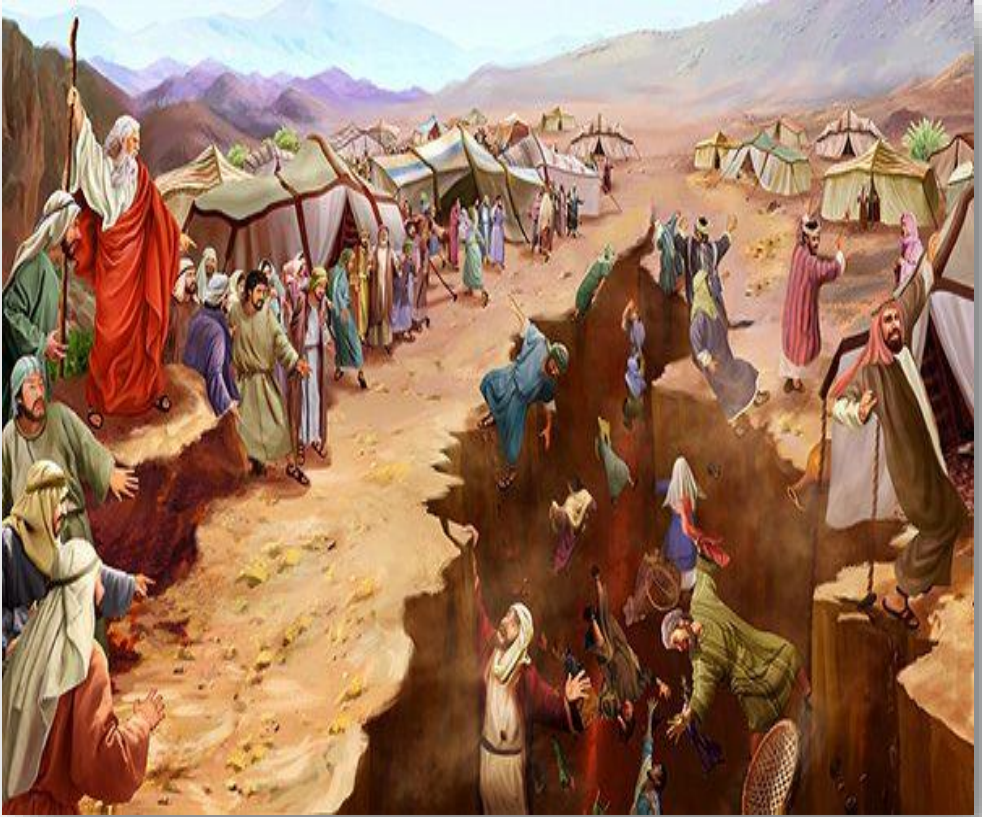


پسران قورح و سروده‌هایشان

دکتر ادوین صالح



مترجم: سارا پاکباز

ویراستار: امید Ba

۳.....	دیباچه
۶.....	فصل اول «مردی به نام قورح»
۲۱.....	فصل دوم «شورش»
۵۹.....	فصل سوم «قسمت دوم شورش» (سرکشی)
۹۷.....	فصل چهارم «قسمت سوم شورش»
۱۱۷.....	فصل پنجم «پسران قورح»
۱۳۲.....	فصل ششم «بنی قورح و داوود»
۱۵۴.....	فصل هفتم «دستاورد پسران قورح»
۲۰۶.....	فصل هشتم «نبرد پسران قورح»
۲۲۴.....	فصل نهم «پرستش بنی قورح»

دیباچه

چند سال پیش پدرم، فرد صالح، شبان ارشد کلیسای بر صخره در تورنتو، پیامی را درباره قورح، فرزندانیش و مزامیرشان ایراد نمود. درحالیکه من، بین مخاطبان نشسته بودم و به آن پیام شگفت‌انگیز گوش فرا می‌دادم - پیامی که به نظر من یکی از گوهرهای پنهانی موجود در خزانه کلام خدا بود - آن‌چنان محو زیبایی، حساسیت و ملاحظت دلگرم کننده آن شدم که اشکهایم روی پهنه صورتم روان شده و روح قدردانی و ستایش خدای ما به دلیل فیض فوق‌العاده و شگفت‌انگیزش که در میان فلاکتها و فاجعه‌ها نثار ما می‌کند، مرا در بر گرفت. من خودم را در متن داستان دیدم! و قصد دارم که چگونگی آزادیم را با شما در میان بگذارم، که چگونه خدا در حیات خانواده‌ای که همیشه مورد قضاوت و سوءتفاهم قرار گرفته‌اند دری را برایم گشود، که به امیدی به جهت آینده دست یافتم. در طی سالها بعد از شنیدن این پیام خدا، این افتخار را نصیب ساخت که محتوای آن را با گروه‌های مختلف در سرتاسر کشور درمیان بگذارم و همانطور که پیش‌بینی می‌کردم، واکنشها مشابه واکنش من بود. اشک‌های شوق ریخته شدند، دلها و قلبها در تجلیات حضور خداوند، تشویق و تقویت شده و یأس در امیدهایی دوباره احیا گردیدند. داستان قورح؛ حکایتی پر از رمز و راز است، نه یک ماجرای که در صفحه نخست [خبرها] جای گرفته باشد. اگر چه، در کلام خدا در مورد شورش ایشان می‌خوانیم (اعداد فصل ۱۶) اما محتوای این داستان دارای جزئیات و زیبایی منحصر به فردی است که از چشمان ما پنهان مانده‌اند. من

اطمینان دارم که روح‌القدس حکایت قورح و پسران را در افکارمان به کمال می‌رساند، باشد تا که به درک عمیق‌تری از راه‌های خداوند به جهت بشر سقوط کرده در فیض و محبت بی‌کرانش برسیم و به نگرشی درست نسبت به شخصیت الهی او دست پیدا کنیم. هم‌چنان که داستان قورح و پسران را مطالعه و در مطالب آن تعمق می‌کنید، مسیری به جهت قدردانی از آرامش و زیبایی فیض را در پیش روی خود خواهید دید که ما را به زندگی قدرتمندی که از فیض منشاء می‌گیرد و باعث می‌شود تا تلفات و ضایعات از نو احیا شده و فرد تا جایگاه عزت، حرمت و خدمت به قوم خدا بالا رود رهنمون می‌کند. داستان قورح داستان امید در وسط فاجعه، پیروزی در برابر شکست، و نوری است که در میان تیرگی و تاریکی گناه و خطا، به شدت درخشان است. و در نهایت داستان قورح، پسرانش، و سروده‌هایشان داستان ماست؛ تجربیاتی بسیار رایج و در عین حال زنده‌ی ما از شکست و تراژدی بوده، و متعاقباً بار داغ‌های ننگ و قضاوت‌های نادرست و سوء تفاهماتی است که اغلب به عنوان نتیجه و ثمره آنها با خود حمل خواهیم کرد. ما داستان را با نگاهی دقیق به مردی که در مرکز این ماجرا قرار دارد آغاز می‌کنیم و زندگی، شورش، نحوه مرگ و هلاکتش بررسی خواهیم کرد و در پس این مرحله، خانواده‌ی او را در یک دوره‌ی هزارساله که با گذر از تونل هزارتوی و پر پیچ و خم، به بلند مرتبه‌گی رسیدند! ردیابی می‌کنیم که در استنتاج به خروج بی‌سر و صدا و به موقع ایشان از تاریخ کتاب مقدس و افق آرام و بی‌هیاهوی هدف و نقشه خدا ختم خواهد شد. در نهایت به ثمره

افکارشان، دست برده و در مورد ۱۲ مزموری که در کلام خدا حفظ شده و ما آنها را با نام مزامیر پسران قورح می‌شناسیم (از آن جمله؛ مزمور ۴۲، ۴۹، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸) قرابت جسته تفکر و تعمق می‌کنیم که تمامی آنها از زیباترین و شناخته شده‌ترین مزامیر کلام خدا هستند - شامل زیبایی و حقایق با ارزشی که قادرند زندگی فرد را تبدیل کرده و همه اشخاص (چه زن و چه مرد) می‌توانند در تمام عمرشان آنها را مطالعه کنند، بدون اینکه از غنا و دولتمندی آن مزامیر چیزی کاسته شود. در نگارش این کتاب، خود را مدیون افرادی می‌دانم که با ابراز محبت، همکاری و پشتیبانی از زحمات و تلاش‌هایم زندگی مرا تحت تأثیر قرار دادند. (در ترجمه آیات از ترجمه کهن کتاب مقدس استفاده شده است)

این کتاب را به پدرم «فرد صالح» تقدیم می‌کنم که حقیقتاً، نگارش آن را از حقایق گشوده کلام، توسط ایشان الهام گرفتم، ممنونم پدر، خدا را شاکر و در مسیح به شما فخر، که قهرمانم تو هستی!!

ادوین صالح

فصل اول «مردی به نام قورح»

هنگامی که از بیشتر خوانندگان کتاب مقدس خواسته می‌شود تا زمان اولین برخوردشان را با قورح بیاد آورند، کتاب اعداد باب ۱۶ آیه‌های ۱ تا ۴۱ را عنوان می‌کنند. درست است که این فصل در کتاب اعداد به یک شورش فاجعه بار می‌پردازد که توسط قورح و جمعی از مردان شناخته شده اسرائیل آغاز و سازماندهی شده است، اما داستان از اینجا آغاز نمی‌شود! برای اینکه مفهوم و زیبایی این ماجرا را متوجه! شویم، باید اندکی در ماقبل آن مقطع به دنبال قورح بگردیم! خوشبختانه، روح‌القدس رد پا و نکات کافی برای هدایت ما به منشا و سرانجام این خانواده خاص از خود بجای گذاشته است. شورش و سرکشی قورح در کتاب اعداد باب ۱۶ تکرار قیامهایی نیست که از حسادت و طمع ناشی شدند و تصویری که ممکن است از فیلم ده فرمان در ذهن داشته باشیم که نسخه (انحرافی) هالیوودی از یک داستان حماسی کتاب مقدس، از ظهور موسی به عنوان ناجی قوم اسرائیل، خروج ایشان از مصر و سفرشان در بیابان و ورود نهایی آنها به سرزمین موعود، حکایت می‌کند، بلکه! مفاهیم و پیام روحانی این داستان بسیار عمیق بوده و تمامی تار و پود این ماجرا را دربر می‌گیرد. تمرکز این کتاب چندان بر واقعیت ماجرا و فراز و نشیب‌هایش نیست! اگرچه تمام جزئیاتش در جایی که

متناسب با متن داستان باشد، توضیح داده خواهند شد، اما آن چه که برای ما که در عهد جدید و با فاصله زمانی زیادی از این داستان زندگی می‌کنیم مهمتر است، اهمیت و کاربرد این داستان است. به دنبال جستجو برای قورح در صفحات کتاب مقدس، برای اولین بار با این مرد در کتاب خروج باب ۶ مواجه می‌شویم. کتاب خروج از خاتمه پیدایش با مرگ یوسف و یک دوره از تاریخ فرزندان اسرائیل آغاز می‌گردد. پسران یعقوب (اسرائیل) یک دوره کامیابی و سعادت را در زمان حکمرانی یوسف به عنوان نخست وزیر مصر سپری کرده بودند. آنها توسط یوسف به مصرآمده و در سرزمین جوشن که بخش اصلی پایتخت بود و توسط یوسف مراقبت می‌شد، ساکن شدند. با این حال، کتاب خروج با روی کار آمدن سلسله سلطنتی جدیدی شروع می‌شود که شخص اول آن یعنی فرعون جدید، وعده برقراری آرامش و امنیت فرعون قبلی را در قبال خانواده یوسف بخاطر نیاورد. اسرائیلیان! که در زمان ساکن شدن یعقوب در مصر صرفاً ۷۲ نفر بودند، احتمالاً به چندین میلیون نفر رسیدند. آنها خطر عظیمی برای منافع سیاسی و اقتصادی مصر محسوب می‌شدند، به این ترتیب تسلط و کنترل بر آنها به جهت دستیابی به اهداف امپراطوری ضرورت داشت، در این اوضاع و شرایط بود که خدا موسی را برانگیخت تا ناجی اسرائیل باشد. اولین مواجهه

موسی با خدا، در بیابان سرزمین مدیان در طی دوران تبعیدش بود - تبعیدی که خود ساخته بود- و درحالی صورت گرفت، که مشغول چوپانی گوسفندان یثرون پدر زنش بود. خدا ماموریت عظیم و برجسته‌ای به او سپرده بود یعنی هدایت و رهبری قوم اسرائیل و خروج آنها از مصر و اسکانشان در سرزمین آبا و اجدادیشان که به ابراهیم و اسحاق و یعقوب و نسل آنها وعده داده شده بود. در فصل ۶ کتاب خروج، موسی به نزد بزرگان دوازده قبیله اسرائیل بازگشت و به آنها اطمینان داد که خداوند قصد دارد بزودی قوم خود را آزاد کند(خروج: ۶: ۵ تا ۹) «و من نیز چون ناله بنی اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته‌اند، شنیدم، عهد خود را به یاد آوردم. بنابراین بنی اسرائیل را بگو، من یهوه هستم، و شما را از زیر مشقت‌های مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم، و شما را به بازوی بلند و به داوری‌های عظیم نجات دهم. و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خدا خواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقت‌های مصریان بیرون آوردم. و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم. پس آن را به ارثیت شما خواهم داد من یهوه هستم. و موسی بنی اسرائیل را بدین مضمون گفت: لیکن به سبب تنگی روح و سختی خدمت، او را نشنیدند. در مطالعه این آیات، تصویری نمایان می‌گردد! و در پس آن اسامی، سران قبایل اسرائیل را می‌بینیم که در میانه آنها قبیله لاوی " برجسته است، که بررسی آنها خالی از برکت نیست؛ (خروج: ۶: ۱۶ تا ۲۷) «نامهای

پسران لاوی به حسب پیدایش ایشان: جرشون، فُهات و مراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود. پسران جرشون لینی و شمعی به حسب قبایل ایشان و پسران فُهات عمّرام، یصهار، حبرون و عَزَبیئیل بود و سالهای عمر فُهات صد و سی و سه سال بود. و پسران مراری مَحَلّی و موشی؛ اینانند قبایل لاویان به حسب پیدایش ایشان. و عمّرام عمهٔ خود یوکابد را به زنی گرفت و او برای وی، هارون و موسی را زایید و سالهای عمر عمّرام صد و سی و هفت سال بود. و پسران یصهار قورح، نَفّج و زِکُری بودند و پسران عزیبیل میثائیل و ایلصافن و ستری و هارون الیشابغ، دختر عمیناداب، خواهر نحشون را به زنی گرفت و برایش ناداب و اییهو العازر و ایتامر را زایید. و پسران قورح: اسیر و القانه و اییاساف اینانند قبایل قورحیان. و العازر بن هارون یکی از دختران فوتیبیل را به زنی گرفت و برایش فینحاس را زایید اینانند رؤسای آبابی لاویان به حسب قبایل ایشان اینانند هارون و موسی که خداوند بدیشان گفت: بنی اسرائیل را با جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید. اینانند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند برای بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر و اینان موسی و هارونند» این آیات اولین جایی است که به اسم قورح و برخی از حقایق نهفته برخورد می‌کنیم!!

بطرز شگفت‌آور می‌بینیم که رابطه‌ای بین موسی، هارون و قورح وجود دارد. آنها پسر عمو و فرزندان دو برادر بودند: عمّرام^۱ که موسی " و هارون" را داشت و یصهار^۲ نیز قورح" را داشت. این مردان نه تنها مانند سایر افراد قوم اسرائیل، فرزندان یعقوب (اسرائیل) بودند بلکه، خویشاوند و در نسبت

نزدیک خانواده‌گی نیز بودند. ایشان هم فرزندان لاوی و هم دارای یک پدر بزرگ با نام قُهاث بودند! در نتیجه در نسبت عموزادگی (پسر عمو) قرار داشتند.

به خاطر این رابطه و تعلق آنها به قبیله لاوی، آنها نیز از خانواده کاهنان محسوب می‌شدند. کلام خدا به ما نشان می‌دهد که بعدها، زمانی که موسی تمامی اشخاصی را که در برابر اولین سرکشی عظیم قوم و بت پرستی آنها، برای خداوند ایستادند، بسوی خود فراخواند - همان حادثه گوساله طلایی در فصل ۳۲ کتاب خروج - همه پسران لاوی در کنار او (موسی) گرد هم جمع شدند. (خروج ۳۲: ۲۶) «آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت: هر که به طرف خداوند باشد نزد من آید، پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند»

خوشبختانه، کلام خدا نام پسران قورح را در زمانی که موسی برای بار اول تمامی قوم اسرائیل را به اطاعت و ایمان در مقابل خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب فراخواند برای ما بازگو می‌کند (خروج ۶: ۲۴) «پسران قورح آسیر، إلقانه و آیباساف بودند. اینانند قبایل قورحیان»

این خانواده، خانواده‌ای عادی نبودند! چرا که؛ در جامعه اسرائیل، برجسته و محترم بودند در مذاقه به آیه نیز این موضوع کاملاً روشن است، زیرا، بیش از هر شخص دیگر و حتی بیش از موسی، نام خانواده قورح " ذکر شده

است. آنها برای همه شناخته شده بودند. هیچ تردیدی برای کسی نمی ماند که آنها در میان قوم اسرائیل نجیب زاده، پر قدرت، بسیار با نفوذ و تاثیر گذار بودند. مهمتر از همه اینکه وقتی قورح در اعداد باب ۱۶ شورش کرد، ۲۵۰ نفر از سران و مهمترین امیران قوم اسرائیل را به دنبال خود کشاند. او حقیقتاً به نوبه خود یک رهبر بود.

یکی دیگر از نکات قابل توجه! در مورد قورح و قوم اسرائیل این است که؛ آنان به سبب پژمردگی روح و بندگی طاقت فرسای خود نیازی به موسی نداشتند. زیرا از کلام خدا چنین برداشت می شود؛ از همان لحظه ای که موسی در مصر ظاهر شد و تلاش کرد اسرائیل را نجات دهد، با مخالفت های داخلی و بیرونی مواجه شد. نه تنها فرعون علیه موسی بود، بلکه قوم اسرائیل نیز که خدا منجی شان را به ایشان معرفی کرد، با موسی مخالفت کردند زیرا از این هراس داشتند که مبدا موسی اقدامی کند و رابطه ایشان با پادشاه مصر که به خودی خود آشفته بود، گسیخته شود و همزیستی شان با او را بر هم بزند، برای آنها، فرعون یک جنس شناخته شده بود و می دانستند که چگونه با ظلم و ستم او کنار بیایند. از سوی دیگر، موسی و خدایی که او معرفی کرد، به جهت ایشان، موضوعی ناشناخته و خطرناک بود. «عجب ذهنیتی داشتند!!» مصداق آن ضرب المثلی است که

می‌گوید: در معیشت یک دشمن شناخته شده باشی بهتر است از همراهی با یک دوست ناشناس. اسرائیل آن‌چنان مغلوب غم و اندوه و درد شده بود که حساسیتش را نسبت به هرگونه صدا و پیشنهادی از دست داده بود. برای آنها خداوند دیگر مفهومی نداشت! شاید آنها یک خاطره مبهم از خدایی داشتند که قبلاً خدای اجدادشان ابراهیم، اسحاق و یعقوب بود، اما همانطور که انسان مُدرن، خدا را در افکار و احساسات خود دفن کرده است، قوم اسرائیل نیز همین کار را کرده بود و برای آنها، این به اصطلاح خدا، چیزی جز به یک اسطوره شیرین و افسانه‌ای جالب بیش نبود که توسط والدینشان برای آنها بازگو شده بود و به هیچ عنوان دارای واقعیت و مفهوم نبود، در نتیجه؛ خدا، نمی‌توانست بر زندگی ایشان تاثیرگذار باشد، آن هم در زندگی و حیاتی که پر از رنج و عذاب بود. آیا امروزه ذهنیت و نگرش انسان مدرن چنین نیست؟! آیا ما نیز از خدا قطع امید نکرده‌ایم؟ آیا ما نیز همان کار را نکرده‌ایم که بسیاری از پیروان نیچه (فریدریش ویلهلم نیچه: فیلسوف، شاعر، منتقد فرهنگی و آهنگساز آلمانی است که حیطة و افکار او بر خدا ناباوری و هیچ انگاری و مکتب او پسااختر انگاری و فردگرایی بود) کردند؟! که برای خدا مراسم تشییع، گرفته و او را خارج از زندگی هایشان دفن کردند، و دیگر به دنبال قدرت و توانایی او برای رهانیدنشان از اهلاک و بردگی نیستند؟! گمان می‌کنم همه ما بر سر یک پاسخ اتفاق نظر داریم.

قورح، نماینده زنان و مردانی بود که اکثریت قوم اسرائیل را تشکیل می‌دادند. چیزی که جالب است، ارتباط بین آیه‌ای است که الان ذکر شد یعنی خروج باب ۶ آیه ۹ و نیز آیه‌هایی است که بلافاصله بعد از آن می‌آیند و حاوی اسامی سران قبایل می‌باشند، یعنی آیه‌های ۱۸ تا ۲۴. باور من بر این است که روح‌القدس اسامی افراد را در اینجا ذکر کرد تا به ما نشان دهد! افرادی که علیه موسی شورش کرده و توجهی به پیام و هدف او نداشتند چه کسانی بودند؟ و آن فرد همین جا است - قورح".

قورح، نمایانگر یک نسل از قومی بود که به هیچ وجه به خدا و فرستاده‌اش ایمان نداشتند. آنها مخلوقاتی بودند که براساس حواس خود عمل می‌کردند و نه براساس ایمان. که در این ارتباط می‌توان به قائن و بلعام نیز اشاره کرد که کلام خدا آنها را عامل تفرقه، نفسانی و بی‌روح خطاب می‌کند (یهودا آیه ۱۹) «اینانند که تفرقه‌ها پیدا می‌کنند و نفسانی هستند که روح را ندارند»

قورح، چنین شخصی بود. او نماینده از نسل و قومی بود که موسی ایشان را از اسارت مصر و بندگی فرعون رها کنید. این داستان بشریت سقوط کرده و وابستگی کامل او به حواس پنج‌گانه، تعریف کردن، گنجاندن حیات و مابقی امور در این زمینه است؛ که کلام خدا از آن به عنوان نفسانی [نفسانیت] نام می‌برد. احساسات انسان، به خدا تبدیل شده زیرا او بر اساس

احساس و حسی از درستی و نادرستی، تصمیم‌های خود را اتخاذ می‌کند و در سیر تکاملی دل و افکار خود (نفع من در کجاست!؟) در حرکت است، احساساتی که عاری از حیات، مدیریت و جهت دهی خدا هستند که بطور اجتناب ناپذیری منتهی به انکار خدا و نپذیرفتن او و پیامش برای ما می‌شوند و این دقیقاً، نکته‌ای است که شیطان از ما طلب می‌کند! یعنی؛ داشتن حواسی برانگیخته، بیدار و بدون حضور خدا. آیا او حوا را فریب نداد تا به درخت معرفت نیک و بد بنگرد، آن را حس کند، لمس کند، از آن بخورد و به این ترتیب به یک انسان نفسانی تبدیل شود؟ نقشه‌ها و بازیهای او ۶۰۰۰ سال است که ذره‌ای تغییر نکرده است. او هنوز هم، هر انسانی را با حواسش به دام می‌اندازد و آن حواس را با استفاده از وسوسه‌های محیط اطرافش که به خورد آنها می‌دهد، شعله‌ور می‌کند. شیطان مغز متفکر و تغذیه کننده حواس است، قلمرو عملیات او نیز در همان محدوده است و به وسیله آنها نمایشنامه‌های بی‌نظیر خود را در وجود نفسانی ما، کارگردانی و به اجرا در می‌آورد. شباهت ترسناکی بین ما و قورح وجود دارد، زیرا قورح و دیگر بزرگان اسرائیل به دلیل پژمردگی روح و بندگی طاقت فرسای خود، به موسی توجهی نکردند، ما نیز به همان نحو در برابر پیام‌آور خدا برای عهد جدید یعنی عیسی مسیح کاملاً مقاومت می‌کنیم. همان شخص که به این

جهان آمد تا ما را از بندگی گناه و مرگ آزاد سازد، بندگی که از قدرت سرکوبگر و مرگبار شیطان بر ما وارد شده است. ما ترجیح می‌دهیم زیر بندگی گناه و جسم باقی بمانیم چرا که آنها را قلمرویی آشنا و در دسترس برای بقا می‌دانیم تا اینکه بخواهیم وارد قلمرو تازگی و رستاخیزی شویم که خداوند عیسی در طی حیاتش و از طریق قیامش به ما عرضه داشت. ریشه شورش و سرکشی قورح به جایی خیلی پیشتر از اعداد باب ۱۶ باز می‌گردد. این داستان از کتاب خروج باب ۶ شروع می‌شود، یعنی؛ همان جا که موسی خالق همه هستی و قدرتمندترین خدای همه خدایان را به عنوان میراث و سرنوشت برحقشان، به آنها عرضه داشت. آنها صرفاً این پیشنهاد را رد کردند. خدا نیز تنها پسرش را به ما عرضه کرده است و ما به سرعت و بدون تردید هدیه بزرگ او را که در جهت صلح و امنیت بود رد کردیم (یوحنا ۳: ۱۹) «و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند از آنجا که اعمال ایشان بد است»

گرایش و جهت‌گیری طبیعی انسان، بسوی تاریکی و مرگ است. انسان به طور طبیعی به تاریکی جذب می‌شود، زیرا تاریکی در روح او قرار دارد. در حقیقت «مشابهت، باعث جذب می‌شود» انسان نیز، همیشه مجذوب تاریکی و شرارت می‌شود. در تصدیق! اگر انسانی را در محیط یا مکانی کاملاً خنثی و فاقد ارزش رها کنید، در کمترین زمان یا آن مکان را نابود می‌کند، یا به

همنوع خود صدمه می‌زند و یا خود را نابود خواهد ساخت. (انسان مملو از تاریکی بوده که درعمل همان مرگ است) اگر به رادیوگرافی یک فرد دارای سرطان نگاه کنید، ناحیه تحت تأثیر آن بیماری به صورت یک منطقه تاریک در مقایسه با بافت‌های طبیعی ظاهر می‌شود، واقعا مضحک است! روح انسان آلوده به سرطان می‌باشد، اما با این حال مقاومت کرده و پیشنهاد شخصی را که هم درمان و هم نجات او را در دست دارد، رد می‌کند. در حقیقت قورح، معرف چنین شخصی است که دارای سرطان است «سندرم قورح». همانطور که در کوتاه مدت خواهیم دید، سندرم قورح می‌تواند دو اثر بسیار متفاوت و اغلب بسیار متضاد داشته باشد،

نکته اول: فیض و رحمت خدا بسیار دست کم گرفته شده و از دریافت محبتش بطور کامل، خودداری شده است (خروج باب ۶)

نکته دوم: سوء استفاده فرد، از عشق و فیض خدا به جهت انجام امور شخصی، بدون ترس از واکنش الهی و عواقب آن (اعداد باب ۱۶)

محاسبات قورح در مورد خدا کاملا اشتباه بود و در هر دو مورد هم معادله و فرمولش با خطا مواجه شد! او هنگامی که می‌بایست به پیام موسی برای آزادی قوم اسرائیل اعتماد کند، توجهی نکرد و با توجه به اینکه باید تسلیم

اراده خدا به واسطهٔ هدایت موسی شود، بیش از حد به خود و قدرت‌هایش اعتماد کرد در نتیجه؛ رفتار سبک‌سرانه نسبت به اراده خدا، عدم اعتماد به رهبری موسی باعث برانگیختگی و قرارگیری داوری خدا بر او شد. قورح، احساس کرد که خدا بسیار مهربان و نیکو است و هر شورش و سرکشی را نادیده می‌گیرد، حتی اگر عملیات او مشمول چنین سرکشی باشد. به همین ترتیب، ما به عنوان فرزندان آدم، اسیر این دو نشانه و علائمی هستیم که قورحیان به آن دچار بودند. ما فیض و محبت خدا را رد می‌کنیم چرا که می‌خواهیم در زیر بار سنگین زحمات و تلاش‌هایمان برای بقا، هم‌چنان باقی بمانیم و خدا را خشنود کنیم، در نتیجه؛ به انسان‌هایی مذهبی و تشریفاتی دچار می‌شویم. از این رو قورح، تنها مصداق سنجش خودش نیست! بلکه مصداق ارزیابی وضعیت، بخش عظیم‌تری از بشریت است. او ما را تقریباً در هر جنبه‌ای از روابطمان با خدا و پیام نجات وی در مسیح نشان می‌دهد. ما همیشه سعی می‌کنیم راهی را بیابیم که خود را از زیر بار گناه نجات دهیم، در نتیجه؛ با افزایش تلاش و زحمت در عرصهٔ دین و مذهب، خود را در اسارت دیگری به زنجیر می‌کشیم))چقدر بیهوده بود که قوم اسرائیل حتی برای یک لحظه تصور کنند که با پیروی از اوامر فرعون می‌توانستند به سادگی راهی برای خروج از آن معضل پیدا کنند. مصر مرکز مذاهب آن

زمان بود! مصریان، در آن زمان دارای خدایان بسیاری بودند که مردم با اشتیاق آنان را پرستش می‌کردند به همین جهت ایشان در آن مقطع در مذهب و خرافات قرار داشتند)) و یا اینکه گستاخانه و با بی‌پروایی، همه مرزهای اخلاقی و معنوی را با این فرضیه و تصور دروغین که خدا واکنش شدیدی نشان نمی‌دهد و - هرچه نباشد، او بسیار رحیم و مهربان است - نادیده می‌گیریم. چه خطا، قمار و فاجعه‌ای! بنابراین، معارفه اولیه ما از قورح و بزرگان اسرائیل تا حدودی با این احساس ناراحت کننده و جریانات حاکم بر شرایط یعنی؛ مخالفتها و مقاومتها، لکه دار شده است. زمان زیادی لازم نبود تا این مقاومت و بی‌توجهی [به پیام موسی] به شورش کامل تبدیل شود. نکته جالب اینجاست که بذر شورش همیشه در محیطی کاشته می‌شود که مردم به صدای خدا و رسولانش گوش فرامی‌دهند. هنگامی که تصمیم می‌گیریم که به خدا توجه نکنیم و صدایش را نادیده بگیریم؛ سرایشی لغزنده‌ای که منجر به شورش و سرکشی کامل می‌شود، حرکت آهسته خود را آغاز می‌کند و نیازی نیست که شخص به مدت طولانی منتظر بماند تا ثمره چنین مقاومتی را در برابر صدای خدا و داوری دائمی او را به عنوان آن میوه تلخ و کشنده، ببیند (یعقوب: ۱، ۱۴، ۱۵) «لکن هر کس در تجربه می‌افتد وقتی که شهوت وی او را می‌کشد و فریفته می‌سازد. پس شهوت آبتن شده، گناه را می‌زاید و گناه به انجام رسیده موت را تولید می‌کند» نطفه مرگ قورح، در

اعداد باب ۱۶ که نتیجه سرکشی و شورش او علیه موسی بود، در باب ۶ کتاب خروج بسته شد. امید آنکه همه ما از این موضوع عبرت بگیریم (عبرانیان ۳: ۷) «پس چنانکه روح القدس می گوید: امروز اگر آواز او را بشنوید دل خود را سخت مسازید چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در یبابان» هنگامی که موسی به مصر بازگشت تا خواندگی اش را که همانا، نجات و رهایی قوم خداوند از بردگی بود، تحقق بخشد، نه تنها فرعون در برابر او مقاومت کرد و به صدای او گوش فرا نداد، بلکه قوم اسرائیل و مشایخ آن به رهبری قورح نیز، در برابر صدای خدا مقاومت کرده و توجهی به آن نکردند. باشد، که قوم خدا این را در دل و در تفکرشان جای دهند!! به همان اندازه که مقاومت مردم جهان در برابر کلام و پیام خداوند بسیار ترسناک است، چقدر بیشتر ایمانداران باید مراقب و هوشیار باشند؛ مبادا که در زمان شنیدن صدای روح، در برابر آن مقاومت کرده و دل خود را سخت سازند و هدف کامل خدا را برای زندگیشان، از دست بدهند و در نهایت با شرمندگی، دستانی خالی و سرافکنندگی در برابر مسند داوری مسیح بایستند (عبرانیان ۲: ۱) «لهذا لازم است که بدقت بلیغ تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم مبادا که از آن ربنوده شویم» آیا می توانید قورح را سرزنش کنید؟ سعی نکنید تا در قضاوت کردن او سریع باشید! تا به حال چند بار خداوند از طریق کلام، خادمان مسح شده و رسولانش با ما سخن گفته است و ما هر

بار به طریقی مقاوت کرده و او را نپذیرفته‌ایم؟! من شخصاً حتی نمی‌خواهم تصور کنم که چقدر از این نوع سرپیچی‌های مطلق در اعمالم وجود داشته است. زیرا، ترس از این دارم که در کمال هوشیاری و آگاهی نتیجه‌گیری کرده و خود را از قورح بهتر بدانم، حتی ممکن است بیشتر از او در معرض خطر باشم. او موسی را به عنوان نجات دهنده و رهبر خود داشت؛ من عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده و رهبرم دارم! خداوند به من رحم کند! و رحم او شامل حال همه ما باشد و بماند!

فصل دوم «شورش»

موسی، با دست قدرتمند خداوند، اسرائیل را نجات داد و آنها را از مصر بیرون آورد. مصریان، با ده بلا و مصیبت مختلف مواجه شدند که نهایتاً منجر به مرگ نخست زاده‌های آنان به دست فرشتهٔ مرگ که از طرف خدا مامور شده بود، انجام شد. در عوض، نخست زادهٔ خدا یعنی اسرائیل مصون مانده و نجات یافت. دریای سرخ شکافته شده خشک گردید و مردم از قلمرو بندگی و بردگی به سرزمین آزادی و خدمت به خدای اسرائیل پا نهادند. قورح نیز، همراه با همه بزرگان و سران خانواده‌های اسرائیل از دریای سرخ عبور کرده و قدم در بیابانی نهادند که در مسیر رسیدن به سرزمین موعود قرار داشت. قورح، در فصل ۶ کتاب خروج نماینده بشر سقوط کرده‌ای است که با نجات دهنده مواجه شده و علیرغم تقدیم هدیه نجات و رهایی وی، در بی‌ایمانی خویش، آن هدیه را نپذیرفته و علیه آن مقاومت کرده است. تا زمانی که خدا قدرت شگفت‌انگیز خود را از طریق فرود آوردن بلاهایی که معرف داوری و لعنت بودند بر مصریان آشکار ساخت، قورح و سایر فرزندان خدا متوجه ماهیت و خداوندی او نشدند. وی با تمامی خدایان دیگر مصر که همگی خاموش، بی‌حرکت و ناتوان بودند، تفاوت داشت. خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب خدای زنده‌ای بود

که می‌شنید، صحبت می‌کرد و با اقدامات مناسب به شرایط موجود واکنش نشان می‌داد. او با همه خدایان دیگر متفاوت بود. بنابراین، با اثبات قدرت و توانایی او که از طریق خادمش، موسی به انجام رسید، همه اسرائیل به وی ایمان آورده و به عنوان خدا، به او اعتماد کردند. در کل، بشر گم شده و سقوط کرده، مانند قورح و اسرائیل ذاتاً و از همان بدو تولد بی‌ایمان بوده، تا اینکه خدا با اقدامی واحد، قدرت و محبتش را نمایان می‌سازد و در جلب اعتماد ما، یگانه پسرش را بر صلیب می‌گذارد باشد، تا به وی و هدفی که برای ما دارد ایمان آوریم. بله! همان‌طور که بره فصح مهیا شد و جایگزین هر اسرائیلی گردید و ایشان نیز به کفایت خون ریخته شده آن بره اطمینان داشتند، به همان نحو نیز عیسی مسیح، خداوند ما، به عنوان قربانی برای بی‌ایمانی، سرکشی و گناه همه بشر ارائه و تقدیم گردید تا راه گریزی را برای فرار بشر از ظلم و ستم شیطان و ورودش به حضور و مشارکت شگفت‌انگیز و مبارک خدا باز کند.

عیسی، نه تنها در مقام بره فصح، بلکه به عنوان نخست زاده پدر در عوض ما کوفته شد تا ما زنده بمانیم. به همین ترتیب، در شب خروج از مصر، یک نخست‌زاده پسر زده شد، تا دیگری زنده بماند. عجب فیض شگفت‌انگیزی! عجب بهای وحشتناکی خدا می‌بایست برای رهایی و بازخرید قومش از

بردگی گناه و مرگ، پرداخت می‌کرد. تمام اسرائیلی‌ها، از جمله قورح و خانواده‌اش، خون را گرفته و آن را به قایمه‌ها و سر در خانه‌های خود زده بودند و اینکار به عنوان نشانه‌ای از اعتماد مطلق و بدون قید و شرط آنها به وعده خداوند، یعنی وعده داشتن امنیت و رهایی در عوض یک بره قربانی در فصح بود. ایشان همگی از بره کباب شده همراه با سبزیجات تلخ خورده بودند، و این نشان دهنده مشارکت در حیات بره و نیز یادآوری بردگی تلخ و دردناک آنها در مصر بود. آنها همه به سرعت از مصر بیرون رفتند، و چون دریای سرخ شکافته شد، آنها به جهت تازگی و نو شدن در حیاتی تازه به آن سوی دریای مرده با هدایت خدا حرکت کردند. تصادفی نیست که نام آن دریا، سرخ است، که خود نشان دهنده مرگ است. همانطور که قوم اسرائیل از داوری فرشته مرگ و خشم فرعون که از پس ایشان می‌آمد، توسط بره قربانی فصح و عبور از دریای سرخ نجات پیدا کردند، ما نیز به عنوان ایمانداران عهدجدید چنین نجات و رهایی را در مسیح از طریق مسیح تجربه می‌کنیم و زمانی که به او ایمان می‌آوریم و از مزایای خون ریخته شده پسر خدا بر صلیب برخوردار می‌شویم، مسیح را به عنوان نجات دهنده خود و بره قربانی فصح تجربه می‌کنیم، بدین ترتیب از مجازات گناه و لعنت شریعت خلاصی می‌یابیم. هنگامی که مطیعانه، وارد آبهای تعمید که تمثیلی

از دریای سرخ است می‌شویم، هویت گذشته خود را ترک کرده و نسبت به دنیا می‌میریم و وارد یک زندگی نو در عیسی مسیح می‌شویم (رومیان ۶: ۴) «پس چگونه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم» دریای سرخ، سمبول گذر از این جهان و ورود به حیات و مشارکت با خدا از طریق مرگ (وارد شدن به دریا) و نیز قیام (خروج از دریا) است.

پولس رسول در رساله خود، تجربه قوم اسرائیل را در بیابان به عنوان نمونه و درسی علنی به جهت ایمانداران قرن‌تس چنین بیان می‌کند: (اول قرنتیان ۱۰: ۱ تا ۱۲) «زیرا ای برادران، نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر ابر بودند (قورح و خانواده‌اش نیز بودند) و همه از دریا عبور نمودند و همه به موسی تعمید یافتند در ابر و در دریا، و همه همان خوراک روحانی را خوردند و همه همان شرب روحانی را نوشیدند؛ زیرا که می‌آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می‌آمد، و آن صخره مسیح بود. لیکن از اکثر ایشان خدا راضی نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند. و این امور نمونه‌ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛ و نه بت پرست شوید، مثل بعضی از ایشان چنانکه مکتوب است: «قوم به اکل و شرب نشستند و برای لهو و لعب بر پا شدند.» و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند. و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از مارها هلاک گردیدند. و نه هممه کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد. و این همه به طور مثل بدیشان واقع شد و

برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است. پس آنکه گمان برَد که قایم است، با خبر باشد که نیفتد!»

از سخنان پولس چنین به نظر می‌رسد؛ که تمامی اسرائیلیان از جمله قورح و همه رهبران قبایل اسرائیل، محافظت و تدارکات همه جانبه خداوند را در جهت بیرون آوردن ایشان از مصر، به منظور ورود به سرزمین کنعان تجربه کردند. همانطور که پولس تاکید می‌کند عهد عتیق، تصویری در آینه، سایه، نمونه و نوعی از شرایط است که مغلوب عهد جدید می‌شود! با این تفاوت، که عهد عتیق نوشتاری و جسمانی، اما عهد جدید، معنوی و باطنی است. اصولی که در عهد عتیق عمل می‌کنند، در عهد جدید نیز ارتباط و کاربرد دارند و توسط یک خداوند نوشته و تالیف شده‌اند و برنامه‌ها و اهداف او به عنوان پایه و اساس تدبیرش از زمان پیدایش و اصل اشاره نخست دربارهٔ انسان! هیچ تغییری نکرده است (پیدایش ۱: ۲۶) «و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همهٔ حشراتی که بر زمین می‌خزند حکومت نماید» خداوند تلاش کرده است تا قدرت خود را به طور کامل در انسان و از طریق انسان، که او برای این دلیل خاص خلق کرده است به نمایش بگذارد، و در نهایت، همانگونه که در کتاب مکاشفه بیان شده، «وی چنین بشری را به دست خواهد آورد.» آنچه که بین (پیدایش ۱: ۲۶) و کتاب

مکاشفه اتفاق و بطور کامل هویدا می‌شود، فرایند بشریتی است که نماینده و حافظ آن، همانا خداوند ما عیسی مسیح است، پولس رسول نیز بر همین نکته تأکید دارد که رابطه اسرائیل با خدا در عهد عتیق همانند رابطه کلیسا با مسیح در زیر عهد جدید است. موسی در عهد عتیق واسطه و نجات دهنده قوم خدا بود، مسیح در عهد جدید واسطه و نجات دهنده تمامی مردم دنیا است. همانطور که ایشان در عهد عتیق از طریق خون بره عید فصح بازخرید شدند، لذا ما نیز در زیر عهد جدید با خون مسیح بازخرید می‌شویم. همانطور که آنها از دریای سرخ گذشتند و به این وسیله از دست فرعون نجات یافتند، ما نیز از طریق گذشتن از آبهای تعمید، از کنترل شیطان و پادشاهی او نجات می‌یابیم. آنها با هم در ارتباط (مشارکت) بوده و توسط منا(نان آسمانی) و آبی که از صخره می‌تراوید حفظ شدند، ما نیز توسط کلام و روح خدا در مسیح پایدار مانده و پرورش داده می‌شویم. ایشان، توسط فرشتگان در طی سفرشان هدایت می‌شدند، ما نیز با روح القدس در طی سفر به پادشاهی خدا هدایت می‌شویم. همبستگی‌ها و شباهت‌ها بسیار فراتر از آنی است که بتوان جزئیات را دقیق‌تر و شفاف‌تر توضیح داد، اما کافی است بگوییم که اسرائیل قوم بازخرید شده خدا در عهد عتیق است در حالیکه کلیسا، قوم بازخرید شده خداوند در عهد جدید است. یک اسرائیلی

منفرد، از طریق داشتن این فضیلت یعنی نشانه عهدی که خدا برای قوم اسرائیل مقرر کرده بود، مانند عهد ختنه فرزند یهوه محسوب می‌شد، اما ما به صورت منفرد با حمل نشانه و مهر عهد جدید، یعنی مرگ و رستاخیز مسیح، فرزندان خدا هستیم. قورح همه نشانه‌های یک اسرائیلی را داشت و حقیقتاً و قطعاً یک اسرائیلی بود. هیچ شکی در مورد هویت و رابطه او با خدا وجود ندارد. وی از طریق عهد و وعده‌ای که به پدران‌ش داده شد و نشانه‌هایی که این عهد را همراهی می‌کرد، فرزند خدا بود. دلیل این که من این موضوع را عنوان می‌کنم این سوال است که قورح نشان دهنده کیست یا چیست؟ ما می‌توانیم به زندگی این مرد نگاه کنیم و نتیجه بگیریم که او تصویری از یک غیر ایماندار بوده که بر ضد خدا شورش کرد- همان کاری که آدم و حوا انجام دادند، یا اینکه می‌توانیم با این دید به موضوع نگاه کنیم که او یکی از فرزندان اسرائیل بود که مرتکب گناه وحشتناکی شد و ثمره آن را نیز دروید!! در طی بررسی زندگی این مرد به این باور رسیده‌ام که او از باب ۶ کتاب خروج که در مصر و تحت فرمانروایی فرعون بود، معرف بشریتی است که برده گناه و اسیر پادشاهی شیطان هستند. او و همه اسرائیلیان معرف وضعیت بشریت تا قبل از آمدن مسیح هستند، اما هنگامی که آنها بازخرید و از مصر بیرون برده شدند، دیگر نماینده بشر

بی‌ایمان نبودند. اگرچه عناصری از بی‌ایمانی هنوز در آنها بچشم می‌خورد، اما اکنون در زیر عهد تازه‌ای با خدای اسرائیل قرار گرفته، نجات را دریافت کرده و تحت مالکیت خداوند درآمده‌اند. (قورح، در خروج باب ۶ فردی بی‌ایمان است اما در اعداد باب ۱۶ او ایمان‌داری است که بطور کامل بازخرید شده است).

عهدهای متعدد خدا، با قوم اسرائیل، شامل حال قورح نیز می‌شود. او عهدی را که خدا با ابراهیم، اسحاق و یعقوب بست، دریافت کرده و در منافع و مزایای آن شریک بود، هم‌چنانکه دریافت‌کننده وعده‌هایی بود که خدا با موسی و از طریق موسی [به قومش] داد. او شاهد ظهور شریعت الهی از کوه بوده است، حتی ممکن است یکی از آن هفتاد رهبری بوده باشد که از کوه بالا رفتند تا با خدا همسفره شوند. پولس، پنج‌گناهی را که قوم اسرائیل در بیابان مرتکب شدند و موجب مرگ و شکست آنها شد بیان می‌کند: شهوت پرست (اعداد باب ۱۱: ۴)، بت پرستی (خروج ۳۲: ۶)، (خروج ۳۲: ۶) لهو و لعب (اعداد ۲۵: ۱ - ۹)، آزمودن مسیح (اعداد ۲۱: ۶ - ۹) و شکایت و غرغر علیه خدا و فرستاده‌اش (اعداد ۱۶) هر یک از این اعمال و گناهان نتیجه‌عاملی اصلی و اساسی بود که قوم خدا را در چنین تجربیات و نتایج فاجعه آمیزی انداخت؛ بی‌ایمانی"، این افراد با ایمان، بیرون آمدند اما

نتوانستند باور کنند آن کس که آنها را با چنین قدرت و توانایی [از مصر] بیرون آورد، قادر است که آنها را در نهایت سلامتی به سرزمین موعود برساند. آیا این همان نکتهٔ مورد اشارهٔ پولس نیست، که از آن به جهت قوت و بیداری ایمانداران فیلیپی استفاده کرد؟! (فیلیپیان ۱: ۶) «چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد (شما را نجات داد) آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید» قوم اسرائیل، ایمان لازم برای بیرون آمدن را داشتند اما برای ورود ایمان نداشتند. آنها برای رها شدن از مصر ایمان داشتند اما ایمان وارد شدن به سرزمین کنعان را نداشتند. آنها ایمان نجات بخش را داشتند اما ایمان حیات بخش را نداشتند. ایمان آنها به خدا لحظه‌ای که از دریای سرخ بیرون آمدند و قدم به ماسه‌های بیابان گذاشتند، به معنای واقعی کلمه به پایان رسید. آنها به جای روحانی شدن، بصری شدند. آنچه که می‌دیدند برای آنها بسیار فریبنده بود (انتظار داشتند سرزمینی را ببینند که شیر و عسل در آن جاری است، اما در عوض شن و ماسه و بیابان خشک را شاهد بودند) ایشان تا به آن حدّ پیش رفتند که بجای، اعتماد به کسی که دارای قدرت و فیض بود و می‌توانست ایشان را در بیابان حفاظت و تمامی نیازهایشان را تا رسیدن به سرزمین وعده برطرف کند، به حواس خود اعتماد کردند. قبل از اینکه، شورش قورح را در اعداد

باب ۱۶ بررسی کنیم! ابتدا باید تمامی اتفاقات به وقوع پیوسته را کنکاش کنیم تا در نهایت، مواجهه وحشتناکی که خود منجر به چنان سرانجام دردناکی شد به ظهور برسد.

کتاب مقدس باید، با توجه به مفاد و زمینه کامل و صحیح آن خوانده شود تا عمق روحانی و معنای واقعی آنچه را که خداوند می گوید و توقع انجام آن را دارد، دریافت شود. در مطالعه زندگی قورح، همانطور که در فصل ۶ خروج دیدیم، باید ابتدا به سراغ وقایعی برویم که قبل از رسوایی و ننگ موجود در [اعداد] باب ۱۶ اتفاق افتادند تا بتوانیم بطور کامل درک کنیم که قورح، نمایانگر چیست؟! و چگونه درمورد ایمانداران عهد جدید کاربرد دارد؟! حادثی که منجر به وقوع حادثه معروف به سرکشی قورح می شوند، بیشتر در کتاب اعداد ثبت شده اند. واقعیتی که در نام گذاری این کتاب (اعداد) وجود دارد این است که، با فهرستی از اعضای قوم اسرائیل شروع شده و ادامه می یابد - چیزی مشابه سرشماری - اما در زیر تمامی این ارقام و واقعیت های آماری، سرطانی، روحانی با نام بی ایمانی، ناباوری و عدم اعتماد نهفته است که تار و پود قوم اسرائیل را تحت الشعاع قرار داده. اسرائیل توانایی خود را برای ایمان به خدا و باور کردن وعده هایش که از طریق کلام او بیان شده است، از دست داده است.

مسئله گناه و بردگی مصر از طریق برهٔ قربانی فصیح حل و فصل شد. مشکل دنیا و دلبستگی‌های در آن با عبور از دریای سرخ، رفع و خاتمه یافت. اما انسان قبل از اینکه کاملاً رها و آزاد شود باید با چهار دشمن که پیش روی اوست مبارزه کند؛ بردگی درقبال گناه^۱، دنیا^۲، نفس^۳، شیطان^۴. اسرائیل به نوبه خود از دو عنصر اول آزاد شده بود. آنها از اسارت و بردگی و نیز پادشاهی فرعون آزاد شده بودند اما هنوز به میزان زیادی گرفتار جسم و محرک‌های قوی آن بودند که در تحقق، ما نیز به عنوان ایمانداران عهد جدید با تن دادن به آب تعمید از بردگی و اسارت گناه آزاد شده و از زیر سلطه گناه خارج شده‌ایم، اما جسم ما هم‌چنان در آنچه که بوده باقی مانده و عاملیت به دام افتادن و گرفتاری ما را بر عهده دارد. قوم اسرائیل پس از ورود به سرزمین موعود به رهبری یوشع، با پاک کردن آن سرزمین از ساکنانش، به آرامش و امنیت دست یافته و نیکویی خداوند را همراه با برکات فراوان و حیات زیاده، حاصل کردند، در تحقق این موضوع! روزی خواهد آمد که مسیح، تمامی جایهای آسمانی را که مقرر فرماندهی شیطان و نیروهای اوست فتح کرده و با آزاد سازی جهانی که کتاب مقدس از آن به عنوان پادشاهی خدا نام می‌برد سلطنت او برقرار و تجربه خواهد شد (مکاشفه ۱۲: ۱۰) «و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید: اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران

ما که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند به زیر افکنده شد» در قلمرو و دوره‌ای که هیچ چیز در آن نیست مگر کاملیت، نور و حیات. در حال حاضر نفس، مانع اصلی در مسیر دستیابی به این کاملیت و حیات است، درست همانطور که در تجربه‌های اسرائیل نیز دیده می‌شود. نفس موضعی دفاعی و درونی است که شیطان در زندگی ما اعمال کرده تا بتواند از این طریق هم حاکمیت خود را بر زندگی ما حفظ و حمایت کند و هم ادراک و فهم ما را نسبت به معرفت خدا در قبال حکومت و سلطنت وی خنثی سازد.

اسرائیل آمرزیده و نجات داده شد اما هم‌چنان در بند جسم باقی ماند. در حقیقت خداوند ایشان را در یک شب از مصر خارج کرد اما ۴۰ سال زمان صرف شد تا مصر را از اسرائیل خارج کند!! چقدر این گفته در زندگی ما صادق است. برای تجربه کردن بخشش خداوند در قبال گناهان، به معنی واقعی کلمه فقط یک لحظه زمان لازم است و آن همان لحظه‌ای است که گناهکار به تخت فیض و رحمت خداوند می‌آید و بر اساس کار تمام شده مسیح بر روی صلیب تقاضای بخشش می‌کند. اما خلاصی او از شر و قدرت جسم مستلزم، کشمکش و تلاشی مادام‌العمر است که ما ایمانداران به عنوان نامه‌هایی زنده که این مبارزه و چالش را که اغلب دردناک و واقعی هستند

تجربه کرده، تصدیق می‌کنیم. به همان اندازه که اسرائیل از مکافات و داوری مرگبار در مصر رهایی یافت و همانطور که هویت، مالکیت و رابطه او با خدا پس از خروج از طریق دریای سرخ تغییر کرد، به همان اندازه نیز می‌بایست از قدرت و کنترل جسم آزاد شود چرا که باوجود آن، اسرائیل بدون هیچ فایده و ثمری باقی می‌ماند و شهادتش در برابر امتها عاری از هرگونه تاثیر بود- همان امت‌هایی که خدا، قوم خود را به میان ایشان فرستاد تا سفیر سلطنتی و نماینده پادشاهی وی بر این کره خاکی [درمیان آنها] باشد. اسرائیل به قلمرو آزادی آمده بود، اما آزادی هنوز به اسرائیل وارد نشده بود. بنابراین تمامی سرگذشت سفر اسرائیل در بیابان، عدم دسترسی به زمین وعده، شکست‌های کامل و مکرر، همه و همه واضح‌ترین دلایل را برای اثبات و نشان دادن حضور جسم و جسمانیت در قوم اسرائیل ارائه می‌کنند.

ازیرا و با این توجه! به سراغ قورح می‌رویم، این مرد کیست و خصوصیات وی چیست؟ اعتقاد و باور من بر این است که کلام خدا نبرد بین جسم و روح را به عنوان یک تضاد درونی در باطن همه فرزندان خدا نشان داده و آشکار می‌سازد. قورح، جسمانیتِ مردی را آشکار می‌سازد که عاری از حضور و پری روح خدا است (یوحنا ۳: ۶) «آنچه از جسم مولود شد جسم است

و آنچه از روح مولود گشت روح است». آدم و حوا به شباهت و موافق خدا خلق شده تا بتوانند بر تمامی خلقت خدا سلطنت کنند. آنها از نظر ذات، سرشت و احساسات، موجوداتی روحانی بودند که زیر حفاظت، حاکمیت و فیض مطلق خداوند قرار داشتند که باغ عدن ادله‌ای بر اثبات این حقانیت است، آنها به تمام نیکویی خدا و آفریده‌هایش دسترسی داشتند، مگر به درخت معرفت نیک و بد! آنچه در باغ عدن به دنبال وسوسه و فریبی که عاملش شیطان بود به وجود آمد، شورش و سرکشی نام داشت؛ یعنی اعلام استقلال از حاکمیت، نظم، ترتیب و تمام چیزهایی که خدا از آغاز، تأسیس و بنا نهاد و تمایلی آشکار برای خود محوری و خود رأی بودن از جانب زوج نخستین. در مذاقه به این شورش می‌توان آن را به عنوان نمونه‌ای مشابه از آنچه در مورد قورح و همراهانش اتفاق افتاد به کار برد. قورح، به بهترین حالت، ماهیت و ذات سرکش نژاد آدم سقوط کرده را نشان می‌دهد. حال بیایید مطالعه کلام خدا را ادامه دهیم تا دریابیم قورح کیست و چه نوع سرکشی را مرتکب شد؟! در پیش از این مقطع اشاره شد که مواجهه بعدی ما با قورح بعد از واقعه (خروج ۶) کتاب (اعدا۱: ۱ تا ۳) است «و قورح بن یصهار، بن قهات، بن لاوی و دانان و ایبرام پسران الیاب و اون بن فالت پسران رؤیین (کسان) گرفته، با بعضی از بنی اسرائیل، یعنی دو بیست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند.

و به مقابل موسی و هارون جمع شده به ایشان گفتند: شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی جماعت هر یک از ایشان مقدس‌اند، و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خویشان را بر جماعت خداوند بر می‌افزاید؟» در اینجا شاهد یک درگیری عمده هستیم، که توسط قورح و سران رثوبینیان علیه اقتدار موسی و هارون آغاز شده است. قبل از این نیز، در کتاب اعداد بابهای ۱ تا ۵، تعدادی از حقایق مهم را می‌خوانیم. در بابهای ۱ و ۲، اسرائیل همه قبایل خود را سرشماری می‌کند و قبایل مختلفی به دستور خداوند در اطراف خیمه ملاقات (شهادت) بطرز مخصوصی جایگزین می‌شوند. این دومین فصیح اسرائیل، بعد خروج از مصر بود که در بیابان به منظور آماده سازی ایشان برای ورود به سرزمین کنعان جشن گرفته شد! در طول این مدت، خداوند تغذیه آنها را با منا، که یک غذای آسمانی بود آغاز کرد و هدف این بود که تغذیه آنها را تغییر دهد و آنها را به قومی جدید برای خود تبدیل کند. او از صخره به آنها آب داد و انتظاراتی را که در ذات الهی خویش از آنها داشت در قالب ده فرمان اصولی و اساسی آشکار ساخت و از طریق موسی راه پرستش و کسب بخشش و رحمت ابدی را از طریق انجام قربانی‌ها و در طی مراسمی که در خیمه ملاقات (خیمه شهادت) و یا عهد) انجام می‌شد آشکار و هویدا ساخت که هارون، پسران و دیگر لایوان وظیفه خدمت در این خیمه را بر عهده داشتند (بررسی این ابعاد را می‌توان

در کتاب لاویان مطالعه کرد) (اعد۱۳: ۵ تا ۱۳) «و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: سبط لاوی را نزدیک آورده ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند. و ایشان شعائر او و شعائر تمامی جماعت را پیش خیمه اجتماع نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند. و جمیع اسباب خیمه اجتماع و شعائر بنی اسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند. و لاویان را به هارون و پسرانش بده، زیرا که ایشان از جانب بنی اسرائیل بالکل به وی داده شده‌اند. و هارون و پسرانش را تعیین نما و تا کهنات خود را بجا بیاورند و غریبی که نزدیک آید کشته شود. و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: که اینک من لاویان را از میان بنی اسرائیل به عوض هر نخست زاده‌ای از بنی اسرائیل که رحم را بگشاید گرفته‌ام، پس لاویان از آن من می‌باشند. زیرا جمیع نخست زادگان از آن مند و در روزی که همه نخست زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس از آن می‌باشند. من یهوه هستم»

موسی به وضوح بیان داشته که؛ قبیله لاوی باید در کار و خدمت به خداوند دخیل باشند. لهذا باید خود را به هارون کاهن که وساطت بین خدا و انسان را بر عهده داشت معرفی و عرضه می‌داشتند (از پسران هارون نیز به عنوان کسانی که خدمت کهنات به آنها سپرده شود، نام برده شده است. زیرا حیات و عمر هارون محدود بود و از آنجا که منصب کهنات باید یک پیمان دائمی و همیشگی بین خدا و انسان باشد، بنابراین انتقال این مقام از یک نسل به نسل بعد ضروری بود. این موضوع، برخلاف کهنات عیسی مسیح

است. کهنات او هم در ذات و هم در عملکرد، ابدی و بی انتها بوده و دلیل آن، رستاخیز وی از مردگان و جلال یافتن او در آسمان است) مبحث کهنات، دائمی بودن و انتقال این منصب از این نظر مورد توجه بود! زیرا، جنبه‌ای روحانی و ابدی داشت که در این مقطع جریئات آن را بررسی خواهیم کرد!!

نکته اول: تنها هارون به عنوان کاهن، خدا را خدمت می‌کرد". به همین ترتیب، عیسی مسیح تنها واسطه و تنها فردی است که لیاقت و شایستگی آن را دارد تا در حضور و در جوار تخت خداوند ایستاده و برای ما شفاعت کند(اول تیموتائوس ۲: ۵) «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که عیسی مسیح باشد» عیسی مسیح تنها کسی است که خدا به وی مجوز هر شفاعتی را داده و هر قربانی را تنها از جانب او می‌پذیرد، زیرا او یگانه پسر، بره بی‌عیب و بی‌گناه خدا است.

نکته دوم: بشر فرا خوانده شده است تا مقام و منصب ویژه‌ای را اختیار کند"، همانگونه که در عهد عتیق لاویان در خدمت به کاهنین و برآورده شدن نیازهای ایشان و قوم فرا خوانده شده بودند، ما ایمانداران عهد جدید نیز به هدفی خاص که در ذهن خدا بود! به جهت خدمت به کاهن اعظم،

عیسی مسیح فرا خوانده شده‌ایم، در حقیقت هدف خدا از خلقت ما، بر خلاف باور عده‌ای تنهایی و نیاز به همدم نبود، هر چند چنین روزی فرا خواهد رسید که بازخیریدشدگان تا به ابد یاران خداوند خواهند بود و در مشارکت با وی باقی خواهند ماند، بلکه ما برای نیازهای مسیح کاهن خداوند و نیازهای قوم او خلق شده‌ایم. ما تنها به یک دلیل نجات، بخشیده و احیا شده‌ایم؛ تا کاهن اعظم اعترافمان و قوم او را خدمت کنیم. زندگی ما برای خدمت به خداوند و قوم او است و نه برای خودمان. ما نجات نیافته‌ایم تا به ما خدمت شود. بلکه نجات یافته‌ایم تا خادم باشیم. وظیفه لاویان خدمت به هارون بود. وظیفه ما نیز خدمت به عیسی مسیح است.

نکته سوم: لازمه خدمت لاوی این بود که آنها با تمامی دل و اشتیاق در اختیار هارون باشند"، آنها باید همه چیز را در زندگی خود رها و خود را وقف خدمت در خیمه، هارون و قوم خدا می‌کردند، ایشان به طور پاره وقت، لاوی نبودند! بلکه یا لاوی بودند یا خیر. آنها نمی‌توانستند به دنبال منافع و علائق شخصی خود باشند و یا اینکه حرفه‌های دیگری را در پیش بگیرند. (آنچه برای سایر قوم آزاد بود برای یک لاوی ممنوع) آنها کاملاً از آن هارون بودند. به همین منوال ما نیز در زیر عهد جدید به عنوان فرزندان

خدا هستیم، عهدی که توسط خون شخص عیسی خداوند، تصویب و تاسیس شده، بنابراین باید بطور کامل و بی قید و شرط خود را برای خدمت به خداوند تقدیم کنیم تا بتوانیم خدمتی مثمر را به کاهن اعظم عیسی مسیح ارائه کنیم (رومیان ۱۲: ۱) «لهذا ای برادران شما را به رحمت‌های خدا استدعا می‌کنم که بدنهای خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است»

به همان طریق، که لاویان بر اساس و تکیه بر خون ریخته شده فصیح به خدا نزدیک شدند، ما نیز باید در اطمینان کامل به خونی که در جلجتا برای بخشش و نجات ما ریخته شده، به حضور خدا نزدیک شویم. درست به همان نحو که لاویان همراه با قومی که نماینده خدا بودند، فراخوانده شدند تا منصبی ویژه و خاص را که همانا خدمت به هارون و برآورده کردن نیازهای وی بود، به خود اختصاص دهند، در تحقق، ما نیز به عنوان قوم خدا فراخوانده شده‌ایم تا منصبی بسیار ویژه و عجیب داشته باشیم! که همانا خدمت کردن به خداوندمان عیسی مسیح و برآوردن نیازهای اوست. رحمت‌های خدا بر روی صلیب این امکان را برای ما فراهم کرده است تا به او و به قومش نزدیک شویم. با توجه به گفته پولس و عملکرد لاویان و قرارگیری کامل قربانی بر مذبح، بدن‌هایمان را کاملا و از روی میل به اراده خداوند تسلیم کنیم. باشد، تا توسط آتشی که هم خالص کننده و هم تطبیق

دهنده هویت می‌باشد و از طریق حاکمیت مطلق خدا و پادشاهی‌اش در زندگی‌های ما جاری می‌شود، سوزانده و بلعیده شویم. ما حیات داریم و زندگی می‌کنیم اما با این حال، همواره قربانی‌های زنده هستیم. ما وجود داریم و برقرار هستیم، اما برای هدف و منظوری که مدنظر اوست زیست خواهیم کرد. روزهایی که با خودخواهی و سواس گونه زندگی را بر اساس خواسته‌های خود به پیش می‌رانیم به پایان رسیدند، اینک به خلقتی نو تبدیل شده‌ایم، به فردی که حاضر است بر روی مذبح زیست کند. ما بر روی مذبح زندگی می‌کنیم و جدا از پیام و قدرتش، تمایل به انجام هیچ چیزی نخواهیم داشت. زندگی ما زندگی است که بر مذبح می‌گذرد؛ قربانی است که برای شهادت دادن در مورد شخص خدا و رای وی حیات دارد. این طرز فکر و این چنین تقدیم کردن خود، ما را برای خدا مقدس و قابل قبول می‌سازد. خدا رایحه شیرین و خوشبوی زندگی‌های ما را که توسط محبت و فیضش بلعیده و دربر گرفته شده است، دوست خواهد داشت. او ما را تجربه خواهد کرد، همانطور که ما نیز وی را تجربه خواهیم کرد. همانطور که ما در او زندگی می‌کنیم، او نیز در ما زندگی می‌کند - تلفیقی متقابل و آگاهانه زندگی‌هایمان برای خدمت به اهداف او - این خدمت، نهایتاً خدمت معقول

ما و خدمتی است که باید از این راه آغاز گردد؛ این هنجار است و نه استثنا؛ زیرا، ما اینگونه و به این دلیل خلق شده و از ما چنین انتظاری می‌رفت!!

در اینجا از شما می‌خواهم که قسمتی دیگر از عهد جدید را که به همین موضوع می‌پردازد و با این بخش از کتاب اعداد هم‌خوانی دارد، به موازات آن قرار دهید (افسیان ۴: ۱۱ تا ۱۳) «و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را، برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح، تا همه به یگانگی ایمان و معرفت تام پسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم» در این آیات، پولس رسول خدمات پنج‌گانه کلیسا را که خداوند برای هدفی خاص در قالب مقام و منصب‌های مختلف به کلیسا بخشیده است، بیان می‌کند. همانطور که خیمه ملاقات یا شهادت، نیاز به لاویان برای کمک به هارون در دستیابی به وظایف و خواندگی‌اش داشت، ما نیز در بدن مسیح، برای انجام خدمات گوناگون انتخاب شده‌ایم، تا نیازهای مسیح را برای بدنش برآورده سازیم. به همان طریق که لاویان، قوم خدا را در تقدیم قربانی‌هایشان یاری می‌کردند، ما ایمانداران عهد جدید نیز که در بدن او یک هستیم، باید یکدیگر را به جهت کار خدمت، تجهیز و یاری کنیم. لاویان، هم در خدمت کاهن (هارون) بودند و هم قوم خدا را خدمت می‌کردند. ما نیز باید

در پرستش و زندگی شخصی مان خداوند، و در زندگی جمعی و گروهی (مشارکتی، کلیسا)، قوم او را خدمت کنیم.

در اعداد باب ۲ نحوه توزیع، ترتیب و قرارگیری قبایل را در رابطه با خیمه مشاهده می‌کنیم! که یهودا در سمت شرق و در مقابل در ورودی خیمه قرار دارد! یعنی جایی که هارون و پسرانش توسط قبیله لایوان همراهی می‌شوند. این نشان می‌دهد که باز خرید، پادشاهی، دستیابی به حضور و تخت فیض خدا و حاکمیت مطلقش تنها و تنها از طریق عیسی مسیح میسر است!! همان که از قبیله یهودا بود و خونش را برای قومش عرضه داشت و در خیمه آسمانی برای آنها شفاعت می‌کند. پسران رئوبین، شمعون و جاد در سمت جنوب خیمه، همراه با لایوان قرار خواهند گرفت که آنها از خاندان قهات خواهند بود؛ مخصوصاً فرزندان طایفه عمرامیان و یصهاریان و عزیزیلان (اعداد ۳: ۲۷). اگر قورح را بخاطر آورید، وی از خاندان یصهار و در جنوب خیمه اردو زده بود و رئوبینها (نوادگان رئوبین فرزند یعقوب) او را همراهی می‌کردند که توطئه گران «قورح، داتان، ابیرام و اون» از همین قبیله یعنی رئوبین بودند! در اعداد ۱۱، اولین مورد از گله و شکایت‌هایی را که در این کتاب ثبت شده است مشاهده می‌کنیم، این واقعه! در حالی به وقوع پیوست که قوم، دومین جشن فصیح را جشن می‌گرفتند. قوم در این مقطع به

مدت یکسال در بیابان اردو زده بودند و خدا در این زمان هم خیمه را به جهت ایشان برقرار نمود و هم شریعت خود را ارائه داد که در پس آن، قوانین و مقررات متعددی در زمینه‌های اجتماعی با ماهیتی کاربردی تأسیس گردید. آن دوره، دوره یادگیری و تجربه کردن عظمت و شکوه خداوند بود، خدا برای آنها تازه و هیجان انگیز بود زیرا هر روز نکته‌هایی جدید از شخصیت خدا در تجلیات نمایان می‌شد و ایشان با شادی آن را تجربه و لمس می‌کردند، در آن دوره آنها خوشحال بودند که فرزندان اسرائیل و قوم برگزیده خدا هستند. با این حال، یک پدیده وجود دارد که اگر فرد غافل شده و به آن توجه نکند! فاجعه روحانی که در همین حوالی است ناگهان در پیش روی وی ظاهر خواهد شد و بی‌درنگ گریبان او را خواهد گرفت. من این پدیده را «اصل" فصیح دوم می‌نامم»

دیگر فصیح اول، وجود ندارد و قوم وارد دومین جشن فصیح شده‌اند و دیگر مانند قبل هیجان انگیز نیست! خدا عطر و طعم خود را از دست داده، همه چیز تکراری و هیچ چیز جدیدی محسوس نیست و ما حساسیت خود را به حرکات و تحرکهای خدا از دست داده و چشم انداز هدفی را که به خاطر آن و برای آن، نجات پیدا کرده و باز خرید شده‌ایم را در پیش روی خود

نمی‌بینیم. اکنون ما در شرف تبدیل شدن به آوارگان و سرگردانان بیابان هستیم.

اولین قدم، در سقوط یک ایماندار برای تجربه کردن و لذت بردن از کاملیت حیات خدا، اصل فصیح دوم "است. درست مانند این است که فرد لباس دست دومی را برتن کند و یا اینکه غذایی پس مانده را بخورد! با این پذیرش و ذهنیت در دام سندرم فصیح دوم افتاده و این سرایشی لغزنده به سرعت به مسیری برای انتخاب تبدیل می‌شود و ما شروع به لغزش خواهیم کرد. تاکنون چه تعداد از فرزندان خدا را دیده‌اید - شاید خود ما نیز جزو آن دسته باشیم - که یک توبه و تبدیل شکفت آور و آتشین داشتند و پس از آن دچار یک سردی ناگهانی غیر قابل توضیح و بی‌تفاوتی در سال دوم شدند؟ کلیسا محشون، از این دسته فرزندان خداوند است که در فاز فصیح دوم هستند و به خداوند شکایت می‌کنند. عیسی به کلیسای افسس، که محبت نخستین خود را از دست داده‌اند هشدار داد، شاید آنها در بیماری عید فصیح دوم گرفتار آمده بودند و دیگر محبتی نسبت به خداوند نداشتند!! درست همانطور که قوم اسرائیل، سرسپردگی و عشق خود را به یهوه از دست داده و شکوه را جایگزین عبادت و پرستش کرده بودند. کلیسای افسس در عهد جدید توسط پولس رسول پایه‌ریزی شد که در آن مقطع

کلیسایی نمونه بود، اما با از دست دادن عشق اولیه خود به خداوند، محبتشان به عشقی ثانویه، پوچ و یکنواخت (فصح دوم) تبدیل شد و نهایتاً در خطر! خاموشی چراغدان شهادتشان قرار گرفتند که پولس رسول نامه‌ای را به جهت بیداری به ایشان می‌نویسد (به جرأت می‌توان آن را از بهترین نامه‌های مکاشفه‌ای نامید) محبت آنها ناشی از شعله ور شدن جان، توسط نیکویی و وفاداری خداوند نبود، بلکه به دلیل اجبار، انجام وظیفه و مسئولیت‌های وابسته به آن و حمایتی بود از تعصب، بنیادگرایی و ترازدی واقعا عظیم که برای آن نمی‌توان حدی در نظر گرفت برمی‌خاست. فصل ۱۱ بذری اتفاقی است که در فصل ۱۶ خود را نشان داد. من در این مقطع قصد دارم، تا دلایل شورش و سرکشی فصل ۱۶ و وقایعی را که زمینه ساز آن بود، بطور دقیق و با ذکر جزئیات شرح دهم تا خواننده درک کند که قورح کیست، و حقیقتاً و واقعا چه چیزی را نمایانگر بود!! ترس من از این است که ما، بدون در نظر گرفتن جایگاه ایمانی و مسیر روحانی که در آن به پیش رفته و در بسیاری جهات به قورح شباهت داریم او را داوری کنیم!! در کتاب اعداد باب ۱۱ می‌بینیم که، هارون و مریم به مخالفت با موسی برمی‌خیزند و او را متهم می‌کنند که با یک زن اتیوپیایی (حبشی) ازدواج کرده و علاوه بر این او را متهم به انحصاری کردن منصب نبوت و رهبری بر مردم اسرائیل کردند. آنها

گفتند: آیا خداوند فقط از طریق موسی سخن گفت؟ آیا او از طریق ما نیز سخن نگفته است؟ (ایشان به اتفاقی اشاره می‌کردند که در اعداد باب ۱۱ آیه‌های ۱۶ تا ۳۰ اتفاق افتاد) در آن آیات می‌خوانیم؛ که خدا از موسی خواست تا هفتاد نفر از مشایخ قوم را برگزیند و قسمتی از مسح و تدهین خود را به آنها عطا کند تا که بتوانند در امر رهبری مردم، موسی را یاری کنند. در آیه ۲۵ می‌خوانیم که به آنها روح خداوند داده شد و از این رو شروع به نبوت کردند و به عبارت دیگر آنها برای همان لحظه و همان برهه از زمان، به سخنگوی خدا تبدیل شدند، اگرچه کلام خدا در همان آیه اعلام می‌کند که آنها دیگر هرگز چنین کاری را نکردند. (در اعداد باب ۱۲ هارون و مریم به این واقعه اشاره می‌کنند و موسی را متهم می‌کنند به اینکه خود را بالاتر از دیگران قرار داده است) در اینجا سرکشی و شورش وارد مرحله دوم خود شده است، مرحله اول آن، سندرم دومین فصیح بود یعنی؛ نارضایتی و تیره و تار شدن ایمان. مرحله دوم این سرطان، در حالتی است که آنها شروع به انتقاد از ظرف برگزیده خداوند می‌کنند و شخصا او را مورد حمله قرار می‌دهند. هنگامی که ما در قبال شرایط خود نابینا می‌شویم، شروع به یافتن خطاها و قصورات دیگران می‌کنیم (متی ۷: ۱ تا ۵) «حکم نکنید تا بر شما حکم نشود. زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیماید برای شما خواهند پیمود و چون است که خس را در

چشم برادر خود می بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی؟ یا چگونه به برادر خود می گویی اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم و اینک چوب در چشم تو است؟ ای رباکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی»

هارون و مریم، چوب بیماری فصیح دوم را در قلب خود داشتند اما دست بر زن موسی و ریشه اجدادی او گذاشته و قصد داشتند، خس زن اتیوپیایی موسی را از چشم او در آورند! یعنی؛ نکته ای که از نظر خداوند، در درجه دوم، اهمیت بود و ارتباط چندانی به موضوع نداشت. در حقیقت این بخشی از بیماری فصیح دوم بود که حال، اپیدمی شده و انبوهی از جمعیت را دربر گرفته بود. همسر موسی، یاور و انتخاب دوران جوانی و زمانی بود که او در بیابان مدیان قرار داشت. وی از نظر ایمان و اطاعت از خداوند نسبت به بسیاری از زنان اسرائیلی عملکرد بهتری داشت. همسر موسی، آن چوب نبود، بلکه صدها و شاید هزاران نفر از زنان و مردان غریبه دیگری نیز در اسرائیل ساکن بودند لذا زن موسی فقط خس در چشم دیده می شد!! این روند همواره نتیجه طبیعی لغزش است که با فصیح دوم، حرص و ولع برای غذاهای مصر شروع می شود. چشمان ما به جهان باز می گردد و برای آنچه که می خوردیم و از آن برخوردار بودیم حرص و ولع خواهیم داشت. در اینجاست که نارضایتی شروع می شود. که پولس در این ارتباط هشدار

می‌دهد(اول تیموتائوس ۶: ۶) «لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است» که عکس آن خسران عظیمی را در پی خواهد داشت. سپس در حالی که در سرایشی سقوط بسوی لبه صخرهٔ اهلاک در حال لغزش هستیم، داوری و قضاوت کردن بی‌رحمانهٔ پره‌های کاه درون چشم مردم به دغدغه ما تبدیل می‌شود. بدیع اینکه، با این نقطه نظر می‌توان متوجه شد که سقوط چگونه و از کجا آغاز گردید و رفته رفته تمامی قوم را دربر گرفت که در ختام آن، قورح را در مرحلهٔ پایانی سرطان و قرابت درونی به جسمانیت و خودخواهی می‌بینیم. در فصل ۱۳ اعداد، ما شاهد مهمترین شکست قوم اسرائیل در غرب اردن هستیم، یعنی ناتوانی ایشان در وارد شدن به سرزمینی که خدا به آنها وعده داده بود با پیش زمینهٔ بی‌ایمانی که نتیجه مستقیم دومین فصح است.

هنگامی که زندگی در خداوند، عادی و کسل کننده می‌شود و به جایی می‌رسیم که هرچیزی در قلمرو روحانی برایمان تکراری شده و دیگر تجلیات یا نکتهٔ جدیدی به چشم نمی‌خورد و به دنبال لذتها و نیکویی‌های دروغین به مصر بازگشت می‌کنیم(مصر مظهر و نماد دنیا و گرایشهای نفس است) در نتیجه؛ بارهای سنگین، ظلم و ستم روا داشته شدهٔ شیطان را فراموش می‌کنیم و در اهمال، عدم قناعت و گستاخی دهان به شکوه و اعلام نارضایتی می‌گشاییم و در باتلاق بی‌ایمانی گرفتار خواهیم شد.

موسی برای بررسی زمین در پیش رو، ۱۲ نفر (از هر قبیله یک نفر) جاسوس را تعیین کرد که بعد از دریافت، گزارش آن را به سمع قوم رسانده و ایشان را از وضعیت سرزمین وعده داده شده با خبر سازد. دلیل بررسی این سرزمین و خواسته خدا، این نبود که از مردان قول پیکر و شهرهای حصاردار آن سرزمین در مقابل اسرائیلیان پرده برداری کند، بلکه قصد داشت، که ایشان زیبایی و کاملیتی که انتظارشان را می کشید تجربه کنند! تا ایمان و اعتمادشان به یهوه در جهت احیای کامل و نیز [برگرداندن] سرزمین آبا و اجدادیشان، تقویت شود. در عوض، بجز یوشع و کالیب، مابقی آنها با اخبار بد و ناخوشایندی باز گشتند. حیرت انگیز است که آنها محصول آن سرزمین را با خود حمل می کنند و درعین حال، ایمانی برای تصرف آن سرزمین ندارند، آنها می دانند که چه نیکویی هایی منتظر آنها است ولی با این حال از ترس و بی ایمانی فلج شده اند، آنها می بینند اما نمی توانند باور کنند، آنها می چشند، اما نمی توانند لذت ببرند. (عبرانیان ۶: ۱ تا ۳) «بنابراین از کلام ابتدایی مسیح در گذشته، به سوی کمال سبقت بجوییم و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا را نهیم و تعلیم و تعمیدها و نهادن دستها و قیامت از مردگان و داوری جاودانی را. و این را بجا خواهیم آورد هرگاه که خدا اجازت دهد» آیا نویسنده نامه به عبرانیان در هنگام نوشتن این آیه که خود معادل باب ۱۳ کتاب اعداد است، همین را در ذهن نداشت؟ «بنابراین» (اشاره

به این حقیقت است که آرامی خدا! وارد شدن به پادشاهی هزار ساله که معادل همان سرزمین وعده یعنی کنعان است) «از کلام ابتدایی مسیح در گذشته» (تمامی آنچه که اسرائیل قبل از ورود به سرزمین کنعان در بیابان تجربه کرد در مقایسه با عظمت و شکوه سرزمین در پیش رویشان به مانند اصولی ساده و مقدماتی بود. شریعت با تمامی قوانین و هزاران فرایض زیر مجموعه آن، در مقایسه با کلامی که قرار بود روزی از طریق انبیای ساکن در آن سرزمین بیان شود چیزی به شمار نمی آمد. خیمه صحرا نشین در سینا، قرار بود روزی با معبد با صلابت، بر فراز صهیون تعویض گردد و نهایتاً تمامی آنها، توسط شخص صادر کننده شریعت و در حقیقت واقعی او جایگزین شود) «بسوی کمال سبقت بجوئیم» (بلوغ یا رسیدن به سن رشد که اشاره دارد به خروج از دوران کودکی زندگی در بیابان و ورود به دوران بلوغ سرزمین وعده) «و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا را ننهیم و تعلیم و تعمیدها و نهادن دستها و قیامت از مردگان و داوری جاودانی را» (تمام درسهایی که در بیابان آموخته بودند، عمدتاً در مورد این مسائل بود. قرار نبود که آنها در آن مقطع در بیابان باقی بمانند و همین امر را بارها و بارها تکرار کنند. بالغ شدن و رسیدن به کمال، معادل است با وارد شدن به سرزمین وعده) «و این را بجا خواهیم آورد هرگاه که خدا اجازت دهد» (خدا به کسانی اجازه می دهد! که ذهن، تفکر و دلشان را بر ورود متمرکز

کرده‌اند). (عبرانیان ۴: ۳، ۶، ۹، ۱۰) «زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می‌گردیم چنانکه گفته است در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد و حال آنکه اعمال او از افرینش عالم به اتمام رسیده بود...۶. پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به سبب نافرمانی داخل نشدند...۹. پس برای قوم خدا آرامی سبت باقی می‌ماند. زیرا هر که داخل آرامی او شد، او نیز از اعمال خود بیارامید، چنانکه خدا از اعمال خویش» لذا با توجه به آیات اگر دل‌های خود را سخت نکرده باشیم، همانگونه که قوم اسرائیل به دلیل اصل فصیح دوم چنین کاری کردند، ما قادر خواهیم بود که به آرامی خدا و یا به سرزمین وعده وارد شویم و این موضوع اکنون در قلمرو روح - روحانی - از طریق ایمان انجام پذیر است. اما، با بازگشت مجدد مسیح، جنبه فیزیکی و جسمانی آن نیز به تحقق می‌رسد. (عبرانیان ۶: ۴ تا ۶) «زیرا آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شریک روح‌القدس گردیدند و لذت کلام نیکوی خدا و قوات عالم آینده را چشیدند اگر بیفتند محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند» «زیرا برای آنها که یکبار منور گشتند» (شریعت و خیمه قوم خدا را که قبلاً توسط خون بره فصیح بازخرید شده بودند و در سمت راست دریای مرده، منور کرد) «و لذت عطای سماوی را چشیدند» (اشاره به هدیه روح‌القدس دارد که در زمان ایمان آوردن عطا می‌شود (اعمال ۲: ۳۸) «توبه کنید و هریک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و

عطای روح القدس را خواهید یافت» ایشان از دریای سرخ عبور کردند و متعاقبا قوم از منا تغذیه شدند و از آبی که از صخره که خود مسیح بود نوشانیده شدند (اول قرنیتان ۱۰: ۱ تا ۴) «و شریک روح القدس گردیدند و لذت کلام نیکوی خدا» (خوردن من آسمانی و نوشیدن از صخره و شنیدن شریعت خدا، معادل هدیه روح القدس بود) «و قوات عالم آینده را چشیدند» (آنها شاهد قدرت‌های خارق‌العاده خدا بودند که بصورت معجزات و کارهای شگفت بسیار برای این قوم و در میان ایشان به انجام می‌رسید) «اگر بیفتند» (بنابراین کاملا امکان پذیر است که یک ایماندار به چنین مرحله‌ای برسد) منظور این نیست که هویت خود را به عنوان فرزندان خدا از دست می‌دهند و یا اینکه خدا آنها را از خود محروم کند، بلکه بسادگی منحرف شده و از فرمان خدا مبنی بر وارد شدن به کاملیت و پیروزی او که از طریق ایمان امکانپذیر است دور شده‌اند. [به عبرانیان ۲: ۱۱ مراجعه کنید] «محال است» (خدا اجازه نداد از آن قومی که در ابتدا بازخرید شده بودند بجز یوشع و کالیب، کسی وارد سرزمین بشود) «که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند» (توبه در اینجا به معنای پشیمانی نیست، زیرا قوم در فردای آن روز که دعوت خدا را برای ورود به سرزمین وعده رد کردند پشیمان شده و خواهان ورود به آن سرزمین شدند) - به اعداد باب ۱۴: ۳۹ - ۴۵ مراجعه کنید) بلکه توبه از نظر

خدا به معنای تجدید افکار و بازگشت کامل است!! ایشان با ترس از عواقب و فهم آنچه در ذهن به اشتباه تصور می کردند توبه (پشیمان) کردند اما در دل کاملاً بازگشت نکرده بودند، لهذا با عدم رعایت این پیش شرط (بازگشت کامل، تجدید افکار به صورت و شباهت خداوند) صلاحیت ورود را نداشته و خدا مانع از ورود ایشان به سرزمین وعده شد. خدا به ما فرمان داده، تا با ایمان به حیات و کاملیتش وارد شویم و اجازه دهیم که کار تبدیل تا به کمال، یعنی صورت و شباهت مسیح در ما انجام شود و این امر مستلزم این است که ما سرزمین وعده را کاملاً به مالکیت خود درآوریم. اگر ما امتناع کرده و اجازه چنین تغییر و تحولی را به خداوند ندهیم او نیز متقابلاً نقشه و هدف خود را در مورد حکم صادر شده معکوس نخواهد کرد!! بنابراین ما همیشه فرزندان باز خرید شده او خواهیم بود اما لیاقت سلطنت با مسیح را در پادشاهی اش نخواهیم داشت. خدا ذهن خود را تغییر نمی دهد، کلمه توبه؛ به معنای تغییر ذهن است و نه لزوماً به عمل اعتراف و تلاش به جهت بخشش (عبرانیان ۶: ۶) «اگر بیفتند محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می کنند و او را بی حرمت می سازند» سقوط و شکست قوم اسرائیل باعث شد که امتها آنها را مسخره کنند و نیز خدایی را که نتوانسته بود آنها را همراهی کند و پیروز سازد، تمسخر کردند. آنها می بایست چندین بار به عقب

برگردند و چندین بار توبه کنند و باز خرید شدن عادل شمردگی خود را دوباره به اجرا درآورند؛ زیرا که به مدت ۴۰ سال در بیابان سرگردان بودند. این سالها، سالهای مصلوب کردن پسر خدا و بی حرمت کردن آشکار وی بود. هنگامی که یک ایماندار هم‌چنان تحت سیطره جسم و نفس زندگی می‌کند، همان کاری که اسرائیل انجام می‌داد، در بیابان سرگردان خواهد شد و هم‌چنان به دنبال کسب رحمت و بخشش از طریق بازسازی مجدد صحنه صلیب و مصلوب کردن [مسیح] در زندگی‌اش خواهد بود و به این ترتیب آشکارا مسیح را بی حرمت می‌سازد. «مسیح به خاطر فقدان ایمان در کلیسا و اینکه آنها به آرامش و آرامی روحانی و نیز به پیروزی - چه در عالم روح و چه در قلمرو نفس و جان - وارد نمی‌شوند بی حرمت می‌شود»

کتاب اعداد یک نمونه و صحنه کاملی از عملکرد جسم و نفس است. می‌دانم که با این گفته، سوء تعبیر شده و ممکن است مورد سوء تفاهم واقع شوم، اما حقیقت این است! که نه خون مسیح و نه تعמיד، جسمانیت را خلع سلاح نمی‌کنند!! حتی در این قیاس، آیین‌های مذهبی نیز به طرز رقت‌انگیزی شکست خورده و ناکام می‌مانند، حتی بودن و زیستن در میان قوم خدا نیز جسمانیت را از عملکرد ساقط نمی‌کند زیرا؛ جسمانیت خود را در آن میان مخفی کرده و بسیاری از ماسک‌ها را بر روی خود می‌گذارد! اما

در زمان و فرصتی مناسب، دوباره از نو، چهره خود را ظاهر خواهد ساخت تا آتش نارضایتی خدا را شعله‌ور، و منجر به از بین رفتن جایگاه معنوی فرد در قبال خداوند شود.

عیسی مسیح این موضوع را عمیقا عنوان کرد: آنچه از بشر خاکی، زاده شود بشری است... خون عیسی گناهان را می‌بخشد اما کاری با قدرت جسم (نفس) نمی‌کند. این موضوع به عنوان تجربه‌ای زنده برای فرزندان خدا باقی می‌ماند و می‌پذیریم که صلیب عیسی مسیح عمیقا ما را مورد کاوش قرار داده و این امر می‌تواند دردناک باشد، صلیب، حیات نفس را در هم می‌شکند و آن را در حالت مرگ و طردشدگی مداوم قرار می‌دهد. اسرائیل بخشیده شد اما نفس فراموش نشده و خواهش‌های جسم هنوز در میان قوم حیات داشتند!!

قورح نیز با چنین الگویی، نمونه‌ای بود از خود ابرازی مخایل نفس، که چگونه جسمانیت، قادر است مردی دارای قدرت و سرداری با شکوه را به آخر خط و مهجوری برساند. بنابراین در اعداد باب ۱۱ شکایت را می‌بینیم و در باب ۱۲ اعداد، انتقاد را شاهد هستیم و در باب ۱۳ همان کتاب، می‌بینیم که ناباوری و بی‌ایمانی ظاهر می‌شود و در باب ۱۴، راهکار و درمانهایی را می‌بینیم که همگی جسمانی و نفسانی هستند. و نهایتا فصل ۱۵

را خواهیم داشت که با تقدیم قربانی (هدیه آردی و هدیه ریختنی) پاسخ و درمانی به مسائل و مشکلات فصلهای قبل می‌دهد. هر دو به کار صلیب در تمیز کردن و تصفیه کردن ایمانداران در برابر جسمانیت‌شان اشاره می‌کند.

(اعداد ۱۵: ۱۷ تا ۲۱) «و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: بنی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون به زمینی که من شما را در آن در می‌آورم داخل شوید، و از محصول زمین بخورید، آنگاه هدیهٔ افراشتنی برای خداوند بگذرانید. از خمیر اول خود گرده‌ای به جهت هدیهٔ افراشتنی بگذرانید؛ مثل هدیهٔ افراشتنی خرمن، هم‌چنان آن را بگذرانید. از خمیر اول خود، هدیهٔ افراشتنی در قرنهای خود برای خداوند بگذرانید» در مذاقه به آیه، خداوند فرمان پخت، قرص نانی را از آرد نرم " که از غلهٔ ریخته شده در خرمنگاه تهیه شده است می‌دهد، (برای تهیهٔ آرد مرغوب «نرم» لازم است که ابتدا پوستهٔ سخت گندم «غلات» شکسته و پس از غربال، آرد نرم و مرغوب از آن تهیه گردد. آرد نرم، سمبول شخصیت مسیح و گندم، معرف و سمبول ایمانداران است) خدا در ورودشان به سرزمین از آنها غله را طلب نمی‌کند، بلکه قرص نانی پخته شده از آرد نرم!! یعنی ماهیتی، (گندم) که پوستهٔ سخت از آن جدا شده (غربال، تسلیم کامل) و تبدیل به آرد نرم (شخصیت مسیح) و به آتش پخته شده (تأدیب و اصلاح شخصیت توسط روح القدس) حال این فرایند را در سیاق کلام، و قورح را به عنوان نمونه‌ای از کار جسم، کاوش کرده و به نتیجه برسیم؛

آیا به یاد می آورید که یحیی تعمید دهنده به فریسیان و علمایی که برای زیر سوال بردن غسل تعمید و هویت او آمده بودند چه گفت؟! (لوقا ۳: ۷ تا ۹، ۱۶، ۱۷) «آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می آمدند گفت: ای افعی زادگان که شما را نشان داد که از غضب آینده بگریزد؟ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه می دهید که ابراهیم پسر ماست، زیرا به شما می گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. و الان نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است؛ پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می شود... ۱۶.. من شما را به آب تعمید می دهم، لیکن شخصی توانا تر از من می آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. او غربال خود را بدست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید» هنگامی که ایماندار، با چنین خرابیها و امور نفرت انگیزی که ناشی از جسمانیت و عملکرد جسم است، مواجه می شود، نیاز به فشار دادن و خرد کردن پوسته سخت بیرونی، حیات نفس و نیروی جسمانی خویش دارد. صلیب"، ابزاری کار آمد به جهت خرد، پاک و کامل کردن تمامی نژاد بشر که در جسم و نفسانیت ساکن هستند کاربرد دارد. او داوری را در جسم، با اقتدار و استفاده از مکاشفه کلام خدا در ایماندار به اجرا در می آورد و گردنکشی، سرکشی و خودگرایی جسم را پودر کرده و آن را تبدیل به نیروی نرم و لطیف و مفیدی می کند که می تواند در دستان خداوند

عیسی به عنوان کاهن اعظم اعتراف ما پخته شده و به یک قرص نان شیرین و دلپذیر تبدیل شود، در این فرایند ایماندار، وسعت در شناخت را تجربه کرده که خود معرف قیام و ورود با عظمت به ملکوت و سلطنت با عیسی مسیح است (فیلیپیان ۳: ۱ تا ۱۲).

اعداد فصل ۱۵ نوش دارویی است که درمانگر فصل‌های قبلی بوده و ایماندار را از استیصال با اصل تسلیم "درمان می‌کند. در این دوره، ایماندار" با تسلیم کامل به روح القدس اجازه دهد که او اعانت زندگیش را در دست بگیرد و عدم رعایت این اصل، یعنی؛ اجازه ندان و مقاومت کردن در مقابل شکستن نفسانیت! در نهایت مرگبار خواهد بود زیرا در پس این مرحله به فصل ۱۶ می‌رسیم، آن هم با قورحی که کاملاً شکوفا شده و آماده است تا ترسناک‌ترین ادعایی را که از جسم برمی‌خیزد از خود بروز دهد؛ «**ادعای مالکیت مقام کهنات**». امیدوارم! که این پیش زمینه طولانی اما ضروری، [ذهن] خواننده را در زمینه شورش قورح و پیامدهای آن روشن کند، چرا که آن واقعه، اشتباهی تصادفی و صرفاً ناخواسته نبود و ریشه آن به زمان خروج باز می‌گشت. در آن مقطع، جسم از خون و دریای سرخ به سلامت گذشت اما نهایتاً هویت و ذات خود را در باب ۱۶ اعداد نشان داد، قورح نمی‌تواند محدود و کنترل شده باقی بماند، او در نهایت از پشت نقاب و

ماسک مذهبی که بر چهره دارد بیرون می‌جهد و موجب آلودگی عظیم و به تاخیر افتادن کار خدا در میان قوم و زندگی ایمانداران می‌گردد، اما خدا اجازه می‌دهد، تا او کاملاً رخ‌نمایی کند و هر آنچه در پشت نقاب وجود دارد خود را بروز دهد تا یک بار برای همیشه آن را مصلوب، از قدرت ساقط و ناتوان سازد. اکنون با این دید و بینش به بررسی موضوع سرکشی، ماهیت و عواقب آن خواهیم پرداخت و فیض خدا را در میان تمامی این حوادث تلخ و خسرانها، مبسوط بر این عرصه به نظاره خواهیم نشست.

فصل سوم «قسمت دوم شورش» (سرکشی)

فصل ۱۶ اوج شرارتی است که از مدتها قبل در میان قوم اسرائیل رخنه کرده و با آن عجین شده بود. همانطور که در ماقبل از این فصل در کتاب اعداد مشاهده کردیم، با وقوع سلسله‌ای از وقایع و حوادث در اواخر اولین سال خروج قوم از مصر، ایشان وضعیت روحانی خود را آشکارا به نمایش گذاشتند و خروج عظیم و نمایشی قوم از مصر و به دنبال آن، حمایت‌های آشکار خداوند از قومش و تدارکات آشکار وی برای نیازهای آنها به یک امر پیش پا افتاده و به یک جریان روزمره تبدیل شده بود! و رانبر، آنها در راه رسیدن به سرزمینی بودند که بنظر می‌رسید خیلی دور است و دیگر توجه و

علاقه آنها را به خود جلب نمی‌کرد. و به این ترتیب آنها را بی‌حوصله، ناراضی، ناامید و در نهایت نافرمان نسبت به خدا و ظرف برگزیده الهی به عنوان رهبر، کرد. آنچه در قلب مردم مانند سرطان رشد و ریشه آن گسترده شده بود در فصل ۱۶ به ثمر رسید. افکار و اندیشه‌های پنهان قلب در حال فوران بود و ریشه‌های زشت و آلوده خود را به نمایش می‌گذاشت.

قورح و همراهانش، گروهی شورشی جداگانه و منزوی نبودند، بلکه ایشان نماینده تعداد زیادی از مردم قوم بودند، که در تصدیق این موضوع باید به دو نکته توجه داشت!!

نکته اول: ایشان، بلندگوهایی " به جهت افرادی بودند که در دل‌هایشان سرکشی و شورش کرده بودند اما ترس، مانع از ابراز و اعتراف آن به خود یا دیگران بود، «قورح، خنیاگری است از نفس و جسمانیت که ساز او تظاهر است و تجلیات» قورح، رهبری قسمتی را بر عهده داشت و نماینده قوم خدا بود، ازیراک؛ که قیام او با همراهی تعدادی از سران قبایل صورت گرفت و او پیش‌قراولی را بر عهده داشت! این امیران، سران و رهبران تعداد بی‌شماری از کسانی بودند که در قالب قبیله و خانواده در زیر اقتدار این مردان قرار داشتند، از این جهت که اگر هرکدام از سران قوم، حداقل رهبری ۱۰۰ نفر اسرائیلی را در زیر مجموعه خود داشتند! حوزه نفوذ این

افراد حداقل ۲۵۰۰۰ اسرائیلی یا بیشتر را در بر می‌گرفت با این احتساب، ایشان گروهی منفک یا شورشیانی نادان و از همه جا بی‌خبر نبودند، بلکه ایشان افراد زنده‌ای بودند که سندیکای خود را به رهبری قورح تشکیل داده و به جانب‌داری توده‌ای از قوم، سخنوری می‌کردند.

نکته دوم: ایشان، نمایندهٔ وضعیت روحانی " تمامی آن قوم بودند، به نحوه واکنش مردم نسبت به مرگ آنان توجه کنید!! (اعدا۱۶۵: ۴۱) » و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون مهممه کرده، گفتند که شما قوم خدا را کشتید» این موضوع، بی‌شک و یقین! نشان می‌دهد که این مردان بسیار مورد احترام و اکرام قوم اسرائیل بوده و ایشان را بخشی از قوم خداوند محسوب می‌کردند. زیرا از آن میان، قورح و خانوادهٔ او از قبیله‌ای کاهن بودند که از جانب خدا، مسح و خواندگی بر ایشان قرار داشت و متعلق به خداوند بودند. در حقیقت داستان قورح، بررسی قیام و شورشی نیست که وی بر علیه موسی و هارون انجام داد! هرچند که این حادثه و جزئیات آن دارای اهمیت می‌باشند، اما به طور خاص بر وضعیت بشر و ایمانداران به عنوان نمایندهٔ تمامی بشریت، متمرکز است. ما ایمانداران اگر چه فرزندان خداوند هستیم و مالکیت ما توسط خون مقدس مسیح بر صلیب و بازخرید شدن همه جانبهٔ او تغییر کرده است اما، از نظری نیز، نمایندهٔ

تمامی بشر هستیم زیرا ما هنوز در برابر قدرت نفس و جسم در زندگی و تاثیرات آن در روابط و گام برداشتن با خداوند در کشمکش و جدال قرار داریم، ذات و طبیعت انسانی بشر [تنها] به دلیل اینکه حیات عیسی خداوند را در آغوش کشیده است تغییر نمی کند، زیرا؛ از جسم، جسم زاده می شود و جسم هرگز تغییر نمی کند، صرفنظر از اینکه صاحب آن تا چه حد خود را مسیحی و یا مقدس ببیند، جسمانیت یک فرد مسیحی بهتر و خوشبوتر از یک فرد غیر مسیحی نیست! جسم، جسم است و مهم نیست که صاحب آن کیست؟ جسمانیت، میوه و محصول ذات سرطانی و گناه آلودی است که در ما زندگی می کند و تلاش بر این دارد تا بر همه جنبه های زندگی ما تسلط یابد. غیر مسیحیان اغلب از این واقعیت غافلند و نگران حضور و اثرات جسم نیستند. آنها معمولاً از عبارت؛ «من فقط یک انسان هستم!» استفاده می کنند تا عمل و عکس العمل های زشتی را که از جسم سر می زند، توجیح کنند. سی.اس. لوئیس در کتاب بسیار عالی خود «مشکل درد» موضع متفاوتی در قبال این موضوع اتخاذ می کند. او می گوید: آنچه که ما امروزه هستیم، بسیار از معنا و مفهوم بشریت بدور است. او می گوید: «ما در واقع باید عبارت فوق را تغییر داده و بگوییم من فقط یک مادون انسان - دارای صفاتی شبیه انسان - هستم» زیرا بشریت در واقع آن چیزی است که

خدا قبل از واقعه باغ عدن خلق کرد! کامل، بی عیب و نقص، موافق و شبیه خالق خود، در حقیقت بشریت، آن بود!! و آنچه که در باغ عدن اتفاق افتاد او را تبدیل به موجوداتی مادون انسان «شبه انسان» کرد، یعنی؛ موجودی دارای عملکرد، حرکت، احساس، فکر که بر پایه عقل استدلال می کند و بر اساس تکانه ها و محرک هایی که از محیط دریافت می کند به زیست خود ادامه می دهد. او می گوید: «این مرحله، چیزی کمتر از انسان بودن است» از نظر لویس - و من که کاملاً با وی موافق هستم - آسمان قلمرو و بُعدی است که در آنجا بشریت ما به معنای واقعی کلمه و در قالب و شباهت نمونه اولیه و کامل چنین انسانی - عیسی مسیح، به ما بازگردانده می شود و آن زمان، ما در شکوفایی کامل انسانیت درخشان و کمال خود قرار خواهیم داشت. ورنبر، جهنم"، بر اساس باور لویس، چیزی جز مرحله پیشرونده، بدون توقف، همیشگی و بدون انتها، از مادون انسان بودن نیست! و به سرعت نیز در حال حرکت است و جایی است که در آن ابعاد، تمامی عناصر و عواملی که ما را حقیقتاً انسان می سازد، از بین می روند. ما در آستانه دو سرنوشت کاملاً متفاوت و ناموافق قرار داریم. انسانیت کامل^۱، مادون انسانی^۲. اگر شرایط امروزی ما، یک نمایش بسیار کوچک از مرحله مادون انسانی می باشد، تصورش برای فرد سخت نیست که بفهمد وقتی این مرتبه و

منزلت مادون انسانی به چرخش غیرقابل کنترل برسد و در سراسیمی انحطاط و اهلاک افتد، ثمره آن چه خواهد بود؟ به یقین، آن صحنه بسیار وحشتناک، ترسناک، بسیار زنده، نفرت انگیز و واقعی خواهد بود که قورح، نمایانگر و معرف چنین مرحله‌ای است که در حال تکاپو و حرکت کامل خویش، می‌باشد. جسمانیت " در بهترین وضعیت خود، قورحی خواهد بود که در بدترین وضعیت خود بروز می‌کند. فصل ۱۶ کتاب اعداد با این کلمات شروع می‌شود: «قورح پسر یصهار، پسر قهات، پسر لاوی، ...» چه افتخارات و اعتبارات عالی و برجسته‌ای! حقیقتاً، قورح جزء اشرافی‌ترین مردان بود زیرا پدر جدش لاوی بود.

لاویان به عنوان قبیله‌ای که وظیفه کهانت را برعهده دارند، انتخاب شده بودند، نزدیک‌ترین مردان به حضور خدا و مالکیت آنها با خداوند بود. علاوه بر این، او نوه قهات، از پرنفوذترین فرزندان لاوی بود که وظیفه حمل و نقل مقدس‌ترین اسباب و اثاثیه قدس الاقداس خیمه ملاقات را برعهده داشتند (اعداد ۴: ۱۵) «و چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، از پوشانیدن قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قهات برای برداشتن آن بیایند، اما قدس را لمس ننمایند مبادا بمیرند، این چیزها از خیمه اجتماع حمل بنی قهات می‌باشد»

(اعداد ۱: ۱، ۲) «و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی و داتان و ابیرام پسران ایاب و اون بن فالت پسران رؤبین (شماری از اسرائیل) گرفته، با بعضی از بنی اسرائیل یعنی دویست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند به حضور موسی برخاستند» همانطور که قبلا ذکر شد قورح، رهبری برجسته و با جذبه بود که توانست، بسیاری از مردم را به خود جذب کند. او ابتدا رهبران قبیله رئوبین را که بر اساس اعداد باب ۳ آیه ۲۹، از نظر ترتیب قرار گرفتن آنها، در همسایگی هم بودند، بخود جذب کرد. «شورش از همسایگان آغاز شد» این اتفاق در خانه یک فرد شروع می شود و سپس به نزدیک ترین همسایه گسترش می یابد. در این مورد، قورحیان در ضلع جنوبی اردوی اسرائیل در جوار قبیله های رئوبین و شمعون و جاد قرار داشتند. قورح و دسته اش به سوی رهبران رئوبین رفته و بحث خود را با تمرکز بر موسی و هارون و علیه ایشان آغاز می کنند. در این دیدار متحدان ابتدا، استراتژی را مورد بحث قرار داده، بعد تصمیم گرفته شد که مستقیما و بطور رو در رو با موسی و هارون مواجه شوند!

اما چرا ایشان در مورد نتیجه قیامشان اینقدر مطمئن، جسور و با اعتماد به نفس بودند؟! بدیهی است، و همانطور که قبلا گفته شد، آنها اطمینان داشتند که اکثریت قریب به اتفاق مردم در مورد سبک رهبری موسی و هارون، همان نظر را دارند. آنها متوجه نبودند و یا اینکه نتوانستند بخاطر آورند که

موسی و هارون ظروف برگزیده بودند و نه، به خواست و رضایت مردم بلکه توسط خود خدا به عنوان حاکم و سرور تام الاختیار آن قوم انتخاب شده بودند. در هر حال آنها موسی و هارون را در تنگنا قرار داده و آشکار و علنی شکایت‌های خود را علیه آنها مطرح کردند؛ «شما پا را از حد خود فراتر می‌گذارید، زیرا همه جماعت، یعنی هر یک از ایشان مقدسند و خداوند در میان ایشان است پس چرا خود را بر جماعت خداوند برمی‌افزاید؟» من تعجب می‌کنم که چه کسی متن این سخنرانی را برای قورح و شرکایش در این شورش، ترتیب داده است؟! این سخنان، بو و مزه همان سمی را می‌دهند که همیشه از دهان آن مدعی که خود را به عنوان دوست انسان جا می‌زند اما در واقع به خون بشر تشنه است «شیطان» او شخصی است که جسمانیت انسان را بهتر از خودش می‌داند و می‌شناسد. شیطان در درون هر انسانی یک متحد درونی دارد - متحدی که دروغها و فریب‌هایش را خریده و از آن اطاعت می‌کند - جسم - جسم انسان، زمین بازی شیطان است و با دروغها و سرابهای او تغذیه و پرورش داده می‌شود، بدون اینکه انسان حتی متوجه بشود که توسط این هیولا اسیر شده و به آن اعتیاد پیدا کرده است. جسم عاشق چیزهای خوبی است که شیطان به او نشان داده و تقدیم می‌کند، تا بلکه بتواند با آنها خواسته‌هایش را سیراب سازد و عطشش را برای خود نمایی و ارضای نفس، برطرف کند. جسم، رابط بین انسان و دشمن اعظم اوست و

آنچه که انسان را در مسیر و جریان فریب و پیشنهادات سمی شیطان قرار می‌دهد همانا جسم اوست. در حقیقت «جسم» بخشی از وجود ما بوده که در باغ عدن توسط شیطان فتح شد. او قانوناً، ارباب و صاحب اختیار جسم شد و انسان را به بندگی شهوات، خواهشها و تمایلات سیری ناپذیر و غیر قابل کنترلش کشاند. جسم، انسان را زندانی و اسیر خود ساخت. رومیان باب ۷ را بخوانید. پولس رسول در جدال و کشمکش با این واقعیت زشت و هولناک بوده و به دنبال راه درمانی است که از دست آن خلاصی و نجات یابد. او بخاطر این بُرد درونی با نفس و جسم خود، زاری می‌کند و نهایتاً می‌گوید (رومیان ۷: ۲۴) «وای بر من که مردی شقی‌ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت‌رهای بی‌بخشد؟»

این سخنرانی و این سخنان با هدایت شیطان و با استفاده از ابزاری مانند جسم، الهام شده و توسط قورح و همراهانش ابراز گردیدند. هنگامی که ما محتوای این بیانیه کوتاه و در عین حال بسیار مهلک را بررسی می‌کنیم، چند نکته مهم را می‌بینیم که وقتی به این نحو در کنار هم چیده شدند، عتاب و غضب خداوند را برانگیخت.

این بیانیه، دقیقاً همان نکاتی است که در باغ عدن به آدم و حوا در رابطه با خواندگی، شغل و وظایف آنها گفته شد. این پیام، بسیار ظریف و زیرکانه

عنوان شده اما، در عین حال از دید موشکافانه روح خدا مخفی نمانده است. واکنش موسی به این بیانیه نشان می‌دهد که تا چه حد خطرناک بوده و تا چه حد می‌توانسته اثرات بالقوه مخرب و مهلکی بر روی قوم خدا و نقشه خدا داشته باشد. این گفتار بمبی دارای کلاهک هسته‌ای و در آستانه انفجار بود که به موسی و هارون تحویل داده شد.

اما در باغ عدن به آدم و حوا چه چیزی گفته شد؟! (پیدایش ۳: ۱، ۵) «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟! بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود» اگر این آیات را با آنچه که در (اعداد ۱۶: ۳) مقایسه کنیم همان نویسنده را می‌بینیم به آیه توجه کنید!! «و به مقابل موسی و هارون جمع شده، و به ایشان گفتند: شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی جماعت هریک از ایشان مقدس‌اند و خداوند در میان ایشان است پس چرا خویشان را بر جماعت خداوند بومی افرازید؟!» آنچه که شیطان به آدم و حوا گفته بود اکنون به صورت‌های مختلف، در پوشش‌های متفاوت و از زبان آدم‌های گوناگونی بیان می‌شود اما خود پیام، یکسان است و هر دو بیانیه بر یک هدف متمرکز هستند؛

الف: «شیطان، چیزی را از انسان دریغ می‌کند که در واقع متعلق به اوست و نه به خدا» قورح، قصد دارد آنچه را که متعلق به موسی و هارون که در زیر عهد عتیق، سمبول مسیح و عاملان خدا هستند، از ایشان دریغ کند «شما از

حد خود پا فراتر می‌گذارید زیرا همه جماعت مقدس‌اند...» قورحیان (قورح و دیگر شورشیان) مقام و منصب و قدرت اجرایی را که متعلق به خدا است از ایشان دریغ داشته و (به طور مستقیم، موسی و غیر مستقیم هارون) ایشان را محکوم می‌کنند!! ، قورحیان، در حقیقت به دنبال کسب اقتدار و آزادی عمل بیشتر بودند تا بتوانند در سیر تکاملی خواسته‌های خویش، همه چیز را کنترل و ساماندهی کنند. آنها از هر چیز، میزان بیشتری می‌خواستند آن هم بدون محدودیت‌هایی که خداوند برای آنها قرار داده بود. شیطان به آدم و حوا گفت: که برای همه چیز، واقعا به خدا نیازی ندارند و می‌توانند در طی سفر زندگی خود، مستقل و خودکفاتر از شرایط موجود بوده و بیشتر به خود متکی باشند لذا همه آن چیزی که برای تحقق این امر به آن نیاز داشتند، داشتن معرفت نیک و بد بود!! در مذاقه به آیه (پیدایش ۳: ۵) او از قدرت تشخیص میان این دو (نیک و بد) سخن نمی‌گوید، بلکه فقط بر کسب آن دو اشاره می‌کند «قدرت تشخیص از طریق درخت داده نمی‌شود، بلکه صرفا، معرفت و دانش عطا می‌شود و چنین نجوا می‌کند که با خوردن از آن درخت مانند خدا خواهند شد» در این مقطع قورحیان قصد دارند مانند موسی و هارون، وجود داشته، زندگی کنند و مکانهایی را که تنها خداوند می‌تواند به ظروف برگزیده‌اش عطا کند اشغال کنند. این نیز جاه طلبی جسم است! جسم می‌خواهد مستقل از خدا و به مانند او عمل کند و بر اساس شرایط

خود به خدا برسد. قورح، نهائیتی است از جسمانیت، که اقتدار خدا را به چالش کشیده و هدف خود را که همانا غضب کردن جایگاه حقیقی و نقش قانونی روح القدس در امورات انسان است، اعلام می کند.

آنچه که قورح به موسی گفت تقریباً همان چیزی است که نفس و جسم در عمل و حتی در گفتار خود، به خدا می گوید. نفس و جسم خدا را متهم به دخالت بیش از حد در امور انسان می کنند و اینکه او به اندازه کافی به انسان آزادی عمل نداده است تا آنطور که خوشایند اوست، رفتار و عملکرد داشته باشد. آیا این سوء تفاهم که اعتقاد به خدا و اطاعت از او، انسان را محدود کرده و نمی گذارد به دنبال خواسته های قلبش برود، وجه اشتراکی میان انسانهای امروزی نیست؟! به یقین با نگاهی به دنیای پیرامون، پاسخ این سوال را خواهیم یافت، هر روز از رادیو، تلویزیون و سایر رسانه ها می شنویم که خدا بیش از حد توقع دارد! این افراط است و او بیش از حد در کارهای بشر دخالت می کند! خدا، ما را به حال خود رها نمی کند تا بر طبق خواسته های خود عمل کنیم و... این افکار و تصورات دروغ را به ذهن میلیونها نفر از افراد صادقی که شاید حتی در تکاپو برای یافتن هستند، تزریق می کنند. از سوی دیگر، هنگامی که مصیبت ها و سختی ها نازل می شوند، مردم، خدا را به سهل انگاری و عدم دخالت در امور خود متهم

می‌کنند. «این میزان از ریاکاری مطلق، سندرم قورحی است». عیسی به فریسیان گفت: که آنها منافقینی بسیار خیره هستند. زیرا یحیی تعمید دهنده آمد، که نه می‌نوکید و نه با گناهکاران همنشین می‌شد و به او گفتند که دیو دارد. از سویی دیگر او یعنی عیسی آمد، که هم می‌نوکید و هم با گناهکاران همنشین می‌شد و او را متهم کردند به اینکه فردی است شکم باره. قورح نیز دو دیدگاه متضاد داشت. او موسی و هارون را به این متهم می‌کرد که کنترل و دخالت همه امور را بدست گرفته‌اند و در این کار زیاده از حد پیش رفته‌اند، اما اگر کنترل و سرپرستی امور به او منتقل می‌شد او مسئولیت را رها کرده و نمی‌توانست منظور خدا را به انجام برساند. انسان واقعا یک موجود اسرارآمیز، ناسپاس و ناراضی است که تا زمانی که خود را زیر بار ویرانه‌های شهوتش برای بدست گرفتن قدرت و عدم مسئولیت پذیری برای بکاربردن و مدیریت آن قدرت، دفن نکند آرام نمی‌گیرد.

ب: «زیرا همه افراد این جماعت مقدس هستند» این اعلامیه همه جانبه و جهانی، بر خلاف جایگاه خدا و در تضاد، با آن چیزی است که خدا معرفی می‌کند، آنچه که قورح در این بخش از اتهاماتش علیه موسی و هارون گفت، این بود که؛ خدا هیچ ظرف خاصی را برای شهادت دادن و دسترسی

به حضور او انتخاب نکرده است. در حقیقت او چنین می‌گفت: هر کسی صرفنظر از هویت و راهی که برای رسیدن به خدا انتخاب می‌کند، می‌تواند به خدا دسترسی داشته باشد! زیرکانه بودن این پیام شیطانی تا حدودی توسط بعضی مسائل دیگر پوشیده و مخفی شده است، اما پیام واضح و روشن بود و مانند آن در طی تاریخ بشر بارها و بارها طنین انداز شده است، مولف این پیام! همان حيله‌گر و فریبکار باغ عدن است. آنچه قورح، خواهان و پیشنهاد می‌داد، این بود که خدا باید به همه و به هر فردی اجازه دهد که هرطور خودش مصلحت می‌بیند و تصمیم می‌گیرد به او نزدیک شود [و به این ترتیب] راهی را که خدا بر اساس رأی عادلانه و حاکمیت خود، تدارک دیده تا انسان به او نزدیک و مشارکت داشته باشد، نادیده گرفته است. یکبار دیگر جسمانیت در نهایت کراهت و تعفن از زیر پوسته و روکش ظاهری مذهب و تقدس، همچون قارچی که در اولین باران و رعد برق آسمانی در بهار بیرون می‌آید، با بارش دروغ و جرقه افکار در زمین ناهنجاری بیرون می‌جهد. آیا می‌توانید صدای دشمن را که از طریق تار و پود جسم طنین انداز می‌شود بشنوید؟ جسم، قصد دارد که در ارتباط مستقیم با خدا باشد و او را آن‌طور که می‌خواهد خدمت کند، بدون اینکه

مایل باشد به اطاعت مسیح درآید و در برابر وی به عنوان کاهن اعظم سر خم کند.

قورح، ادعا می‌کند که تمامی جماعت مقدس هستند، و در عین حال ما شاهد بوده‌ایم؛ که در رفتار، کردار و منش آن جماعت همه چیز به چشم می‌خورد جز به قدوسیت!! در تصدیق کافی است فقط، عملکردهای ایشان را از زمان خروج بررسی کنیم. هنگامی که کتاب خروج را می‌خوانیم، سابقهٔ تقدس آنها را می‌بینیم و اینکه تا چه حد لیاقت خدمت، نزدیک شدن به حضور و اریکهٔ آسمانی خدا را داشته‌اند. آنها در مواجهه با مشکلات ناخوشایند، شکایت کرده و به جهت آب و غذا گریستند و فریاد کردند و هرگز خدای خود را که آنها را از مرگ بیرون کشید، پرستش نکردند، مگر یکبار! و آن هم بلافاصله پس از خروج از دریای سرخ، که دسته‌گری عظیم به رهبری مریم، خواهر موسی از مصر تا به سینا پایکوبی کردند! اما در مطالعهٔ فصل ۱۵ خروج هرگز به نکته‌ای از خنیاگری و سرودی در وصف و پرستش خدا اشاره نشده. زمانی که موسی دستورات شریعت را برای ایشان از کوه و حضور خدا می‌آورد، آنها در حال شکستن همان شریعتی بودند که آن را پذیرفته و از انجام آن رضایت داشتند! در خروج باب ۳۲ آنها گوساله‌ای طلایی را ساخته و اعلام کردند، که این همان خدایی است که

ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورده و آن را پرستش کردند. آن واقعه را می‌توان لحظه‌ای مهم و حیاتی در تاریخ اسرائیل دانست و از این حقیقت، که خدا ایشان را به جهت پرستش و خدمت از مصر خارج نمود، پرده برداری کرد، زیرا خدا پیش از این واقعه، تمامی قوم را تقدیس کرده و از آنها خواست تا کاهنان او باشند (خروج ۱۹: ۵، ۶) «و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قومها خواهید بود زیرا که تمامی جهان از آن من است و شما برای من مملکت کهنه و مقدسی خواهید بود» به یقین!! اگر قوم اسرائیل، زمانی که موسی در بالای کوه بود، مرتکب این عمل زشت و منفور یعنی پرستش گوساله طلایی نشده بودند، هم‌چنان ملک خاص خدا و مملکتی از کاهنان باقی می‌ماندند که می‌توانستند بی‌واسطه و بطور مستقیم به حضور خدا رفته و با او در ارتباط باشند. اما به دلیل سقوط عظیمی که قوم در کتاب خروج باب ۳۲ داشتند، خدا از طریق موسی، لاویان را بسوی خود فراخواند و هارون را به عنوان واسطه و پل ارتباطی برای دستیابی به حضورش، مقرر کرد. فقط از طریق هارون بود که مردم مجاز بودند به حضور خدا آمده و با او ارتباط برقرار کنند. موسی " و هارون " سمبولی از عیسی مسیح در مقام نبوتی " و کهناتی " بودند زیرا عیسی مسیح نیز به مانند موسی، یک نبی و آشکار کننده کلام خدا و اعلام کننده خبر خوش انجیل است، و از جنبه مرگ، قیام و صعود به

آسمان به مانند هارون، کاهن اعظم اعتراف ما می‌باشد. این همان راهی است که خداوند برای ما در جهت آمدن به حضورش و برقراری ارتباط با او سازمان دهی کرده است. اگر آدم و حوا در باغ عدن خود را پرستش نکرده بودند؛ درست به همان نحو که قوم اسرائیل گوساله طلایی را در سینا پرستش کردند، می‌توانستند به خدا نزدیک شوند و به طور مستقیم و بدون نیاز به یک واسطه او را خدمت کنند. اما آنها سقوط کردند و خداوند که پیش از این در پیشدانی الهی و حاکمیت خود، این ناکامی و شکست را دیده بود، چنین مقرر کرده بود که پسر او، یعنی خداوند ما عیسی مسیح، مطلقاً و تنها راه دسترسی به حضور او باشد. (اول تیموتائوس ۲: ۵، ۶) «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که عیسی مسیح باشد، که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین»

اسرائیل دیگر نمی‌توانست از هیچ راهی به حضور خدا راه یابد، مگر از طریق هارون، خدمت و منصب او به عنوان کاهن خدا. از آنجایی که تمامی آنها سایه و نمونه‌ای از کار و خدمت عیسی مسیح بودند، لهذا راه ورود به حضور خدا بسته است مگر به واسطه مسیح و عمل بازخرید از طریق خون او (یوحنا ۱: ۶) «من راه و راستی و حیات هستم هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید» جسم و نفس هرگز نمی‌تواند و نمی‌خواهد که این موضوع را بپذیرد. جسم می‌خواهد به روش خود به خدا برسد. این که همه ادیان در

طی ۶۰۰۰ سال گذشته بر بشریت نازل شده‌اند - صرفنظر از اینکه دروغی بیش نیست - هرچقدر هم که ظاهری مقدس گونه و الهی داشته باشند. انسان نمی‌تواند از طریق دین یا تلاشهای جسمی خود به خدا نزدیک شود. در قبل نیز شرح دادیم! اسرائیل به عنوان نوعی کامل از این واقعیت، از دستیابی به حضور خدا منع شد مگر از طریق خون برهٔ قربانی و با موافقت کاهن. تمامی ادیان و مذاهب جهان، بدون وجود حقیقت خون برقرار هستند، زیرا برای رسیدن به خدا، از طریق خون پسرش عیسی مسیح، وارد نمی‌شوند. آنها به راه قائن رفته و به شورش قورح گرفتار شده‌اند. قورح علیه قانون و قاعده‌ای که خدا بر اساس حکمت و رای الهی خویش مقرر کرده بود ایستاد و قصد داشت، این نظم و قاعده را نادیده بگیرد و واقعیت و روش جدیدی را در امور مربوط به خدا و حضور او برقرار کند. این نوع نگرش و دیدگاه سراسری و جهانی، کاملاً شیطانی بوده و خارج از محدود و ابعادی است که خدا آن را تصدیق کند.

تمامی جماعت مقدس نیستند! تنها موسی و هارون فراخوانده شدند تا به عنوان پیام آوران و کاهنان خدا در منصب خود بایستند. فقط عیسی مسیح حامل خبر خوب و واسطه بین خدا و انسان است و هیچ راه دیگری وجود ندارد نه از طریق جسم و نه دین و مذهب و راه‌های نادرست قائن و قورح!!

اینان همان جماعتی بودند که بارها قوانین و احکام خدا را نقض و نسبت به خدا دهان به شکوه گشودند و به دنبال برآوردن نیازهای جسمانی خود رفتند، ایشان برای ورود به آن سرزمین در بی‌ایمانی، قانون و نظام برقرار شده خدا را مورد اهانت و تحقیر قرار داده و بارها در قلب و اعمالشان شورش و سرکشی را بروز دادند، تاریخ قوم اسرائیل شاهدی بر محکومیت آنها از نظر خیانت و بی‌وفایی در قبال خداوند بود.

یک راه برای خشنود کردن خدا و سرازیر کردن برکاتش بر زندگی فرد وجود دارد؛ در مسیح و از طریق مسیح! جسم بدون ارزش است و هیچ اعتبار یا یکپارچگی برای دستیابی به این درجه از ارزشمندی و مفید بودن را ندارد. در زبان کلام خدا واژه «مقدس» به این معنی است که شخصی به جهت استفاده یا حرفه‌ای خاص از دیگران جدا و یا کنار گذاشته شود که این موضوع در مورد اشیاء (اسباب) نیز صادق بود (وسایل خیمه اجتماع که با برچسب مقدس خداوند منقوش بودند) به همین ترتیب هارون توسط خدا انتخاب و کنار گذاشته تا مجرای مخصوص به جهت خدمت و شهادتی از جانب قوم خداوند باشد. قورح، ادعا می‌کرد که چنان مقام، منصب و تمایزی به هارون و موسی تخصیص داده نشده و همه قوم علیه‌رغم جسمانیت رقت بارشان و صرف‌نظر از اینکه در این جسمانیت زندگی می‌کردند،

می‌توانند از این مقام و منصب برخوردار باشند. اینکه هیچ نیازی به وجود مسیح به عنوان نبی و کاهن نیست، حقیقتاً، همان فریب و دروغی بود که توسط شیطان به قورح و یارانش القا شد تا آن را باور کرده و علنی و آشکار به زبان آورند.

از زمان سقوط آدم و حوا، خداوند روشهای نزدیک شدن به خود را تعیین، تجویز و مقرر کرده است؛ تا استفاده از خون حیوانات قربانی، به عنوان یک نشانه، یا مجوز ورود و جایگزینی برای حیات و زندگی فرد باشند و مقرر شد که این موضوع، یک اصل همگانی و ابدی باشد که خدا از طریق آن، بار دیگر بشریت را به حضور خود به جهت رفاقت و مشارکت بپذیرد. قیام و شورش قورح، قلب راهکارهای قانونی و فراگیر خدا را در قبال بشریت، مورد هدف قرار داد، او در واقع تبر را بر ریشه، یعنی مسیح! به عنوان مقصد نهایی بازخريد بشر نهاد، هدف قورح این بود که تمام آنچه را که در فاصله بین خروج باب ۳۲ و اعداد باب ۱۶ رخ داده بود، به سرعت ساقط کند و مجموعه‌ای از چیزهای غریب را جایگزین گرداند و نکته مهم دیگر در این واقعه؛ رد کردن قطعی و مطلق دموکراسی در بدن ایمانداران توسط خداوند است. البته خدا به دنبال ایجاد و تثبیت سازمان و نهادی دموکراتیک از جامعه ایمانداران نیست! بلکه، او قصد دارد که پسرش از طریق این جهان و

در سراسر آن، متجلی شود. انسان نقطه تمرکز و توجه خدا نیست! هر چند انسان نقش کلیدی در معادله جهانی و هدف خدا ایفا می‌کند، اما او مرکز، مکان جمع‌آوری و تجمع همه چیز نیست! بلکه انسان فقط به عنوان مجرا و عاملیت موضوعی است که هدف و توجه خدا بر آن قرار دارد. مسیح تنها هدف خدا است و اوست که در مرکزیت تمامی هستی قرار دارد و خدا تمایل دارد که همه او را دیده و تجربه کنند. «خدا به دور انسان نمی‌چرخد بلکه این انسان است که به دور خدا می‌چرخد» دموکراسی اهمیت انسان را در کار و رای خدا بالا برده و مهم جلوه می‌دهد و وجود او را چنان ضروری می‌سازد که در این معامله به عاملی محدود کنند، تبدیل می‌شود و به این ترتیب خدا و هدف را بطور بالقوه بی‌اثر و عاری از قدرت ارائه می‌دهد، لذا نظم و ترتیبی که خدا در مورد امور و اهدافش قرار می‌دهد بر اساس قانون و قاعدهٔ منتخب و بر اساس سرنوشت و مقصد ظروف برگزیدهٔ خود می‌باشد! همان ظروفی که خدا مقرر فرمود، تا مفید واقع شده و به جهت مصارف عالیّهٔ او دارای ارزش باشند. حاکمیت خداوند و تغییر ناپذیری او این موضوع را غیر قابل بحث می‌سازد. خدا به ما نیازی ندارد ما به خدا نیاز داریم، خداوند در حال گذر از تاریخ است و برای خود آنچه را که به آن مایل و خواهان است بدست می‌آورد یعنی جلال پسر او، حال ما

می‌توانیم یک مسافر باشیم و در کنار پسر حرکت کنیم و یا اینکه جا بمانیم و آن لحظه با شکوه را از دست بدهیم؟! قورح خواهان حکومت اکثریت مردم بود و رهبری و هدایت آن افراد برگزیده را نمی‌خواست.

پ: «قورح می‌خواست همه مردم حرفی برای گفتن داشته باشند» و در مورد موضوع و یا شاید حتی در مورد سایر جزئیات مربوط به مشارکت با خدا تصمیم‌گیری کنند. اما این راه و گزینه انتخابی خدا نبود! حتی امروز، نزدیک به ۳۵۰۰ سال پس از این حادثه، ما به عنوان کلیسای عیسی مسیح باید در این ارتباط دقت لازم را به عمل آورده و سعی نکنیم که از نظام‌های دنیوی و نهادهای این دنیا تقلید کرده و با الگو برداری، آنها را به کلیسا وارد کنیم! امروز نیز در بدن مسیح، خداوند اشخاصی را به خدمت گمارده تا به عنوان ظروف ویژه و برگزیده، او را به شیوه‌های بسیار خاصی که از دیگران کاملاً متفاوت و متمایز است خدمت کنند و هرگز نباید این موضوع، منجر به بروز واکنش از جانب سایر اعضای بدن مسیح و اعتراض علیه این انتخاب، برگزیدگی و مسح خاص شود؛ زیرا انتخاب‌کننده خدا است و نه انسان! هارون مرد کامل و بی‌عیب و نقصی نبود او همان شخصی بود که ساخت گوساله طلایی را ساماندهی و در آن مشارکت کرد، اما با این حال خدا او را به عنوان کاهن خود هم‌چنان حفظ کرد. شاید قورح و

سایر لاویان برای کاهن شدن از هارون لایق‌تر و بیشتر واجد آن شرایط بودند، شاید ایشان، هیچ اعمال زشتی مرتکب نشده و با برپا ساختن گوساله طلایی نیز موافق نبودند، اما خداوند در حکمت عالی و مطلق خویش برای این کار هارون را انتخاب کرده بود. به همین ترتیب شاید موسی برای رهبری قوم و اعلام کردن کلام و اراده خدا از نظر ایشان، مستعد و مناسب نبود زیرا او قاتل، و از نظر دولت مصر به خاطر وقوع برخی جرائم دارای پرونده‌ای باز و تحت تعقیب بود، از طرفی او همسری خارجی داشت و در کل، از مردی دارای صلاحیت به جهت رهبری قوم فاصله داشت، اما با این حال خدا وی را انتخاب کرده بود تا از او استفاده کند. این حق خداست و هیچ‌کس نباید جرات و جسارت کرده و خدا را بخاطر انتخاب چنین تفکری مورد پرسش و سرزنش قرار دهد! اکثر شخصیت‌های کتاب مقدس، بجز چند استثناء، همگی معیوب و شکست خورده بودند، اما در دستان خدا و به خاطر اینکه توسط او انتخاب شده بودند، مثمر و کارآمد بودند.

ت: «خدا در میان آنها است» قورح ادعا می‌کرد که خدا تنها در خیمه ملاقات نیست و در میان مردم نیز حضور دارد و نیازی نمی‌دید که این ساختار عجیب و غریب را در وسط اردوگاه، تنها نقطه و کانون حضور

خداوند دانست! چه دروغ مهلک، و به دور از واقعیتی!! خدا هرگز نمی‌توانست در میان آن مردم با آن وضعیت جسمانی ساکن باشد. خدا و نفس در یک جا با هم ساکن نمی‌شوند (غلاطیان ۵: ۱۷) «زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم؛ و این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید» (غلاطیان ۴: ۲۹، ۳۰) «بلکه چنانکه آنوقت آنکه بر حسب جسم تولد یافت، بر وی که بر حسب روح بود جفا می‌کرد هم‌چنین الان نیز هست لیکن کتاب چه می‌گوید؟ کنیز و پسر او را بیرون کن، زیرا پسر کنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت» خداوند نمی‌تواند در جایی که نفس هست ساکن و آن را تایید کند، در جسم هیچ چیز مبارکی وجود نخواهد داشت. گوشت و خون وارث پادشاهی خدا نخواهند شد (غلاطیان ۵: ۲۱) «و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند» خداوند در میان مردمی که جسمانی بوده و تمایلات خودخواهانه‌ای دارند ساکن نمی‌شود مگر اینکه در خیمه‌اش و از طریق خیمه‌اش در میان آنها ساکن شود. خدا نمی‌تواند مستقیم و بدون هیچ نوع ضمانت و محافظتی در میان بشر سقوط کرده ساکن شود! بلکه، او تنها می‌تواند در محل مقرر و مختص اقامتش و از طریق آن مکان یعنی خیمه در میان مردم ساکن شود. اما آن خیمه چیست و یا اینکه چه کسی است؟! کسی بجز مسیح نیست. خداوند نمی‌تواند به طور مستقیم با انسان سقوط کرده ارتباط برقرار کند و

این کار را نخواهد کرد؛ زیرا اگر چنین کند! قدوسیتش انسان را بطور کامل از بین خواهد برد؛ هیچ چیز ناپاک و بازخرید نشده‌ای نمی‌تواند در حضور او بایستد و نخواهد ایستاد، او برای ورود به قلمرو بشر و ساکن شدن در میان آنها نیاز به حائل و ستره‌ای پوشاننده دارد (یوحنا: ۱۴) «و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر» که جایگزین واژه «ساکن» در اصل زبان یونانی «خیمه» است. خیمه در واقع، نمونه‌ای کامل و سمبولی است از شخصیت، ماهیت و عملکرد عیسی مسیح.

خدا قرار بود خود را در مسیح و از طریق مسیح ظاهر سازد و هیچ راه دیگری بجز این نبود، در خیمه بود که خدا جلال خود را به نمایش گذاشته و از طریق این ابراز بود که سکونت خود را در میان مردم اثبات می‌کرد. امروز نیز خدا این توانایی را دارد که در ما و در میان قوم و کلیسایش به واسطه پوششی که مسیح فراهم ساخته ساکن شود! و اینگونه است که به پدر اجازه داده شد تا از طریق پسرش وارد ابعاد انسانی شود. همان طور که حضور خدا در خیمه اجتماع، برای قوم اسرائیل و اقوام همسایه آن معمایی ناشناخته بود، ظهور مسیح در جسم انسانی نیز یک معما است (اول تیموتائوس ۳: ۱۶) «و بالاجماع سر دینداری عظیم است که خدا در

جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد». خیمه اجتماع، جسم خدا در عهد عتیق بود، او از وسایل و پوششهای آن خیمه که همگی ماهیت، شخصیت و عملکرد مسیح را در سمبول به نمایش می‌گذاشتند استفاده کرد، تا پوششی به جهت بُعد فرو برنده‌اش باشد، تا از طریق آن بتواند فیض و رحمتش را بر آنانی که از راه ایمان به او نزدیک می‌شوند، فرو ریزد.

قورح، تلاش کرد تا یکی دیگر از جنبه‌های مهم و پایه‌ای را که خداوند آن را بنا نهاده بود، از بین ببرد. جالب است که توجه داشته باشیم! زمانی که خدا برنامه و اهدافش را در انسان تکمیل می‌کند، او در میان قوم آزادانه و همیشه ساکن خواهد شد، حتی در آن زمان نیز خدا خیمه‌ای را برای به نمایش گذاشتن رابطه ابدی بین خود و مسیح به عنوان پوشش و جلال برقرار خواهد ساخت (مکاشفه ۲۱: ۳) «و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود» این آیه کاملاً خلاف آن چیزی است که قورح در نابالگی و در جسمانیت، اعلان و ادعا می‌کرد. خدا در میان ایشان به عنوان قوم حقیقی یهوه ساکن نبود، اسرائیل، قوم فدیة شده خدا بود! اما آنچه که باید این حقیقت را ابراز

می کرد در او به چشم نمی خورد، آنها هنوز نیاموخته بودند که خدا را با تمامی دل، جان و تمامی اراده محبت کنند. قورح، چنین فرضیه ای داشت که ایشان فقط با انجام عملیات نجات، قوم او محسوب شوند! لذا، حیات باطنی ایشان را کاملاً از آن خدا نمی دانست.

«از لحاظ قانونی و در ظاهر، اسرائیل متعلق به خدا بود، اما از لحاظ باطنی، یک سفر طولانی را باید طی می کردند تا به نقطه ای برسند که خدا آنها را حقیقتاً قوم خود بخواند و احساس کند با آنها در حیات یکی است»

ما ایمانداران عهد جدید نیز که از طریق خون عیسی مسیح فرزندان محسوب می گردیم، علیرغم اینکه آشکار و علنی او را به عنوان نجات دهنده و سرور خود اعتراف کرده و از گناه، عواقب و مکافاتش رها نموده ایم، سفری را باید طی کنیم تا به جایی برسیم که مسیح در ما شکل گرفته و به شباهت او در آییم. پولس در نامه خود به مسیحیان غلاطیه برای فرارسیدن چنین روزی ناله می کرد و در رنج بود (غلاطیه ۴: ۱۹) «ای فرزندان من که برای شما باز درد زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود» درست است که خدا از نظر روحانی و قانونی و برطبق الزامی که بر اساس عهد و پیمان است، در میان مردمش ساکن است! اما حضور کامل و تجلی مستقیم او بواسطه وجود گناه و نفس بشر - حتی در بشر باز خرید شده - محدود شده

است، در نتیجه؛ مسیح پوششی الزامی بود که باید خیمه حضورش در میان کلیسا بر پا شود.

بنابراین، آنچه که قورح پیشنهاد داد اشتباه و بی پایه و اساس بود، فرضیه قورح، از وعده‌ای شرطی نشأت می‌گرفت، آن وعده پیش از سقوط اسرائیل در خروج باب ۳۲ و سقوط بعدی آنها بود که باعث شد خیمه به عنوان وسیله‌ای برای مقابله با لغزشهای مداوم اسرائیل مورد استفاده قرار گیرد. کلیه مراسم، قربانی و هدایای مذهبی که توسط مجریان (کاهنین) در خیمه اجتماع به اجرا گذاشته می‌شد، را می‌توان ادله‌ای به شکست مداوم قوم اسرائیل در دستیابی به استانداردها و دستوراتی دید که خدا در ده فرمان ارائه داده بود. ده فرمان داده شده توسط خدا را می‌توان به عنوان کلیشه و الگویی دانست که انسان از طریق آن می‌توانست کمال شخصیت خدا، ضعف و نقصان بشر سقوط کرده را مشاهده کند، اما باید توجه داشت که ده فرمان به عنوان وسیله‌ای برای درمان سقوط‌های بشر و نفس او داده نشد! بلکه، آنها فقط ابزاری قانونی در زرادخانه مهمات خدا بودند تا از طریق آنها کراهت و وضعیت کاملاً ناامید کننده جسم انسان را آشکار کنند، زیرا آن فرامین فقط دارای قدرت قضایی و فاقد هرگونه قدرت اجرایی برای اصلاح و درمان ماهیت انسانی بودند، آنها صرفاً به عنوان آینه‌ای عمل

می کردند که در آن انسان، کمال خدا و کمال انسانی مد نظر او را می دید که تا چه حد پایین تر از آن قرار دارد!! (رومیان ۳: ۲۳) «زیرا همه گناه کرده و از جلال خدا قاصر هستند». من متقاعد شده‌ام که ده فرمان برای نگه داشتن نبود، بلکه برای شکستن و نقض آن، زیرا انسان طبیعی و جسمانی (چه نجات یافته و چه بدون نجات) نمی‌تواند آن را نگه دارد، خدا بارها و بارها به انسان ثابت خواهد کرد که هر چقدر سعی و مجاهده کند تا با کمک، قوت و قدرت خود (جسم) بتواند مقدس، بی‌عیب و نقص بماند، باز هم شکست خواهد خورد، هر چه بیشتر تلاش می‌کند درجه و میزان شکست بیشتر است. از این رو خیلی جالب توجه است که می‌بینیم خدا بعد از اینکه شریعت را در باب ۲۰ و دستورات مربوطه و کاربردهای متعدد آن را در باب ۲۱ تا ۲۴ وضع می‌کند، بلافاصله خیمه را به عنوان وسیله درمان و رسیدگی به شکست قوم خود در دستیابی به استاندارد و کمالی که وضع کرده بود، تاسیس کرد.

این دو مقدمه که توسط خدا وضع شدند، (شریعت^۱، خیمه^۲) نشان دهنده عهد قدیم و جدید است. شریعت، عهد قدیم^۳ و خیمه اجتماع، عهد جدید^۴ است. یعنی؛ قانون موسی و خیمه، قدرت اجرایی و مسیح!! (یوحنا ۱: ۱۷) «زیرا شریعت بواسطه موسی عطا شد (ده فرمان) اما فیض و راستی به وسیله

عیسی مسیح (خیمه) رسید.» شریعت جنبه منفی اهداف خدا بود (ابزار قانونی) و خیمه جنبه مثبت آن (ابزار بازخرید و اصلاح کننده). موسی بیانگر شکست انسان بود و مسیح ترمیم و اصلاح کننده شکست، و رانبر موسی، به طور طبیعی می‌باید که ایمانداران را به سوی مسیح رهنمون کند! البته این موضوع در زمانی امکان پذیر است که امیدی به جهت این قیاس و تأیید خدا حاصل گردد!! قورح چیزی را طلب می‌کرد که خدا نمی‌توانست آن را ارائه و انجام دهد، زیرا او در میان جسم - نفس - ساکن نخواهد شد. خدا قومی را که از طریق خون ریخته شده قربانی فصیح، در مصر به عنوان قوم برگزیده خود انتخاب کرد اما از لحاظ رفتار و شخصیت، هنوز تا حد زیادی مصری بودند تأیید نمی‌کرد، لذا او در محدوده خیمه‌اش باقی خواهد ماند و تنها از طریق آن، که جز مسیح نیست، با گناهان و جسمانیت قوم خود مقابله می‌کند! و تا زمانی که اسرائیل به آمادگی در زندگی بر اساس اصولی که طبق آنها همسویی خدا با قومش امکان پذیر می‌شود، زندگی نکنند، خدا از خیمه خود، به جهت سکونت با ایشان خارج نخواهد شد.

ث: «چرا خود را برجماعت خداوند برمی‌افزاید؟» سرانجام، قورح و یارانش با حمله به حقایق گوناگون و بنیادین شخص خدا و نهاد و سازماندهی که توسط او تعیین و منصوب شده‌اند، بار دیگر بر موسی و هارون معطوف و

متمرکز می‌شوند و مرگبارترین تیرهای خود را بر رویاهایشان نشانه می‌روند، قورحیان، آن دو را متهم به تکبر و غرور کرده و اینکه خود را بالاتر از سایر افراد قوم خدا قرار داده‌اند، آنها نمی‌توانستند موسی و هارون را در راس قوم خدا ببینند، بلکه قطعاً می‌خواستند خودشان را در آن موقعیت قرار دهند، زیرا خود نیز از منصب لاویان بودند و به اندازه موسی و هارون واجد آن شرایط، حداقل اینکه؛ آنها جامعه‌ای از ایمانداران را می‌خواستند که در آن جامعه کسی بالاتر از دیگران و مافوق آنها نباشد، یک جامعه آرمانی که در آن انسان بر انسان حکمرانی می‌کند آنهم از طریق دموکراسی و برابری. یا شاید یک بهشت مارکسیستی از برابری که در آن مجموع فعالیت‌های همه افراد، استاندارد موفقیت و دستاورد است! چقدر ارزیابی آنها در مورد خدا، و چگونگی حکومت بر قومش اشتباه بود. ما نیز اگر به دنبال تحریکات جسم و نفس، تسلیم همان ذهنیتی بشویم که قورح داشت، چقدر در اشتباه خواهیم بود. قورح، متوجه نشد که موسی و هارون به خواسته و انتخاب خودشان نبود که در راس قوم بودند، بلکه ایشان تنها اراده خدا را به جا می‌آوردند. تاکنون باید دانسته باشیم، هر چیزی که خدا در عهد عتیق انجام می‌داد، مخصوصاً در رابطه با قوم قدیمش، در مقیاس وسیعی انعکاس اصول روحانی بود که به پسرش عیسی مسیح اشاره می‌کرد

و نهایتاً در او به تحقق کامل می‌رسید. موسی و هارون، دو مرد بودند که اصول مسیح و رابطه او با قومش را نشان می‌دادند. آنها برای مطرح کردن خود، آنجا نبودند. بلکه هدف این بود که بطور کامل شخص و شخصیت مسیح را بیان و آشکار کنند. اگر آنها تا مقام کهنات و نبوت بالا برده شده بودند، دلیلش این بود که قرار بود مسیح به عنوان نبی، کاهن و پادشاه حقیقی در آینده، قومش را به آرامش هزار ساله و حضور خدا رهنمون کند و تمامی چیزهایی که خدا آشکار و بر طبق آنها عمل می‌کرد، نماد و سمبلی بود از ماهیت، شخصیت و عملکرد مسیح در آینده، به عنوان نمونه؛ عبور از دریای سرخ غسل تعمید در مسیح بود. نانی که از آسمان آمد مسیح بود. آبی که از صخره آمد مسیح بود. خیمه مسیح بود. آن نبی (موسی) مسیح بود. کاهن اعظم مسیح بود. قربانی‌ها مسیح بود. جشن‌ها به مسیح اشاره می‌کردند. سرزمین موعود مسیح بود! همه چیز در دل و ذهن خدا از اعصار گذشته تا ابدیت مبهم آینده، به مسیح باز می‌گردد. مسیح، مجمل‌اً تمامیت افکار و نیت خدا است، او مجمل تمام تجارب روحانی است! مسیح است که همیشه وجود دارد و همیشه هم خواهد بود و حال قورح! معترض به این بود که چرا مسیح بلند کرده شده و در راس قوم خدا قرار گرفته است؟! او پژواکی از صدای اریش شیطان از ته حفره و خلاّبۀ وادی موت بود.

جسم حوزه پخش و اتاق فرمان تمامی برنامه‌ها و محل فرود آمدن بلایا و مصیبت‌هایی است که انسان، برای خود فرا می‌خواند، جسم، در زمان فشار، هویدا و به متحد دیرینه‌اش می‌پیوندد و با خدا و ظروف برگزیده شهادتش مخالفت می‌ورزد. کلام خدا از ابتدا تا انتها درمورد نبرد جسم با ظروف برگزیده خداست و بین این دو هرگز صلح، آشتی و سازشی برقرار نبوده است. جالب توجه است که قورح و دیگر رهبران، موافقت کرده که با موسی از مصر و داوری خارج شده و نجات یابند، اما مایل نبودند که موسی آنها را به سرزمین وعده برساند! آنها به او اعتماد کرده بودند، گرچه در ابتدا او را باور نداشتند، اما با این وجود، اجازه دادند موسی آنها را از بردگی و بندگی به سوی آزادی هدایت کند، شاید ایشان آزادی را، ابزاری برای رسیدن به خواسته‌هایشان می‌دیدند! به یقین، آنها همه چیز را بر طبق اوضاع و شرایط خود می‌خواستند و نه بر طبق شرایط خدایی که موسی و هارون نماینده او بودند (غلاطیان ۵: ۱۳) «زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید اما زنجار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید بلکه به محبت یکدیگر را خدمت کنید».

قورح دوست داشت که از مصر نجات یابد، اما او و همراهانش برنامه‌های دیگری برای زندگی خود در خارج از مصر داشتند. آنها می‌خواستند همه

چیز را بر اساس شرایط خود انجام دهند در صورتی که خدا، از ما چنین می‌خواهد که به عنوان ایمانداران اجازه ندهیم که جسم، از تجربه آزادی ما در مسیح سوء استفاده کرده و برای نفس و شهواتش تدارک ببیند که غیر اعمال آن ممکن است در وضعیت قورح قرار گرفته و سرکشی علیه خدا و ساماندهی امور توسط مسیح او را پیشه کنیم!! جسم هرگز رضایت نمی‌دهد که کسی یا چیزی بر او برتری و یا حکومت کند و در این ارتباط هیچ چیز را به رسمیت نمی‌شناسد، جسم و نفس خواهان این هستند که به آنها میدان و آزادی عمل کامل داده شود تا هرآنچه که می‌خواهند انجام دهند. موسی، هارون، مسیح و روح القدس موانع غیر ضروری برای چنین آزادی‌های بی‌پروایی هستند. قورح و همراهانش، بطور کاذب و از روی تظاهر تا زمانی که منافعشان برآورده می‌شد با موسی و هارون همراه شدند، اما لحظه‌ای که این فرصت بوجود آمد، سرهای کریه خود را بالا برده و شروع به مخالفت با ظرف برگزیده خداوند کردند. ممکن است ما نیز تا زمانی که نیازهای مان در مسیری که توسط خداوند تدارک دیده شده برآورده شود او را همراهی کنیم، شرکت در جلسات کلیسایی، خواندن دعا، مشارکت و.. اما لحظه‌ای او ما را به ابعادی می‌برد که باید بر صلیب تسلیم شوند، سریعاً عکس‌العمل نشان داده و با شکوه‌گری و مخالفت، اتهامات بسیاری را به خداوند وارد

کرده و عقب نشینی می‌کنیم، عیسی مسیح در گفتگو با نيقوديموس، حقيقت مهمی را در مورد خود و مأموریتش آشکار کرد (یوحنا ۳: ۱۴، ۱۵)» و هم‌چنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، هم‌چنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد» عیسی، خود را مشابه آن ماری می‌داند که در بیابان در نتیجه یکی دیگر از شکایت‌های عمده قوم خدا برافراشته شد و این واقعه در اعداد باب ۲۱ ثبت شده است، اما اصلی، که زیر بنای این عبارت است، در ابعاد و مقیاس جهانی کاربرد دارد. آنچه که مسیح، به این مرد مذهبی می‌گفت این بود، که مسیح باید از طریق پیام و واقعت صلیب بلند کرده شود و در همان جایگاه رفیع باقی بماند، باشد تا که از هر نوع بلا و هلاکت، در امان باشد.

موسی و هارون باید در جایی باشند که توسط خدا سازماندهی و برنامه‌ریزی شده بود در غیر این صورت مردم هرگز نمی‌توانستند به سرمنزل مقصود برسند! زیرا ایشان بودند که قوم را تا به مرزهای سرزمین موعود رهبری کرده و رساندند، ایشان به طور مداوم، در حضور خدا ایستاده و برای مردم شفاعت می‌کردند. موسی و هارون بودند که قوم را از آلودگی و فساد مردم شریری که آنها را احاطه کرده بودند نگهداری و مراقبت کردند تا در دام اسارت، بندگی و بت پرستی گرفتار نشوند. عیسی باید در کلیسا و در میان قومش بلند کرده شود. این تنها راهی هست که می‌توانیم با پیروزی

و به فراوانی به پادشاهی آسمان راه یافته و مورد خوشامدگویی واقع شویم! از آنجایی که مسیح همواره به عنوان پرچم و نگاره برفراز قوم خدا بلند کرده می‌شود، دشمن در خارج از مسیح و حضورش، قوم خدا را ویران کرده ازیراک، هرگز نمی‌توانیم به آن پری و عظمتی که مشتاقانه در جستجوی آن هستیم و می‌خواهیم که آن را در روح‌هایمان تجربه کنیم، دست یابیم.

خدا، موسی و هارون را در راس قرار داد زیرا این تنها راهی بود که قوم را فراغبال به سرزمین وعده می‌رساند، آنها به مانند فانوسی به جهت سوختن تدارک دیده شده که قوم را در تاریکی بیابان هادی باشند تا در رسیدن به آن سرزمین، نور دائمی و جلال ابدی خداوند را به نظاره بنشینند، سرزمینی که خدا وعده آن را با ایراد قسم به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داد. قورح به سخنگوی شیطان تبدیل شده بود و مستقیماً به افراد مسح شده و تدهین شده خدا حمله کرد- افرادی که بر پایه حیات و نور ایستاده بودند، (موسی از طریق کلام خداوند، نور" و هارون از طریق خیمه، حیات" را فراهم کرد) قورح کاملاً علیه خدا و سازماندهی او سرکشی کرد او تسلیم همان روحی شده بود که در مردان قبل و بعد از وی عمل کرده بود- روح سرکشی.

پولس به ایمانداران افسس و نیز به ما که توسط این روح فریب خورده بودیم هشدار می‌دهد (افسیان ۲: ۱ تا ۳) «و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید، که در آنها قبل، رفتار می‌کردید بر حسب دوره این جهان، بر وفق رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند که در میان ایشان، همه ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل می‌آوردیم و طبعاً فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران» شورش، همیشه مرحله آخر پیمانی است که منعقد می‌کنیم، یعنی زمانی که روح سرکش در ما فعال و نقطه‌ای را برای ایستادن یافته است و نهایتاً ما را به پایانی وحشتناک و غم‌انگیز می‌رساند.

روح کنترل، اداره قورح و یارانش را در دست گرفت - همان روحی که بارها به آنها دروغ گفت و جسمانیت‌شان را برانگیخته کرده بود تا کنترل حیاتشان را در دست بگیرد و آن را تصرف کند. پیام قورح، به وضوح در اعمال جسم، مذهب انسان مدرن و فلسفه غالب قرن بیست و یکم شنیده می‌شود، شباهت بین مضمون اصلی اظهارات موسی، با ادیان مدرن شرقی که مد روز و اکثر عرفانی نیز می‌باشند به سراسر زمین و حتی به کلیساها نیز حمله کرده است. به هیچ عنوان تصادفی نیست! بنظر می‌رسد که نسخه مدرن بودیسم و هندوئیسم، پیروان زیادی را حتی در میان مسیحیان عادی

معتقد، به کتاب مقدس بخود جذب کرده و همان نکاتی را ارائه می‌دهد که قورح و یارانش خواهان آن بودند. همانگونه که قورح، موسی را متهم می‌کرد به اینکه بیش از حد خود را بالا برده، مذهب مدرن نیز عیسی و مسیحیت را متهم می‌کند به اینکه بیش از حد انحصار طلب هستند، و همانگونه که قورح ادعای مقدس بودن جماعت را می‌کرد، مذهب و دین امروزی نیز ادعا می‌کند که هرکس این حق را دارد و می‌تواند تفسیر خود را از کتاب مقدس داشته باشد، بخشی از آن را بپذیرند و بخشهای دیگر را رد کنند و اشخاص آزادانه و هر طور که دوست داشته باشند خدا را پرستش کنند، در واقع دشمن اریب، دین را با سایر چیزها مانند فرهنگ و سیاست درهم آویخته، در نتیجه؛ نیازی به برتری اقتدار و ابهت مسیح نیست. ادعای مذهب مدرن این است که ادیان همه یکسان هستند و انسان را به خدا هدایت می‌کنند، درست به همان نحو که قورح ادعا می‌کرد همه جماعت مقدس هستند و نباید هیچ تمایزی بین موسی و دیگران باشد. آنها ادعا می‌کنند که عیسی و بودا یکسان هستند، عیسی و دیگر پیامبران همگی یک پیام را در قالب‌های مختلف و به روشهای گوناگون بیان می‌کنند. قورح نیز همان ادعا را داشت. [آنها ادعا می‌کنند] که خدا در میان همه مردم و همه مذاهب هست و نهایتاً آنها ما را متهم می‌کنند به اینکه مسیح را فوق همه

افراد برمی افزایم و در برابر سایر ادیان و باورها تبعیض قائل می شویم. درست همانگونه که قورح موسی و هارون را متهم می کرد به اینکه خود را در راس جماعت قرار داده‌اند. [ادعای آنها این است] همه ادیان یکی هستند، همه پیامبران خوب هستند، همه فلسفه‌ها به سعادت و زندگی ابدی و آرامش منجر می شود، محتتم، خداوند به تمامی این اتهامات احمقانه و بی پایه چنین پاسخ می دهد؛ زمینی که دهان باز می کند، «قبری عظیم».

دعایم این است؛ که خداوند چشمان ما را باز کند، تا جسم را در واقعیت آن ببینیم و از قورح و دوستان نگون‌بخت او که به طور کامل قدرت و شکست جسم را با تمام نیت‌ها و مقاصد پلید و کراهت بارش به نمایش گذاشتند، عبرت بگیریم تا که مسیح همواره در زندگی‌های شخصی و نیز در جماعت ما بلند کرده شود، ما را هدایت و نزد پدر شفاعت کند تا آن زمان که به مرزهای پادشاهی او برسیم و با تمامیت، هدف، پیروزی و کثرت به آن وارد شویم «آمین»

فصل چهارم «قسمت سوم شورش»

قورح، شورش را علیه موسی و هارون همراه با هم رزمان خود، داتان، ابیرام، و اون با دویست و پنجاه نفر از رهبران و سران ارشد اسرائیل آغاز

کرد. شورش با شکایتها و عملکردهایی که حاکی از بی‌ایمانی بود آغاز شد و نهایتاً به چالشی آشکار و اعلام استقلال علیه اقتدار، شهادت و رهبری ظرفی که خدا سازماندهی کرده بود ختم شد. اکنون شورش میوه مرگبار و سمی خود را در آخرین پردهٔ این نمایشنامه به بار می‌آورد، یعنی در آنجا که قورح و مریدانش، به جنبش درآمده تا منصب کهنات را غصب کرده و آن قدرت را که به موسی و هارون اهدا شده است، به دست آورند. کاملاً واقعیت دارد که شورش، همیشه از جایی شروع می‌شود که کمتر تهاجمی و تهدید آمیز است، اما اگر به اهمال به آن نگاه کنیم، به دامگاه و مشکلی بزرگ تبدیل خواهد شد که رهبری گروه را هدف قرار می‌دهد، اگر چه خداوند به حوادث و شورشی که در اعداد بابهای ۱۱ تا ۱۶ اتفاق افتاد واکنش نشان داد، اما ریشهٔ این بیماری آن‌چنان عمیق و آلوده شده بود که در نهایت به این نقطه قاطع و مهم رسید. داستان قورح، فساد و آلودگی جسم را معرفی می‌کند که مداوم در پس استقلال و منفعت خویش می‌دود و آنچنان در اخلاق فاسد و رویهٔ دروغ رشد کرده که هر آن ممکن است منفجر شود و فرد را به تباهی بکشاند، صرفنظر از اینکه ایماندار حتی ممکن است نهایت تلاش خود را بکند تا مانع از بروز مخایل، زشتی و قباخت جسم شود در اینجا شورش، به عنوان میوهٔ جسم به زیبایی در صفحات مقدس،

کلام خدا به دام افتاده و برای ما نگاه داشته شده است تا ببینیم و بیاموزیم که تلاشهای آن چقدر بیهوده است و چه سرانجامی دارد.

به محض اینکه موسی این اتهامات را علیه خود و هارون شنید، او به روی در افتاد. چه واکنش جالبی! موسی، به جای بروز عتاب و غضب و یا استدلال و بحث کردن، از چنین سخن سترگ و ناپسندی وحشت زده می‌شود، چرا که نتیجه و واکنش خدا را نسبت به این چالش و سرکشی علیه اقتدارش را به خوبی می‌داند. او می‌دانست که خدا اجازه نخواهد داد هیچ کس و هیچ چیز او و پادشاهی‌اش را به چالش بکشد! و اینکه او در نهایت با اقدامی سریع به شورش پاسخ می‌دهد. موسی بخوبی می‌دانست! خدایی که او را می‌پرستد و خدمت می‌کند، خدای زنده است و اتهاماتی را که به خادمان تقدیس شده‌اش روا می‌دارند می‌شنود. اگرچه شورشیان، مستقیماً با خدا صحبت نکردند بلکه روی سخنشان با هارون و موسی بود اما باید در نظر داشت که ایشان (موسی و هارون) ناطق خداوند بودند و خدا هر کاری را که ما می‌کنیم می‌بیند و می‌شنود (عبرانیان ۴: ۱۳) «و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما با وی است. برهنه و منکشف می‌باشد» بنابراین، موسی به قورح و تمامی همراهانش گفت: صبحگاهان خداوند نشان خواهد داد که چه کسی از آن وی و چه کسی

مقدّس است، و آن کس را که خداوند برای خود برگزیند، او را نزدیک خود خواهد آورد! آزمایش الهی به مقابله با این چالش رفت. قورح چنین ادعا کرد و خدا نیز چنین آزمایشی برای سنجش این ادعا آورد. خدا هر ادعایی را که علیه او باشد و او را هدف گرفته باشد، از بوته آزمایش رد می‌کند و فقط آنچه که تعیین شده و با هدف و اراده‌ او مطابقت دارد سالم بیرون آمده و توان ایستادن دارد. تمام ادعاهایی که علیه خدا مطرح می‌شوند با آزمایش الهی روبرو خواهند شد تا حقیقت و صداقت آنها آزموده و سنجیده شود. در این مورد قورح، با جسارت و گستاخی علیه موسی و هارون که ظروف برگزیده او بودند قد عکّم کرده و نطقی را ایراد نمود و حال خدا قصد داشت که اظهارات گستاخانه‌ او را در معرض آزمایش بگذارد، زیرا، این ادعا به طور مستقیم خدا را در انتخاب ظرف برگزیده، شیوه رهبری و دسترسی به حضور او به چالش کشیده بود! این اتهامات بسیار جدی بوده و خداوند نمی‌توانست آنها را صرفاً به عنوان حرفهای کودکانه یا احمقانه‌ای که از دهان برخی افراد نادان و بی‌خرد بیرون آمده تلقی و نادیده بگیرد، زیرا ایشان لاوی، و بسیار مورد حرمت، احترام و از امیران، سران و رهبران قبیله‌ها بودند، این مردان می‌توانستند تاثیر و نفوذ بسیار زیادی بر قوم خدا داشته باشند، در نتیجه گفتار و کردار آنها می‌بایست

آزمایش شده و حکم صادر می‌گردید، در تحقق این موضوع؛ جسم و نفس سرکش ما نیز گاه و بیگاه، عَلم می‌شود تا اقتدار ظروف رهبری برگزیدهٔ خداوند و دسترسی به حضور او و روح‌القدس را به چالش بکشد، که در مقابل، چنین قیامی توسط چوب اندازه‌گیری خدا با دقت محک زده می‌شود!! خدا اجازه نخواهد داد که بدن، هرطور که بخواهد عمل کند و به برابری با روح‌القدس پردازد و ادعا کند که این را حق دارد که با روح خدا در ایماندار - همزمان - حیات داشته باشد. تنها، یکی از این دو، یعنی؛ خدا یا نفس می‌تواند بر زندگی ایماندار حاکم باشد و او را هدایت کند. هر دو آنها بطور متقابل، انحصاری هستند. آنها باهم در ایمانداران ساکن نخواهند شد! یا روح و یا نفس، یا قورح یا موسی، زیرا این دو دشمنانی دیرینه هستند. خدا جسم و ادعاهایش را آزمایش می‌کند تا به ما ثابت کند که جسم چیزی نیست! جز، وجودی ناتوان که به هیچ شکل و صورتی نمی‌تواند در برابر نگاه آتشین و قانونمند خدا تاب و تحمل آورده و او را خشنود سازد. فقط آنچه که از اوست و توسط او تعیین شده است، این حق را دارد که باقی بماند و به او خدمت کند! فقط موسی و هارون حق داشتند که به خدای عالم دسترسی داشته و با او مشارکت داشته باشند. فقط روح خدا در ما می‌تواند با خدا ارتباط برقرار کند و اینکار را خواهد کرد. پس

موسی، از قورح دعوت کرد تا ظرف ۲۴ ساعت، خود به نتیجه برسد که چه کسی ظرف برگزیده و این حق را دارد که به خدا نزدیک شود! موسی یا قورح؟ به همین ترتیب، خداوند در نهایت، جسم و روح ما را رو در روی هم قرار می‌دهد و به ما نشان خواهد داد که چه ظرفی را برای جلال و خدمت به خود برگزیده است. اما خدا چگونه ظرف برگزیده‌اش را آزمایش و تایید کرد؟! (اعدا۱۶: ۶، ۷) «این را بکنید که مجمرها برای خود بگیرید، ای قورح و تمامی جمعیت تو و آتش در آنها گذارده فردا در حضور خداوند بخور در آنها بریزید آن کس که خداوند برگزیده است مقدس خواهد شد ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز می‌نمایید». مجمر یا بخوردان، کاسه کوچکی بود که کاهن مقدار اندکی از ذغال مشتعل را در آن قرار می‌داد و آن را در قدس برده و با گذاشتن آن بر مذبح بخور، بخور را تقدیم می‌کرد. دودی که از قربانی بلند می‌شد همراه با بوی خوش بخور، قدس را پر کرده و خشنودی خدا را از قربانی به همراه داشت. باید به یاد داشته باشید که تمام فعالیت‌های کهنات و مسائل مربوط به خدمات داخل خیمه (بعدها معبد) سایه‌ای از شخصیت و کار خداوند، عیسی مسیح بود که قربانی کامل و بی‌عیب و نقص خدا و نیز تقدیم کننده خودش در خدمت کهناتش بود. همه مراسم و آیینهای مذهبی خیمه ملاقات، نمونه و سمبلی از شخصیت و منصب عیسی مسیح بودند. مذبح بخور، که در قدس واقع شده بود در واقع،

تظاهری فیزیکی از خدمت عیسی مسیح به عنوان کاهن خدا بود که مداوم دعا‌های قومش را تقدیم می‌کرد و برای آنها به عنوان واسطه و کاهن اعظم، با شفقت، شفاعت می‌کرد. و همچنین، نماد وقف کامل و مطلق عیسی مسیح به اراده و حاکمیت مطلق (پادشاهی) پدرش بود. فقط هارون در سمبول عیسی مسیح قادر به تقدیم بخور در قدس‌الاقداص بود. (در کتاب عبرانیان باب ۹ ترتیب و چیدمان اسباب را در قدس و قدس‌الاقداص می‌توان مطالعه کرد) در مذاقه به باب اشاره شده خصوصاً آیه سه و چهار، نکته‌ای جالب نهفته است که با تمام توصیفات دیگر از خیمه اجتماع متفاوت است! زیرا که جای مذبح بخور عوض شده است، در چیدمان موسی، مذبح بخور در قدس، درست در جلوی پرده‌ای قرار داشت که آن اتاق را از قدس‌الاقداص جدا می‌کرد و در نزدیکی میز نان تقدیمی و شمعدان طلا قرار داشت. اما در (عبرانیان ۹: ۳، ۴) نویسنده چنین می‌گوید: «و در پشت پردهٔ دوّم (منظور حجابی است که قدس را از قدس‌الاقداص جدا می‌کرد) آن خیمه‌ای که به قدس‌الاقداص مسمی است که در آن بود مجمره زرین و تابوت شهادت که همهٔ اطرافش به طلا آراسته بود و در آن بود حقهٔ طلا که پر از من بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دو لوح عهد» توجه کنید که در اینجا، و بر اساس کتاب عبرانیان مذبح بخور، در پشت پرده و در درون قدس‌الاقداص جای گرفته است! اما دلیل این تفاوت در محل مذبح بخور

چیست؟ دلیل روشن است، در عهد عتیق که نگاه‌ها به آینده و آمدن مسیح بود، مذبح بخور که نماینده مسیح بود در جلوی آن پرده و یا حجاب قرار داشت که نماد ظاهر شدن و خدمت مسیح به عنوان قربانی خداوند و رایحه خوش خدمت به خدا، در عوض ما بود. در حالی که در کتاب عبرانیان که پس از مرگ، قیام و صعود عیسی مسیح به آسمان و حضور خداوند نگاشته شده است، مذبح! در پشت پرده و در جایی که حضور خدا بود قرار داده شد که خود نمادی بود از ورود مسیح به حضور خدا که به دنبال صعود وی انجام شد (عبرانیان ۹: ۱۱ تا ۱۵). ازیرا، بخور" وسیله‌ای به جهت ابراز و خشنودی خدا قرار داده شد و موجب گردید که ایماندار، مورد برکت واقع گردد، لذا، نتیجه می‌گیریم که تنها مسیح به عنوان ظرف برگزیده، کاهن اعظم و مسح شده خدا قادر بود تا برای قومش شفاعت کرده و آنها را بازخرید نماید. جسم نمی‌تواند خدا را خشنود کند و کاربردی در این زمینه ندارد. خداوند هرگز از تلاشهای جسم که می‌خواهد اعمال روح را تقلید و کپی برداری کند خشنود نخواهد بود.

خدا هرگز به جسم اجازه نمی‌دهد که اقتدار روح‌القدس را به عنوان عامل دسترسی و مشارکت با خدا غصب کند، جسم واقعیتری طرد شده است که خدا نمی‌تواند آن را بازخرید کند! زیرا آلوده و به زمین بازی و محل تاخت

و تاز شیطان تبدیل شده است، جسم ممکن است سرخود را بلند کند و حتی وانمود کند که به همان اندازه دارای صلاحیت و نگران وضعیت ایماندار است، همانطور که قورح و همراهانش چنین ادعایی داشتند «اما خداست که تمییز دهنده دلها و نیت‌های ذهن است» او بخوبی می‌داند! که دل انسان تا چه حد فریبکار است (ارمییا: ۱۷: ۹، ۱۰) «دل از همه چیز فریبنده‌تر است و بسیار مریض است کیست که آن را بدانند؟ من بیهوش تفتیش کننده دل و آزماینده گرده‌ها هستم تا به هر کس بر حسب راه‌هایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا دهم» قورح، باید به شخصه و در مرحله نخست این موضوع را تجربه و درک می‌کرد، که خدا تا چه حد در مورد او و وضعیتش می‌داند و به وضعیت ناهنجار و فجیعی که در آن قرار داشت پی می‌برد. جسم"، دیر یا زود خواهد دانست که هدف و برنامه‌ریزی خداوند در مورد او چیست؟ (غلاطیان ۶: ۷، ۸) «خود را فریب ندهید خدا را استهزاء نتوان کرد زیرا که آنچه آدمی بکارد همان را درو خواهد کرد زیرا هر که برای جسم خود کارد از جسم فساد را درو کند و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید»

جسم"، در نهایت ماسک و پوشش خود را برداشته و در این زمان ما فرصت خواهیم داشت تا واقعاً او را بشناسیم! با برداشته شدن نمای ظاهری و تجملاتی و آشکار شدن تباهی و فساد آن به واقعیت، ضدیت خدا با او نیز پی خواهیم برد و مختتم خواهیم فهمید که هیچ درمان و علاجی جز زنده به

گوری برای جسم وجود ندارد!! جالب است بدانیم! که موسی به قورح و یارانش همان جوابی را داد که خودش با آن مواجه شده بود: «ای پسران لاوی زیادی از حد خود پا فراتر گذاشته‌اید» قورح، موسی و هارون را متهم می‌کرد به این که زیادی بر قوم اسرائیل سلطه داشته و کنترل ایشان را در دست گرفته‌اند و تمایل داشتند که توافق نامه‌ای بین آنها تنظیم شود و مسئولیتی به آنها داده شود. باشد! که ایشان نیز حرفی برای گفتن و میدان عمل به جهت ابراز خواسته‌هایشان داشته باشند و به همان کسی تبدیل شوند که آرزویش را دارند. جسم می‌خواهد تا حدودی کنترل زندگی ایماندار را در دست بگیرد حتی اگر این کنترل را با روح به شراکت بگذارد. جسم آن‌چنان شرور است که از ترس اینکه مبدا کنترل کامل را برزندگی ایماندار از دست بدهد، سازش کرده و راضی به یک کنترل مشارکتی می‌شود تا دسترسی‌اش به [حیات] ایماندار از دست نرود. شیطان در سازشگری، اریش و چیره دست است او هرگز نمی‌خواهد که کنترل کاملش بر امور آشکار شود او آزمند به جمع‌آوری دستاوردهای بیشتر است. شیطان"، ما را مجاب به باز کردن فقط یک جای پا، در زندگی‌هایمان می‌کند که به محض ورود، میدان داری کند. وه... که او چه، پر مکر و شرور است!! او با آدم و حوا در باغ عدن نیز چنین کرد، اگرچه هرگز آنها را

تشویق به بی‌ایمانی کامل نکرد اما ایشان را بر این وا داشت که به خدا، نصفه و نیمه ایمان داشته باشند و فقط کمی به او، به خاطر افشای آن راز کوچک، توجه! و اعتماد داشته باشند و هر اندازه که می‌خواهند به خدا اعتماد داشته باشند! در صورتی که کاملاً می‌دانست، خدا کمتر از صد در صد ایمان و اعتماد به خود را نمی‌پذیرد. خدا مکانی را که در قلب انسان دارد با هیچ چیز و هیچ کس تقسیم نمی‌کند. این تفاوت بین خدا و شیطان است (خدا سازش‌گری نمی‌کند اما شیطان می‌کند). خدا صد در صد را می‌خواهد اما شیطان، هر مقدار که به چنگ آورد خشنود و راضی است، و از این نظر بسیار حکیمانه عمل می‌کند. او می‌داند که اگر تنها یک درصد از قلب ما را داشته باشد آنوقت است که قلب و وفاداری ما را در قبال خداوند تقسیم کرده است و به این ترتیب ما را برای خدا بی‌فایده و بی‌اثر ساخته است. خدا از دل منقسم که برای خدمت کردن به او تعهدی نصفه و نیمه را ارائه داده استفاده نخواهد کرد! پولس در یادآوری کلام مسیح و در تشبیه و به زیبایی چنین می‌گوید (غلاطیان ۵: ۹) «خمیرمایه اندک تمام خمیر را مخمر می‌سازد»

یک حادثه در کتاب اول پادشاهان در ارتباط با ادُنیا برادر سلیمان! همیشه باعث حیرت و سردرگمی من بوده است. همان، که پس از مرگ داوود پادشاه، سعی بر این داشت که سلطنت را از سلیمان بگیرد. البته ما می‌دانیم

که داوود قبل از مرگش سلیمان را وارث قانونی تاج و تخت اسرائیل معرفی کرد و ادنیا را واجد شرایط تاج و تخت ندانست!! این داستان، با زندگی ما به عنوان ایمانداران عهد جدید موازی است، همانطور که داوود قبل از مرگش سلیمان را بر تخت نشانید مسیح نیز از طریق مرگ، قیام و صعودش روح القدس را به عنوان وارث قانونی تاج و تخت در قلب ما معرفی کرد، فقط روح، این حق را دارد که در زندگی ما حکومت کند و جسم در سمبول ادنیا، که سعی کرد تا تاج و تخت را غصب کند و در نهایت شکست خورد، جسم باید در زندگی ما از تخت پایین آورده شود و شکست بخورد و نقشی بجز یک حاکم بی فایده و ناتوان نداشته باشد. با این حال من با این بخش از داستان مشکل داشتم، یعنی؛ آنجایی که برادری درمانده و شکست خورده درخواست لطف اندکی از جانب سلیمان داشت ولی با چنان واکنش سریعی از طرف او مواجه شد و حتی به قتل رسید!! چرا سلیمان تا این حد عصبانی شد و دستور قتل او را صادر کرد؟! تمام آن چیزی که ادنیا از سلیمان طلب کرد همسری ایشک بود،(ایشک، باکره جوانی بود که استخدام شده بود تا داوود پادشاه را در سنین کهنسالی گرم نگه دارد) آیا حالا که ادنیا تاج و تخت را از دست داده بود یک درخواست کوچک مانند ازدواج با ایشک، پادشاهی را عمیقا به جنبش او می داشت!؟

زمانی سلیمان این درخواست را از زبان مادر خود، بشعب شنید؛ چنین پاسخ داد که آشکار کننده حکمت خدا است (اول پادشاهان ۲: ۲۲) «سلیمان پادشاه مادر خود را جواب داده گفت: چرا ایشک شونمیه را به جهت ادنیا می طلبی؟! سلطنت را نیز برای وی طلب کن» سلیمان متوجه شد که این درخواست همه واقعیت موضوع نبود. اگر وی با ادنیا سازش می کرد و اجازه می داد که با ایشک ازدواج کند، روزی مجبور می شد که تاج و تخت را نیز واگذار کند! او می دانست که اول از یک لطف کوچک شروع می شود ولی نهایتاً به تسلیم کامل ختم می گردد. قرار نبود هیچ سازشی با ادنیا انجام شود. در زندگی ایمانی ما نیز روح القدس نمی تواند هیچ سازشی را با جسم انجام دهد. بعد از اینکه فرد به مسیح ایمان آورد چون جسم، تاج و تخت قلب فرد را از دست داده است و آن را به مسیح واگذار کرده، حال به دنبال کسب امتیاز و اعتباری به نظر، مختصر و ناچیز می گردد! و این را در طی یک تلاش پنهانی و مرگبار انجام می دهد، تا در نهایت قلب ایماندار را تقسیم کرده و او را برای خدا بی فایده گرداند.

موسی نیز می دانست که قورح، در سمبول جسم، بیش از حد خواسته دارد. بیش از آن چیزی که خداوند برای جسم در نظر گرفته تا از آن برخوردار باشد، باید نفس «جان» نیازهای روح را برآورده سازد، نه برعکس!! و هرگز

قرار نیست که جایگاه مشترکی را با روح و معادل آن داشته باشد. جان"، (افکار، احساسات و اراده) همواره باید در رده پایین تر و پست تر قرار بگیرد و تحت تسلیم کامل خواست و اراده روح باشد. (نفس "یا جان"، اجازه دهد تا که روح، خود را ابراز کند که معادل تسلیم کامل است). در آن مقطع نیز، این موسی و هارون نبودند که خود را زیادی بالا برده بودند. بلکه این قورح و یارانش بودند که خود را برافراشته و در موقعیتی قرار دادند که به آن فرا خوانده نشده و به ایشان تعلق نداشت!! جسم خوانده نشده است تا ارباب و حاکم بر زندگی ایماندار باشد، روح اولین و تنها نهادی است که خدا از طریق آن در زندگی ایماندار کار خود را انجام می دهد. «مسیحیت جسمانی، بی معنا و بدون هدف است» خدا به دنبال جسمانیت نیست، او به دنبال روحانیتی واقعی است که از مواجهه عمیق و شخصی با عیسی مسیح و ارتباط ایماندار با او حاصل می شود.

«ای پسران لاوی شما پا را از حد خود فراتر می گذارید». قورح، کاملاً از خط خارج شده و روندی را آغاز کرده بود که جز نابودی خود و همراهانش، نتیجه دیگری دربر نداشت. جسم"، راه شورش و سرکشی را در پیش گرفته و می خواهد خود را برافرازد و این خود منتهی، به داوری و تنبیه شدید از جانب خداوند می گردد. سرانجام به این مرحله غم انگیز می رسیم؛ یعنی آنجا

که خدا؛ موسی، هارون، قورح و شرکای او را فراخواند تا در کنار خیمه برای ارزیابی و داوری جمع شوند. صبح روز بعد، یعنی بعد از آن مکالمه و مواجهه کلامی که بین موسی و قورح اتفاق افتاد، همه مردان شورشی (قورح و ۲۵۰ نفر) درحالی که هر کدام مجمری از بخور در دست داشتند، در کنار درب ورودی خیمه جمع شدند و مترصد به دریافت اقتدار بودند تا که حق کفایت خود را به انجام برسانند. ظاهراً، داتان و ابیرام در این داد خواهی حضور نداشتند و در خیمه‌هایشان در کنار زن و فرزندان‌شان، نتیجه جلسه را در ذهن خود مرور می‌کردند! موسی بلند شد و همراه با مشایخ قوم اسرائیل به دیدن داتان و ابیرام رفت و حکم خداوند را قرائت نمود؛ (اعد۱۶۵: ۲۸ تا ۳۰) «و موسی گفت: از این خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است. اگر این کسان مثل موت سایر بنی آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی آدم بر ایشان واقع شود، خداوند مرا نفرستاده است و اما اگر خداوند چیز تازه‌ای بنماید و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع مایملک ایشان ببلعد که به گور زنده فرو روند آنگاه بدانید که این مردان خداوند را اهانت نموده‌اند» چگونه می‌توانیم بفهمیم که خدا در زندگی، جسم و ذات ما در حال عمل کردن است؟! پاسخ به این سوال نحوه برخوردی است که ما به عنوان ایمانداران در زندگی خود با تضادها و شرایط از خود نشان می‌دهیم، تمامی تضاد و تأخیرها توسط خداوند مقرر شده‌اند از جهت اینکه دل‌های سرکش ما رسوا و تسلیم صلیب

گردد. همانطور که زمین، قورحیان را در سمبول جسم و نفس بلعید ما نیز در حالی که زنده هستیم تسلیم صلیب مسیح شویم و توسط تربیت عادلانه پدر ساخته شویم تا از فساد، کشمکش، و تباهی که جسم بر زندگی ما اعمال می‌کند خلاصی یافته و در کمال به پیش رویم.

اسرائیل بطور اجتناب ناپذیری خوانده شده بود تا هر چه سریعتر برای پادشاهی و حاکمیت خدا در سرزمینی که آلوده به اعمال بت پرستی و شیطانی بود آماده و وارد شوند، در تحقق این موضوع ما نیز خوانده شده‌ایم تا هرچه سریعتر تعالیم ابتدایی مسیح را پشت سر گذاشته و به آرامی و بلوغ روحانی وارد شویم که فقط در این صورت قادر خواهیم بود، دشمن را از قلمرو زندگی‌هایمان بیرون کنیم و حیات و قدرت [مختص] پادشاهی را در خود و از طریق خود به نمایش بگذاریم. قورحیان، در زندگی ما، چیزی جز به فراهم کردن جای پا برای دشمن نیستند که از طریق آن می‌توانند، روند پیروزی را به تاخیر انداخته و کندتر کنند. پس بیاید بطور قطع و یقین امید دعوت و مقصد خود را بشناسیم! قورح می‌بایست از صحنه محو و حذف می‌شد (اعداد ۱۶: ۳۱ تا ۳۳) «و چون موسی، از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود شکافته شد و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه‌های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند با تمامی اموال ایشان بلعید و ایشان با هر چه به ایشان تعلق داشت زنده به گور فرو

رفتند و زمین بر ایشان به هم آمد، که از میان جماعت هلاک شدند». خداوند در نهایت او را داوری و به مرگ و هلاکت محکوم کرد. خداوند از قبل، جسم را داوری و تا مرگ بر صلیب، او را محکوم کرده است. دل زمین، تنها جایی بود که قورح شورشگر و عصیانگر باید در آن جای می‌گرفت، صلیب عیسی نیز، تنها مکانی است که جسم باید بر آن قرار گیرد. پولس در رساله به غلاطیان، این موضوع را به زیبایی تشریح کرده و در همان نامه و مضمون، از خود، نسبت به آنچه که یافته است می‌نویسد؛ (غلاطیان ۵: ۲۴) «و آنانی که از آن مسیح می‌باشند جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته اند» (غلاطیان ۲: ۲۰) «با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم به ایمان پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد» صلیب سرمنزلهایی جسم است. سرنوشت قورح در زمینی بود که دهان را برای بلعیدن او گشود! زیرا برای او در آن مقطع، نه راه چاره، نه درمان و نه جایی برای بازخرید دیگری، یافت نمی‌شد. موضوع قورح، فراتر از بازخرید بود. به همین نحو جسم نیز فراتر از بازخرید است.

در اعداد ۱۶ واقیعت جالب دیگری، ادله نادرست بودن نیت قورحیان (قورح و همراهانش) در بجا آوردن انتظارات خدا و استانداردهای او می‌بینیم!! (اعداد ۱۶: ۳۹) «پس العازار کاهن مجمرهای برونجین را که سوخته شدگان

گذرانیده بودند گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند» پسر هارون، بر اساس دستور موسی رفت تا مجمرهای بخورِ برنجی (وسیله‌ای که در آنها بخور سوزانده می‌شد.. بخوردان) را بعد از محو شدن این مردان، از زمین جمع کند. در این آیه، واقعیت و سرنخی شگفت‌انگیز نهفته است!! که عدم توانایی و عدم کفایت کامل این مردان را برای نزدیک شدن به خدا و خدمت کردن به او نشان می‌دهد. «مجمره‌های برنجین را گرفته از آنها پوششی برای مذبح ساخت» خدا در کتاب خروج به موسی دستور داده بود که مذبح بخور در صحن داخلی و تمامی ظروف آن باید از طلا ساخته شود (طلا یک فلز کامل، بی‌عیب و سمبلی است از ذات کامل و شخصیت بی‌عیب و نقص مسیح) برخلاف آن در صحن بیرونی، مذبح قربانی سوختنی قرار داشت که از چوب ساخته شده بود اما تمامی آن باید از فلز برنج پوشیده می‌شد (برنج در کلام خدا سمبول داوری است). تمامی اسباب و اثاثیه در خیمه اجتماع هر کدام معرف جنبه‌ای از شخصیت، ماهیت، و عملکرد عیسی مسیح بودند، که مذبح قربانی سوختنی ساخته شده از برنج " معرف مرگ، قربانی موجود بر صلیب و داوری خدا علیه گناه است، و مذبح بخور در قدس، که از طلای "خالص ساخته شده بود نمایانگر خدمت مسیح به عنوان کاهن اعظم است.

قورح و یارانش، مجمرهایی را در دست داشتند که همه مرتبط با مذبح بخور بودند، در نتیجه باید تمامی آنها از طلای خالص باشند اما با توجه به اشاره‌ای که در آیه می‌بینیم همه از برنج بودند؟! پیام کاملاً واضح و روشن است؛ زمانی، بشر در تلاش است تا از طریق جسم خدا را خشنود کند، تنها به داوری و عدم تایید توسط خدا ختم می‌شود. تلاش انسان در بهترین حالت خود، تنها از جنس برنج است و نه از جنس طلا. انسان هرگز نخواهد توانست به خدا نزدیک شود و مطابق با استانداردهایی که خدا تثبیت کرده او را خدمت کند و تلاش او چیزی جز به برنج (برنز) نخواهد بود. خدا، طلا می‌خواهد و نه برنج که مختتم، نتیجه! داوری و عدم پذیرش خواهد بود! درنهایت، این اتفاق قرار بود همواره برای تمامی فرزندان اسرائیل یادآوری بشود. در آیه ۴۰ موسی به العازار می‌گوید: که بخوردانهای برنجی را جمع کند و با آن پوششی برای مذبح بسازد. تا این موضوع همواره در یاد و خاطر قوم اسرائیل بماند!! که هیچ غریبه یا فردی، جز به خاندان هارون، نباید به مذبح نزدیک شده و برای خداوند بخور بسوزاند، والا! سرنوشتی مانند قورح و یارانش خواهند داشت. همانگونه که خدا به موسی فرمان داد، شکست قورح، همواره باید یادآوری شود؛ هر بار که کاهن به سوی مذبح بخور می‌رفت می‌بایست پوشش برنجی آن را که از مجمرهای برنجین

قورحیان، ساخته شده بود، از روی آن بردارد. هر بار هم که ما در دعا به حضور خدا می‌رویم (دعاهای مقدسین نقش مذبح را ایفا می‌کنند) باید واقعیت داوری و قضاوت خدا در مورد جسم را بخاطر داشته باشیم و به دنبال خشنودی او باشیم و اینکار را نه با قدرت جسم بلکه با قوت روح باید انجام دهیم، ما باید بدانیم و یقین داشته باشیم که فقط، هر آنچه در وجود و باطن ما که از مسیح است قادر به خشنودی خدا خواهد بود و هر آنچه از جسم و نفس در ما نهفته است هرگز ما را به خدا نزدیک نمی‌سازد، بلکه برعکس منجر به عدم رضایت خدا و باعث می‌شود که زیر داوری او که به منزله تربیت و انضباط است قرار بگیریم. جسم، هیچ نصیب و قسمتی در نقشه خدا ندارد و تنها باید بر صلیب برود.

در این فصل از کتاب اعداد می‌خوانیم؛ شورشیان که تعداد آنها ۲۵۰ نفر بود همراه با داتان و ابیرام و تمامی اعضای خانواده و مایملک‌شان زنده به گور شدند، اما در مورد قورح معمایی باقی می‌ماند؟! (خروج ۶: ۲۴) «اسیر و القانه و ایاساف اینانند قبایل قورحیان» در این آیه به پسران قورح اشاره می‌کند!! در صورتی که در ماقبل، چیز دیگری به چشم می‌خورد «و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند با تمامی اموال ایشان بلعید ایشان با هر آنچه داشتند زنده به گور فرو رفتند» که او نیز به همراه آن مردان و خانواده‌های آنها داوری

و زنده به گور شد. بنابراین در اینجا این سوال باقی می‌ماند: برای پسران قورح چه اتفاقی افتاد؟! آیا آنها نیز با قورح و سایر خانواده‌ها هلاک شدند؟ آیا سرنوشت آنها نیز مانند سرنوشت پدر سرکش آنها بود که علیه خدا و خادم مسح شده‌اش ایستاد؟ برای پاسخ به این سوال و حل این معما به سراغ فصل بعد می‌رویم.

فصل پنجم «پسران قورح»

وقایع غم‌انگیز باب ۱۶ کتاب اعداد فراموش نشدنی هستند، زمانی که آن وقایع را در ذهن خود مرور می‌کنیم به خود می‌لرزیم، حقیقتاً که آن سرکشی و شورش چقدر غم‌انگیز و نفرت‌انگیز بود! آن حادثه وجود و حیات قوم اسرائیل را به عنوان یک قوم به خطر انداخت، عتاب و غضب خدا، بدرستی وارد عمل شد تا تار و پود این قوم را حفظ کند و نگذارد توسط مردانی که درکی از پیشدانی و هدف خدا برای قوم اسرائیل نداشتند و نمی‌توانستند درک کنند که چرا خدا موسی و هارون را برگزیده است تا رهبر و کاهن اعظم قوم باشند، از هم گسیخته و تکه تکه شود. ما اصل روحانی را که در پشت این اتفاق نهفته بود، بطور دقیق و موشکافانه دیدیم،

اگر چه این شورش عملاً بسیار واقعی و حقیقی بود، اما ما به عنوان ایمانداران عهد جدید با نگاه کردن به اصول و نیروهای روحانی که در طی آن زمان در این واقعه دخیل بودند، می‌توانیم درسهای بسیار مهم و حیاتی از این موضوع که در گذشته‌ای دور اتفاق افتاده است، فراگرفته و آنها را در زندگی فردی و مشارکتی خود در مسیح بکار ببریم. مجملاً به این نتیجه رسیدیم که نفس، با تاثیر پذیری از دشمن خارجی و بیرونی (شیطان) و دشمن درونی (ذات گناه آلود) باعث می‌شود که ما به عنوان ایماندار دلی سرکش و نافرمان در قبال خدا و روحش که در ما ساکن است حاصل کنیم، و علیه کار درونی روح خدا که ما را بسوی مقصد (پادشاهی عیسی مسیح) هدایت می‌کند مقاومت کنیم؛ نویسنده کتاب عبرانیان به شنوندگان در مورد خطر مقاومت کردن در برابر صدای روح القدس در هدایت باطنی آنها به سوی پادشاهی، چنین هشدار! می‌دهد (عبرانیان ۳: ۷ تا ۱۱) «پس چنانکه روح القدس می‌گوید: امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان، جایی که پدران شما مرا امتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدت چهل سال می‌دیدند. از این جهت بر آن گروه خشم گرفته، گفتم ایشان پیوسته در دل‌های خود گمراه هستند و راه‌های مرا نشاخنند تا در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد» نویسنده، در این آیات به وقایع کتاب اعداد اشاره، و دورانی را روایت می‌کند که قوم اسرائیل در قادش برنیع، با وجود اینکه

فرصت ورود به سرزمین وعده را داشتند از این کار خودداری کردند و در عین حال اشاره‌ای کلی و همه جانبه، به تمامی سرکشی و بی‌ایمانی قوم اسرائیل در طی سفرشان از مصر است، که نهایتاً هم منجر به سرگردانی آنها در بیابان به مدت ۴۰ سال شد و هم نتوانستند وارد سرزمین وعده شده و میراثی را به مالکیت ببرند که دلیل اولیه نجات آنها از مصر بود.

شاید شورش و سرکشی قورح بزرگترین نوع سرکشی نبود، اما یکی از مواردی است که در کلام خدا جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده و از توجه بالایی برخوردار است. این رویداد تنها در عهد عتیق ذکر نشده است، و نویسنده کتاب یهودا نام وی را همراه با بلعام و قائن ذکر می‌کند تا به ایمانداران، علیه ارتداد هشدار دهد و در عبرانیان نیز در ادامه آیات ذکر شده فوق، مجدد این هشدار را با شدت و قاطعیت تکرار می‌کند (عبرانیان ۳: ۱۲، ۱۵) «ای برادران باحذر باشید مبادا در یکی از شما دل شریر و بی‌ایمان باشد که از خدای حی مرتد شوید... ۱۵.. چونکه گفته می‌شود امروز اگر آواز او را بشنوید دل خود را سخت مسازید چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او». قورح و یارانش شورش عظیمی را شروع کرده بودند که اگر به آن رسیدگی نمی‌شد، منجر به هلاکت و نابودی کامل تمامی نجات یافتگان از مصر می‌گردید. امروز نیز در تحقق این موضوع در ابعاد روحانی، خدا باید با نفس و جسم ما که دائماً در حال مقاومت، بی‌ایمانی و سرکشی علیه اراده و

تصمیمات اوست مقابله کند. نفس باید توسط صلیب مسیح داوری شده و تکلیفش مشخص شود! ورنه، خشم خدا علیه قورح و یارانش شعله‌ور شد و زمین دهان گشوده، آنها را بلعیده و نابود کرد. هیچ جایی برای وجود دو رهبر در کنار هم در قوم اسرائیل وجود نداشت، لذا؛ جایی برای اعمال نفوذ از ناحیه دو قدرت در زندگی ایماندار نیست! در این میان، یا روح خدا حاکم است و حکمرانی می‌کند و یا جسم و نفس بر سریر سلطنت نشسته، این دو نمی‌توانند بطور متقابل، هم زمان و هماهنگ باهم، در قید حیات باشند. ایلیا نیز همین اصل را به جهت یادآوری به قوم اسرائیل بیان می‌کند (اول پادشاهان ۱۸: ۲۱) «و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده گفت: تا به کی در میان دو فرقه می‌لنگید اگر بیهوه خداست او را پیروی نمایید! و اگر بعل است وی را پیروی نمایید». پطرس نیز، در روز پنطیکاست به یهودیانی که به خداوند ایمان آورده بودند، همین گفتمان را اعلان نمود (اعمال ۲: ۴۰) «و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نموده گفت: که خود را از این فرقه کجرو رستگار سازید» قورح، داوری شد و به همین منوال جسم نیز داوری خواهد شد. اما چه اتفاقی برای فرزندان قورح افتاد؟ آیا خدا تا این حد ظالم و بی انصاف است که فرزندانش را هلاک کند! حتی اگر در این شورش شریک نبودند و نقشی در آن نداشتند؟ در انتهای فصل پیشین گفتیم؛ که داتان و ابیرام، نه تنها خودشان در این توطئه علیه موسی و هارون

شرکت کرده بودند، بلکه حتی تمامی اعضای خانواده، همسر و فرزندانشان را نیز با خود همراه ساختند. اما در مورد قورح، اوضاع متفاوت تر بیان می‌گردد!! و در مورد قورح تنها این را می‌خوانیم که او همراه با همه مایملک و خیمه‌هایش به مرگ سپرده شد اما هیچ اشاره‌ای، بطور خاص! به هلاک شدن هم‌زمان هیچ‌کدام از اعضای خانواده قورح نشده است. فرزندان قورح به دلیلی از این ماجرا به دور نگاه داشته شدند. آیا ممکن است که آنها به بلوغ کافی رسیده بودند و تصمیم گرفتند که جانب پدرشان را نگیرند و با موسی و هارون بایستند؟ آیا می‌توان گفت قورح به نوعی از بی‌نتیجه بودن کامل تلاش و قیامش علیه موسی اطمینان داشته و فرزندانش را از این شکست و رسوایی بدور نگاه داشته است؟! ما حقیقتاً، هیچ پاسخ شفاف و روشنی برای همه این پرسشها نداریم و کلام خدا نیز به ما هیچ سرنخی مبنی بر سن و سال پسران قورح در زمان وقوع این حادثه نمی‌دهد. اما فی‌الجمله یک نکته در کلام همیشه واضح و مبسوط است! که خدا از شرارت به دور است و کورکورانه، بی‌دلیل و خارج از ارزیابی منصفانه مجازات نمی‌کند!! خدا، هرکس را مجازات می‌کند بطور حتم و بی‌شک، جرم و جنایتی انجام داده و مقصر بوده و به یقین، شواهدی از توبه نیز در کار نبوده است. شاید کسی پیدا شود و شدت این عکس‌العمل خدا و کشتن

پسران قورح را از نظر منطقی و اخلاقی، زیر سوال ببرد. بیایید یک بار دیگر به جهت تثبیت آیه را بازبینی کنیم (اعداد ۱۶: ۲۷) «پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ایبرام دور شدند و داتان و ایبرام بیرون آمده با زنان و پسران و اطفال خود بر در خیمه‌های خود ایستادند» دقت کنید! در اینجا هیچ اشاره‌ای از پسران قورح به چشم نمی‌خورد، تنها پسران داتان و ایبرام در این شورش درگیر بودند. شاید هم از طریق مداخله الهی، خدا پسران قورح را از صحنه به دور نگاه داشته است. آیا این احتمال وجود دارد که خدا با توجه به پیشدانش، در نگرستن به آینده‌ای دور نیکویی را که قرار بود از قورح خارج گردد را می‌دیده؟! آیا ممکن است خدا هیچ چاره‌ای نداشته مگر اینکه قورح و یارانش را به دلیل این شرارت یعنی برافراشتن خود و ایستادگی علیه ظروف مسح شده و برگزیده خدا- ظروفی که خدا برای هدایت و رهایی قوم انتخاب کرده بود- مجازات کند، اما در عین حال می‌دیده که در آینده از این واقعه تلخ و دردناک چیزی عالی و شگفت انگیز بیرون خواهد آمد و از این رو فرزندان قورح می‌بایست حفظ می‌شدند؟ پاسخ بطور حتم و یقین مثبت است.

خدا، قادر مطلق است و قادر است از حال تا به ابدالابداد را ببیند! و تاریخ را وادار کند که هدف و نقشه وی را اجرا کند و نه اهداف و نیازهای خود و

دیگران را، شیطان این مردان را برانگیخت تا که علیه موسی و هارون قیام کنند (آنها از نظر خدمت نبوت و کهنات نمایانگر عیسی مسیح بودند) تا از این طریق، هدف و نقشه سیاه و سمی اش را که همانا ایجاد اختلال و تاخیر در کار خداوند و بی‌اهمیت جلوه دادن شخص و خدمت عیسی مسیح بوده اجرا کند و جسم را به مرتبه‌ای برافزارد که بتواند سلطه نامشروع و مکروهش را اعمال کند. خدا در عدالت و دفاع از مسیح خود - خداوند ما عیسی - با جسم به سرعت و با شدت برخورد خواهد کرد. اما از روی فیض و رحمتش جان انسان «نفس» (جایگاه ذهن، احساسات و اراده اش را) دریغ می‌دارد و آن را برای هدف و منظور خود نگاه می‌دارد. خدا هم عادل و منصف است و هم خدایی رحیم و با محبت. او می‌بایست آدم و حوا را به دلیل سرکشی‌شان مجازات کند اما فرزندان را که از آنها زاده شدند، در امان نگه داشت تا ابزاری برای اجرای هدف و نقشه‌اش باشند. قورح می‌بایست داوری می‌شد اما فرزندانش برحذر داشته شدند، زیرا خداوند هدف و نقشه‌ای عالی برای خانواده او در نظر داشت. اما از کجا می‌دانیم که خدا فرزندان قورح را نکشت؟! براساس داشته‌ها و مطالعاتمان از کلام خدا، چنین گمان می‌رود که آنها کشته نشده و از داوری خدا به دور مانده‌اند! اما آیا جایی در کلام خدا هست که خیلی شفاف و واضح و بدون هیچ شک و

تردیدى بگويد که فرزندان قورح در امان ماندند؟! برای دسترسى بهتر اعداد ۲۶ را بررسی کنیم؛ در این مقطع دومین سرشماری قوم اسرائیل را مطالعه مى کنید! و در آیه ۱۱ «لکن پسران قورح نمردند» این آیه شگفت انگیز چقدر در تثبیت و تأویل این حکایت، مثمر و بی نظیر واقع شد، وه!! که کلام خداوند و راه‌های او پراز شگفتی است.. خدا، چه خدای منصف و عادل است. فرزندان قورح، در آن صحنه داوری وحشتناک نمردند! خدایی که در کتاب مقدس در موردش مى خوانیم و به او ایمان داریم به همین سادگی از روی انتقام جویی و به دلیل اینکه تشنه خون است مردم را نمى کشد و چنین کاری نمى کند. او آنهايي را که بتواند نگاه مى دارد، آنانی که بتوانند در خدمتش باشند، اهدافش را اجرا کنند و نیکویی اش را به نمایش بگذارند. قورح، فردی شرور بود، اما با این حال خدا فرزندانش را هلاک نکرد زیرا مى دانست علی رغم دل سرکش قورح، ذهن و فکر فاسدش، مى تواند از این حادثه دردناک استفاده کند تا هدف و نقشه اش اجرا شود و در نهایت قدرت و فیضش را به نمایش بگذارد. موسی، با تکرار این واقعه در (اعداد ۲۶: ۸ تا ۱۱) شورش و عواقب آن را برای قوم یادآوری مى کند که خدا هم از نظر عدالت و هم از نظر اخلاقی تمام زمینه های لازم را برای این

عکس العمل داشت، او قورح و شرکایش را نابود ساخت، اما با این حال فرزندان قورح را نکشت.

هنگامی که رئیس (سر) قانونی نژاد بشر، یعنی؛ آدم و حوا در حین انجام جرم، شورش و سرکشی در باغ عدن، گیر افتادند خدا می‌توانست همه نژاد بشر را از بین ببرد (آدم و حوا نیز مانند قورح، و توسط همان روح، تحریک و فریفته شدند تا نیکویی و حکمت خدا را در مورد ممنوعیتی که در قبال درخت معرفت نیک و بد وضع کرده بود به زیر سوال ببرند) آنها به سادگی وادار شدند تا نسبت به خالقشان بی‌اعتماد و بی‌ایمان شوند و حاکمیت و جایگاه او را در زندگی خود نپذیرند. خدا می‌توانست تمامی آنان را از بین ببرد اما از سرِ کثرت رحمتش، علیرغم اینکه ایشان را داوری کرد (بهای این کار در نهایت حیات پسرش بود) آنها و فرزندانشان را زنده نگاه داشت و فرصت‌های بی‌شماری به آنها داد تا به سوی او بازگشت و فیضش را دریافت کنند، این موضوع بارها و بارها در کتاب مقدس تکرار شده! به این نحو که خداوند به صورت قانونی و برحق، همه چیز را ارزیابی، آنگاه داوری عادلانه خود را بر تمامی ابعاد و بر همه اشخاص وارد می‌کند! و انسان را به طور کامل نابود نمی‌کند و همواره «فرصت دیگری» را در اختیار او قرار می‌دهد، اما در مورد قورح، «فرصت» عطا شده دیگری در

قالب کشته نشدن و زنده ماندن فرزندان وی ظاهر می‌گردد. خدای ما خدای فرصت دوباره است، این فرصت دوباره شاید به آن طریقی که مدنظر ما است نباشد اما خدا اجازه می‌دهد که اصلاح و جبران مافات به روش او انجام شود. نجات فرزندان قورح، خود بزرگترین شهادت رحمت و فیض خدا بوده که در طی چنان اقدام سریعی در جهت داوری به انجام رسید. هر دو لازم و ضروری بودند! داوری می‌بایست انجام می‌شد، عدالت آشکار و راه خدا هموار و جایگاهی برای شکوفا شدن فیض و رحمت خدا فراهم می‌گردید، لهذا؛ سه پسر قورح، به نامهای «اسیر و القانه و ابیاساف» همان پسرانی که بعدها، یعنی در طی نسل بعد خدا را خدمت می‌کنند و با وفاداری و به زیبایی اهداف و برنامه‌های خدا را به انجام می‌رسانند، زنده ماندند. خدا هر چیزی را که قابل نجات دادن و حفظ کردن است نجات داده و حفظ خواهد کرد. او خدای تخریب و هلاکت نیست بلکه خدای نجات و احیا است.

اما هنگامی که خشم عادلانه خدا بر قورح فرود آمد، فرزندان او کجا بودند؟ در پاسخ به این سوال، همیشه باید توجه داشت! که اگر در کلام خدا، نکته و یا اشاره‌ای راجع به موضوع و یا مبحثی نمی‌بینیم، نه آن را حدس بزنیم و نه در مورد آن اظهار نظر کنیم. در ارتباط با این موضوع

خاص نیز فقط یک نکته آشکار است که (اعداد ۲۶: ۱۱) «لکن پسران قورح نمردند» در داستان مرد ناینای انجیل یوحنا؛ آن هنگام که عیسی بینایی او را بازگرداند فریسیان شدیداً او را توبیخ و تأییم کردند، مرد نابینا در پاسخ ایشان گفت: (یوحنا ۹: ۲۵) «..اگر گناه کار است نمی دانم، یک چیز می دانم که کور بودم و الان بینا شده‌ام». ما نمی دانیم و حتی نمی توانیم حدس بزنیم که خدا چگونه و چرا آنچه را که بخواهد انجام می دهد اما یک چیز را مطمئناً می دانیم (افسیان ۱: ۱۱) «..او که همه چیزها را موافق رأی اراده خود می کند»

خدا قادر متعال است و بر اساس غنای فیضش، فرصتی دیگر به انسان می دهد. [عمل] قورح، در پسران وی جبران شد هم چنان که عمل آدم در پسرش هابیل و بعداً در شیث جبران شد، و نیز عملکرد افراد بی شمار دیگری در نیکویی و عظمت نسل هایشان جبران شدند. خدای ما خدای حیات است نه خدای مرگ، مرگ عاقبت و سرانجام انتخابی است که ما در زندگی هایمان انجام می دهیم و خدا آنچه را که خودمان انتخاب کرده ایم بر ما روا می دارد؟ سرکشی و مقاومت در برابر راه و روشی که خدا برای هدایت انتخاب کرده است، منجر به ضرر و زیان می شود و نهایتاً مرگ را به دنبال خواهد داشت، اما در میان تمام تاریکی، غم و اندوه همواره، بارقه ای از امید برای ما باقی می گذارد و همین امر بدون شک و تردید ثابت می کند

که او حقیقتاً مراقب ما بوده و آن‌چنان ما را محبت می‌کند که چیزی را که بعدها قابل نجات دادن بوده در امان نگاه داشته است و یکپارچگی و فخر از دست رفته‌مان را دوباره احیا می‌کند. شرمساری ناشی از نام قورح " بعدها توسط پسرانش جبران شد و در براءت ختام می‌بینیم، چگونه این خانواده خجالت زده و آبرو رفته در گذر از میانه نائبات به سرافرازی مفتخر و در قوم خدا شکوه خود را باز یافتند.

داستان قورح به طرز ناخوشایندی شروع شد - پر از تاریکی و نیش مرگ - اما با این حال، فرزندان قورح تا به ابد، اثبات آن بارقه‌های امیدی هستند که خدا اجازه می‌دهد تا هر چند اندک ولی روشن و تابناک از پس ابرهای تاریک و ضخیم سرکشی و داوری بتابند. در اینجا قسمت مهمی از کلام خدا را به یاد می‌آورم و با نقل قول از آن این فصل را به پایان خواهم رسانید، زیرا این امر ما را به موضوع فصل بعدی هدایت می‌کند. در رومیان باب ۵ پولس، گناه آدم را که رئیس نژاد بشر بود را برگرفته و بعد از معرفی، چگونگی به نتیجه رسیدن عمل او بر وضعیت و رابطه تمامی انسانها با خدا، اصلاحیه و به ثمر رسیدن هدف خدا را در مسیح بیان می‌کند (رومیان ۵: ۱۷، ۱۸) «زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و به واسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند در حیات سلطنت خواهند کرد بوسیله یک یعنی عیسی مسیح. پس همچنان که به یک خطا

حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد
بر جمیع مردمان برای عدالت حیات»

اگر چه این آیات در وهله اول به آدم و مسیح به عنوان دو سوی مخالف و متضاد این فرمول اشاره می کنند - یکی محکومیت " آورد که مرگ را به دنبال داشت و دیگری عادل شمردگی " که به حیات منتهی شد، در اینجا اصل، و راه و روشی وجود دارد که خدا به جهت اصلاح خطای قورح از آن استفاده کرد! هیچ گریزی از موازی و معادل بودن این آیات با موضوع مرتبط نیست، اجازه دهید تا آن را در چند نکته برایتان ترسیم کنم؛

نکته اول: همانطور که مرگ از طریق خطای آدم و توسط او حکمرانی کرد، به همین طریق خطای قورح، منتهی به حکمرانی مرگ در زندگی حداقل ۲۵۰ نفر از رهبرانی شد که خدا آنها را برگزیده بود .

نکته دوم: از طریق خطای آدم، داوری و محکومیت بر همه نازل شد، خطای قورح نیز، منجر به نازل شدن داوری بر بسیاری از مردمان قوم خدا شد. زیرا در پَسای بلعیده شدن قورحیان توسط زمین، بسیاری از قوم خدا بر علیه هارون و موسی پیا خواسته و در خون خواهی قورح و یارانش ایشان را متهم به قتل فرزندان اسرائیل کردند که این خود منجر به موج دوم داوری و مرگ ۱۴۷۰۰ نفر از قوم خدا شد، در توجه به اعداد و ارقام کشته شدگان!

می‌بینیم که به خاطر گناه یک نفر چه بهای سنگینی پرداخته شد، دقیقاً به مانند گناه آدم که باعث قرارگیری داوری بر تمامی نسل بشر شد به حدی که نیاز به نجات دهنده، ملزوم گردید! داوری قورح، منجر به این شد که عده‌بی‌شماری از مردم داوری شوند و در نتیجه نیاز به شفاعت و بازخرید داشته باشند که این امر توسط هارون در نمونه‌ی عیسی مسیح و قربانی کامل او به انجام رسید.

نکته‌سوم: خطای آدم، اگرچه به صورت سمبولیک توسط خدا در لحظه‌ی وقوع، کفاره و اصلاح گردید، اما چهار هزار سال بعد از طریق مسیح و در مسیح، اصلاح و سرکشی او یک بار برای همیشه انجام شد. شورش قورح نیز بلافاصله با آن قربانی مناسبی که هارون تقدیم کرد رفع گردید(آن قربانی سمبلی از کفاره مسیح بود) اما چند سال بعد می‌بینیم که از طریق داوود این موضوع حل و فصل شد. در واقع جدال و ستیزی که میان قورح و خدا بود به طور موفقیت آمیزی خاتمه یافت و همانطور که آدم در مسیح عادل شمرده شد قورح نیز در داوود به عادل شمرده‌گی دست یافت. داوود، در عهد عتیق به عنوان کاملترین نمونه و سمبول از عیسی مسیح، خاتمه دهنده‌ی شورش قورح بود و عیسی مسیح در کاملیت خود، حل و فصل کننده‌ی

شورش و سرکشی آدم بود. عجب! تعادل و تشابهی بین این دو اتفاق وجود دارد!!

اما چرا بنی قورح "نجات یافتند؟ زیرا خواست خدا این بود که آنها روزی با داوود ملاقات کنند. چرا خدا بنی آدم را در امان نگه داشت؟! زیرا خواست و اراده او در این بود که روزی مسیح یعنی پسرش را ملاقات کنند. هدف خدا این بود که بشر روزی پسرش را در قالب یک شخص ملاقات کند و ننگ و رسوایی او برداشته شود و نسبت به بنی قورح نیز قصد داشت که ایشان روزی با داوود ملاقات کرده و در او ننگ و رسوایی خاندان ایشان برداشته شود.

فصل ششم «بنی قورح و داوود»

در فصل قبل شاهد بودیم که قورح، علی‌رغم خلالوش و جنگ و نبردی که علیه خدا و ظروف برگزیده او به راه انداخت، نهایتاً مجازات گردید و سه پسر، از خود برجای گذاشت تا حامل نام و داغ ننگ وی در میان قوم اسرائیل باشند. حمل کردن داغ ننگ و شرم کار آسانی نیست! آنها یادآور حوادث عینف در گذشته دور و نزدیک هستند و مداوم ما را طعمه خود می‌سازند زیرا همواره توسط مردم پیرامون ما تجدید شده و تازه می‌گردند. یحتمل، هر فرد در گوناگونی، نوعی از این شرم و داغ‌ها را در مقیاس‌های کوچک و بزرگ با خود یدک می‌کشد و یا آثار و شاید زخمهایی از آنها بر بدن دارد که با کوچکترین فشار و یا تلنگری، خونریزی را دچار کرده و یا فغان را حاصل می‌کند. لذا می‌توان، در پَسای آن واقعه پسران قورح را درک کرد! زمانی که پدرشان، علناً در حضور همه محکوم و به بلایی فراموش نشدنی محکوم شد ایشان چقدر شرمسار و سرافکنده بودند. آن حادثه می‌بایست یک تجربه ویرانگر و تحقیرآمیز برای آن سه پسر بوده باشد. پسرانی که مجبور بودند در هر طلوع آفتاب با مردمی مواجه شوند که آنها را به حال خود رها نمی‌کردند، بلکه آنها را مورد تمسخر و ریشخند قرار داده و باعث می‌شدند تا محکومیت و تحقیری، بیش از آنچه که

تاکنون تحمل کرده بودند بر سرشان ریخته شود. دردهای زمان کودکی، خارهایی هستند که تا همیشه مانند زمزمه و نجوایی بر روح و جان ما وارد می‌شوند. بعضی از ما به دلیل همین درد، داغ و ننگ‌های دوران کودکی بسیار رنج دیده‌ایم. این سه پسر، پسران یکی از امیران اسرائیل و متعلق به خاندانی با عزت بودند که افتخار کهنانت، متعلق به آنان بود و پیوند خونی با موسی و هارون داشتند، با این حال زندگی آنها بعد از آن واقعه بزرگ، برای همیشه عوض شد و هرگز نتوانستند سر خود را در میان قوم اسرائیل بالا بگیرند و از برکت یک نام و یک سابقه نیکو برخوردار شوند. آنها تا ابد به پسران قورح، مشهور شدند. خدا گاهی اجازه می‌دهد شرایطی پیش آیند تا در نتیجه، با نفس و زندگی جسمانی ما تسویه حساب کند و گاهی حتی اجازه می‌دهد که حوادث خاصی بروز کنند تا جسم را، برحق، رسوا کرده و حیات خود محور ایماندار را مصلوب کند زیرا از هیچ راه دیگری نمی‌تواند ما را با واقعیت فساد و شرارت جسم و نفس مواجه کند، مگر اینکه آن را در درون خودمان و گاهی اوقات در برابر دیگران رسوا کند، تا در نهایت؛ بتواند آن را داوری کرده و برای حسابرسی نهایی مصلوب کند.

آنچه که برای قورح اتفاق افتاد، مرحله آخر و نهایی اهداف و اقدامات شوم وی بود. او نه تنها برای خود بلکه برای تمامی آن قوم ایستاد تا به عنوان

درس و تجربه‌ای عینی، وضعیت قوم اسرائیل را در مقیاسی وسیع آشکار کند. هر زمان که خدا، ایمانداری را به صورت آشکار رسوا می‌کند مخصوصاً اگر آن فرد از رهبران و مسئولیت روحانی داشته باشد، قصد دارد که نقص و یا مشکلی اصلی را در مقیاس وسیع در قومش آشکار کند! آشکار کردن اشتباهات و ضعف‌های یک رهبر، نه تنها به جهت اصلاح خود اوست بلکه برای کل جامعهٔ ایمانداران است. توجه داشته باشید! تا زمانی که شورش قورح آشکارا رسوا نشده بود، مردم از وضعیت خود هیچ اطلاعی نداشتند. روز بعد از وقوع شورش، ۱۴۷۰۰ نفر دیگر نیز از قوم هلاک شدند که اگر موسی و قربانی هارون بین این اقدام داورانه خدا و قوم او قرار نمی‌گرفتند شاید صدها و یا هزاران نفر دیگر نیز هلاک می‌شدند. قورح فصل بسیار تاریکی از زندگی قوم خدا را آشکار ساخت و آنها برای اولین بار توجه‌شان از ظاهر به باطن و درونشان معطوف شد؛ باطنی که آنقدر زشت، فاسد و آلوده بود که حتی خودشان از دیدن محتویاتش وحشت زده شدند. چگونه می‌توانستند، با وجود داشتن چنین وضعیت ذهنی و روحی بر دشمنان خود پیروز شوند و سرزمین‌هایی را که به آنها وعده داده شده بود به مالکیت خویش درآورند؟ آنها نه تنها به دام دشمن افتاده و از پا در می‌آمدند، بلکه؛ با نفاق ایجاد شده در میان خودشان

یکدیگر را می‌دیدند!! در طول تاریخ نیز شاهد چنین وقایعی بوده‌ایم که بزرگترین امپراطوری‌ها از درون شروع به سقوط کرده‌اند. اسرائیل ممکن بود در برابر حملات شیطان که از طریق قومهای بت پرست به آنها وارد می‌شد تاب تحمل آورده، و یا اینکه ممکن بود، یکپارچگی ملی و روحانیت خود را از دست داده و کاملاً در قالب ملت‌های دیگر ریخته و همشکل شود و برای همیشه این وجه تمایز را که خداوند بر اساس آن اسرائیل را فرا خوانده بود تا با او در مشارکت باشد از دست بدهد. اگر قورح موفق می‌شد، هرگز اسرائیلی وجود نمی‌داشت، تحقق این موضوع و درس‌هایی را که از این واقعه گرفته می‌شود، برای ما فرزندان خدا که زیر نهادی به نام کلیسا هستیم بسیار واضح و روشن است زیرا؛ چه در نوزادی که لحظه‌ای از تولد او می‌گذرد و چه شخصی سالخورده، جسم [نفس] همواره یکسان بوده، جسم ایمان داری که دارای تولد تازه است، با جسم، فردی غیر ایماندار هیچ فرقی نمی‌کند، آنها هر دو متعفن و تا به هسته فاسد هستند. خداوند اجازه می‌دهد که هر چند وقت یکبار، جسم "در یک یا چند نفر از افراد قوم سر بلند کند، تا پیامی قوی و هشدار دهنده در مورد وضعیت کل بدن و نه الزاماً وضعیت آن شخص، به همه قوم ارسال کند. نامه اول پولس رسول به قرن‌تیان اثبات این گفته است! زیرا، این نامه به طور

انحصاری و بخصوص در مورد جسمانیت ایمانداران قرن‌تس نوشته شده است و پیامدهای عظیم آن را بر شهادت خداوند در آن شهر عنوان می‌کند! پولس از مواردی مطلع شده بود که تمامی آنها بر جسم اشاره داشتند؛ نفاق، دودستگی، رابطه نامشروع، خوردن گوشت تقدیمی به بتها، نقش زنان در نظم و انضباط کلیسا، موضوع اجرا کردن عطایای روحانی، بی‌محبتی و بی‌توجه بودن اعضای کلیسا.. همه و همه از یک مشکل منشا می‌گرفتند و آن هم نفس (جسم) بود، وی اگرچه مجبور شد با شدت با این قضایا برخورد کند - از جمله اخراج فردی از کلیسا که درگیر روابط جنسی نامتعارف شده بود، دادن دستور مبنی بر پوشاندن سر زنان در کلیسا و سکوتشان در جلسات کلیسایی، ممنوعیت به کار بردن غیرقابل کنترل عطایای روحانی - اما تمامی این راه‌کارها تنها محدود به یک یا چند فرد خاص نبود بلکه آنها هویدا شدند تا تمامی بدن شرمسار گردد و در نهایت با مجرم شناخته شدن تمامی بدن، مورد انتقاد، تنبیه و توبیخ قرار می‌گرفت. نیاز بود که آنها سطح درک و فهم روحانی خود را از نو مورد ارزیابی قرار داده و توبه‌ای جدی را به عنوان اثبات خلوص و تمایل به زندگی کردن بر اساس آنچه که خداوند از بدن مسیح انتظار دارد، از خود به نمایش بگذارند. عهد جدید سرشار از حوادث و اتفاقاتی است که رسولان را وادار

می‌کرد تا از جانب خداوند اقدامات جدی را انجام دهند و با جسمانیت که از نفس غیرقابل کنترل ایمانداران ناشی می‌شد به شدت برخورد کرده و آن را افشا کنند، امروز ما ایمانداران با تأنق در عهد جدید و کشف و درک درست از آموزه‌های آن باید خود را ملزم کنیم تا از حوادث و اتفاقاتی که آن زمان رخ داده‌اند و معرف وضعیت فردی و گروهی ما هستند به دور باشیم.

قورح، نمایانگر ذهنیتی است که نمی‌خواهد و نمی‌تواند تسلیم حاکمیت مسیح باشد. بلکه می‌خواهد خود، ارباب و حاکم بر سرنوشت خود باقی بماند، واقعیت این است که خدا اجازه می‌دهد چنین وقایع دردناکی به دلیل عشق و محبت عظیمی که به فرد دارد برای او اتفاق بیفتد، ممکن است شما عزیزانم با دیدن این مطلب شوکه شوید، اما، حتی اگر مورد سوء تفاهم واقع شوم این حقیقت را با توجه به کلام خدا تکرار می‌کنم؛ خدا، به دلیل عشق و محبتی که به فرزندان خود دارد آنها را مورد تنبیه و انضباط شدید قرار می‌دهد و هر چه محبت خدا به فرزندان بیشتر باشد تنبیه سخت‌تر خواهد بود، هرچه توانایی‌های آن فرد برای کار خداوند مفیدتر باشد توبیخ و انضباط هم شدیدتر خواهد بود (عبرانیان ۱۲: ۵) «و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کند که ای پسر من تأدیب خداوند

را خوار م شمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو، زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند» به وضوح می‌بینیم که خداوند نسبت به فرزندان سخت گیر بوده و خواهان این است که آنها تادیب درست و مناسب را دریافت کنند تا جسمانیت را از ایشان زدوده و آنان را برای حاکمیت و سلطنت مسیح در پادشاهی‌اش آماده سازد. اگر چه خدا از قلب فاسد و سرکش قورح نفرت داشت اما به یقین! او را همزمان دوست می‌داشت، اینکه او، اجازه داد تا فرزندان زنده بمانند و از داوری جان سالم به در ببرند. خود بزرگترین اثبات عشق او به این مرد است. فرزندان قورح نمردند! زیرا، قرار بود محبت و عشق خدا، کاری فراتر از چیزی که خشم او می‌توانست به انجام برساند انجام دهد، قدرت عشق، از قدرت داوری و هلاکت به مراتب بسیار فراتر و بیشتر است - خدا آن را می‌دانست، ما نیز آن را می‌دانیم - پسران قورح مجاز به داشتن حیات بودند تا خدا از طریق دستاوردهایشان، عملکردش را مبنی بر تادیب قورح و بر حذر داشتن پسرانش برای اجرای اهدافش توجیه کند.

بین وقوع حادثه قورح و بر تخت نشستن داوود پادشاه حداقل ۵۰۰ سال سپری شد، فرزندان قورح در طی این مدت کم و بیش از چشم ما پنهان مانده‌اند. کلام خدا هیچ چیز مهم و قابل توجهی در مورد این خانواده ثبت نکرده است. مطمئناً یک چیز وجود دارد؛ آنها در طی این ۵۰۰ سال زنده

مانده و با قوم خدا در قلمرو پادشاهی خدا زندگی می‌کردند! شاید خدا ۵۰۰ سال سکوت کرد تا قلب‌های شکسته این مردان که به نام پسران قورح معروف بودند، شفا گرفته و از نوع احیا شود. آنها مانند قائن علامت‌گذاری شدند، اما نه در خارج، بلکه در باطن و ذهن عموم، با داغ و ننگ شورش پدر و شرمندگی ناشی از آن نشانه‌گذاری شدند. همانگونه که خدا مخایل را به جهت هشدار و یادآوری بر قائن قرار داد، این مردان نیز به نحوی در برابر آسیب و زیان محافظت شدند چرا، که خود خدا مدافع و حامی آنها شد. آنها مجبور بودند که با درد و شرمساری و احساس عدم کفایت خود مقابله کنند و می‌آموختند که صبورانه زندگی کنند و منتظر خداوند باشند تا هدف و نقشه خود را به آنها نشان دهد و در همه چیز به خدا اعتماد و از او اطاعت کنند.

این زمان می‌بایست در امید و انتظار به مدت ۵۰۰ سال سپری شود! زیرا زمان، استاد بزرگ شخصیت‌سازی است و به ما درس‌های بسیار ارزشمندی می‌دهد! خدا، از گذر زمان به نفع خود استفاده می‌کند و اجازه می‌دهد تا گذر زمان ما را تادیب، تغییر و به افرادی با قابلیت و کارآمد تبدیل کند. پسران قورح، در رسیدن موعدشان باید ۵۰۰ سال صبوری را پیشه خود می‌ساختند و با لوازم و مشکلاتی که در پیش رویشان بود مبارزه می‌کردند.

بنابراین، اگر خدا، آنها را از هلاکت نجات داده است! لذا، هم شخصاً با آنها خواهد بود و هم ایشان را در فرصتی دوباره احیا و به نتیجه‌ای مطلوب خواهد رسانید، زیرا خداوند آنها را دیده و ابتدا را پایه‌ریزی خواهد کرد! پسران قورح می‌دانستند که خدا، چیزی برای آنها دارد و برای دستیابی به آن به گذر زمان نیاز است تا در زمان مناسب ظاهر شود و ایشان را به عظمت ماقبل از شورش، بازگرداند و نامشان یک بار دیگر وسیله و ابزاری برای جلال خدا شود.

داوود، با شجاعت و دلیری تمام در گذر از مشکلاتی بسیار سخت و غیر عادی، بعد از هفت سال حکومت بر حبرون، به پادشاهی اسرائیل رسید (اول سموئیل) و شروع به جمع‌آوری مردم از سراسر سرزمین و از تمامی طبقات جامعه کرد تا او و خدای او را در اورشلیم خدمت کنند. (اول تواریخ: ۶: ۳۱ تا ۳۸) «و اینانند که داوود ایشان را بر خدمت سرود در خانه خداوند تعیین نمود بعد از آنکه تابوت مستقر شد. و ایشان پیش مسکن خیمه اجتماع مشغول سراییدن می‌شدند تا حینی که سلیمان خانه خداوند را در اورشلیم بنا کرد. پس بر حسب قانون خویش بر خدمت خود مواظب شدند. پس آنهایی که با پسران خود معین شدند اینانند: از بنی قهاتیان، هیمان مغنی بن یوئیل، بن سموئیل، بن إلقانه، بن یروحام، بن ایبیل، بن نُوح، ابن صوف، بن إلقانه، بن مهت، بن عماسای، ابن إلقانه، بن یوئیل، بن عَزْرِیا، بن صَفْنِیا، ابن تَحْت، بن آسیر، بن اییاساف، بن قورح، ابن یصهار، بن قهات، بن لاوی، بن اسرائیل» این بخش از کلام خدا، مشحون به

شگفت انگیزترین و زیباترین کلماتی است که تاکنون توسط بشر نگاشته شده است. خدمت قوم خدا در خیمه، خصوصاً از نظر پرستش بسیار حائز اهمیت و به قلب داوود، پادشاه جدید اسرائیل نزدیک بود، او به دنبال مردان مناسبی می‌گشت که بتوانند، بار این وظیفه مهم، یعنی ستایش و پرستش خدای اسرائیل را ۲۴ ساعته در خیمه شهادت (عهد) بردوش بکشند!! اما او هیچ‌کس را جز به هیمان که از نسل قورح بود نیافت! هیمان، آساف و دیگر برادرانش، وظیفه اجرای پرستش و ستایش خداوند را با موسیقی و سروده‌ها و سایر ابزار بر عهده داشتند. ۵۰۰ سال صبر و استقامت این خانواده نتیجه‌ای بسیار زیبا و بیاد ماندنی داشت، ایشان شروعی پر از شرمساری و تاریکی داشتند، اما پایانی پر از شادی و پیروزی در انتظارشان بود که در بررسی آیات فوق نتیجه این تأذی را در پسران قورح، تا رسیدن به پیروزی می‌توان به وضوح مشاهده کرد.

نکته اول: «و اینانند که داوود ایشان را بر خدمت سرود در خانه خداوند تعیین نمود»

داوود، ایده‌ای جدید را در اسرائیل طراحی و به اجرا در آورد، او پسران قورح و لاویان را مقرر کرد تا خدمت پرستش را بر عهده بگیرند، این خدمت به عنوان خدمتی جدید به پسران لاوی سپرده شد که علاوه بر

وظایف دیگری که در قبال خیمه داشتند، می‌بایست انجام می‌دادند. جالب است بدانید که خدا آنقدر در مورد جزئیات ساختاری خیمه و خدمت در آن حساس بود که هیچ عنصر بیگانه‌ای چه از نظر اسباب و اثاثیه و چه از نظر عملکرد و اجرا، مجاز نبود وارد خیمه شود و یا در درون خیمه و خدمات مربوط به آن به کار گرفته شود به این معنی که هیچ چیز مطلقاً، به جز آنچه که قبلاً توسط خدا در مورد خیمه‌اش مکاشفه شده بود، نباید به آن اضافه و یا از آن باز گرفته شود. دلیل این غیرت و حساسیت در قبال خیمه بسیار واضح و روشن است! خیمه و تمامی تشکیلات مربوط به آن نماینده و تجلی شخص و عملکرد عیسی مسیح پسر خدا و خداوند و نجات دهنده ما بود. وی، آن خیمه واقعی است که روزی در میان بشر ساکن می‌شود و برای همیشه مکان عهد و محل ملاقات خدا و انسان می‌گردد (یوحنا: ۱۴) این موضوع که خدا در میان آدمیان خیمه زده و مسکن گزیده است، به مانند خطی از پیدایش تا مکاشفه کشیده می‌شود و هدف، آرمان و هسته مرکزی پیدایش تا مکاشفه است. خدا همیشه خواهان این بوده! که در میان بشر ساکن شود و در طی یک رابطه صمیمانه، نزدیک و منظم همه آنچه را که از ابدیت گذشته پیش بینی کرده بود به انجام رساند. گناه و سرکشی راه حرکت خدا را به سوی انسان مسدود و انسان را

از این امتیاز بزرگ محروم کرد. انسان و خدا، تا زمانی که مسئله گناه و سرکشی قلب انسان حل نشده و هم‌چنان به قوت خود باقی بود، جدا و دور از هم بودند از این رو از همان آغاز پیدایش و بعد از آن ما شاهد تلاش و حرکتی تدریجی و پیشرونده از طرف خدا هستیم تا انسان را به جایی بکشاند که در آن مقطع گناه برداشته شود و او به عنوان خالق و دوستدار انسان دوباره بتواند با او در یک جا ساکن و ارتباطی را که هر دو طرف خواهان آن بودند، از نو برقرار کند. این چالش تنها از طریق راه اندازی و علم کردن خیمه و خدمت آن در میان قوم خدا حل و فصل گردید که در تحقق آن، عیسی مسیح به عنوان خیمه حقیقی حضور خدا، تنها جایی است که انسان می‌تواند در آنجا آزادانه و بدون اینکه، با خطر داوری و انتقام مقدس خداوند رو به رو شده، با خدا ملاقات کند و ارتباط و مشارکت ابدی را با او برقرار سازد؛ ارتباطی که خدا همواره و مشتاقانه در پی انجامش با بشر بوده است، این امر نهایتاً بعد از دوران سلطنت هزارساله عیسی مسیح و زمانی که خدا آسمان و زمین جدید را خلق می‌کند به یک واقعیت تبدیل می‌شود (مکاشفه ۲۱: ۳) «و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود» لہذا، خدا زمان ارائه کپی نسخه‌ای از خیمه اجتماع به موسی، اصرار بر این داشت که هیچ چیز از آنچه

که به وی نشان داده شده بود کسر، یا افزون نشود. هیچ کس جرأت نمی‌کند که در این زمینه برخلاف امر خدا عمل کند. با این تفاسیر، داوود " بر ترکیب و ترتیب خیمه دست برده و نکته و خدمتی جدید را به آن اضافه می‌کند! اما هرگز مورد خشم و داوری خدا واقع نمی‌شود. این موضوع از این نظر عجیب است که داوود، جد انسانی " و کاملترین نمونه و سمبول عیسی مسیح در عهد عتیق بود و به طور کامل قلب و اراده خدا را می‌دانست و درک کرده بود که خدا، از اینکه توسط قومش پرستیده شود لذت می‌برد و این موضوع، نکته‌ای خوشایند او است - از طریق اجرای آداب مذهبی و هم از طریق قربانی دهانشان و ثمره لبهایشان - از نظر داوود، سروده‌ها، قربانی‌هایی هستند که در کنار سایر قربانی‌های خونی که لازمه آنها سوزانیدن و ریختن خون است قرار می‌گیرند، و پرستش خداوند را با سروده‌ای بر آمده از دل، قربانی واقعی می‌دانست (عبرانیان ۱۳: ۱۵) «پس بوسیله او قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمره لبهایی را که به اسم او معترف باشند» در تفحص رساله به عبرانیان، می‌توان مخایلی را یافت که بر پرستش و ستایش خداوند که اولین بار توسط داوود بنا نهاده شد متمرکز هستند. خدا از این که قومش آشکارا و در حضور همه، او را سپاس بگویند و شکرگذاری کنند لذت می‌برد و شایسته است که قوم خدا، دهان و قربانی لبهایشان را به خداوند تقدیم کنند (لوقا: ۶: ۴۵) «...زبان از زیادتی دل سخن

می‌گوید» در حقیقت، ثمرهٔ لبها وضعیت دل را منعکس می‌کند. بنابراین؛ خدا اجازه داد که داوود این نوع جدید از قربانی را وارد ترکیب مراسم خیمه کند، زیرا بودن آنها نه تنها قربانی‌های موجود را نقض نمی‌کرد و با آنها در تضاد نبود، بلکه معنا و مفهوم این اعمال را روشن‌تر و تقویت می‌بخشید. در تحقق، مسیح نیز همین بُعد از پرستش را ارائه داد به همین دلیل! مسیحیان، بر خلاف سایر مذاهب و ادیان، بیش از هر چیزی ثمره لب‌هایشان را مانند قربانی به خدا تقدیم می‌کنند. آنها این کار را هم علنی و آشکار و هم در خلوت و از طریق پرستش خدا با سروده‌ها انجام می‌دهند.

خدمتی که به پسران قورح سپرده شد بسیار مهم بود! زیرا آنها مسئول ارائه حیاتی‌ترین و مهمترین قسمت پرستش و قربانی در خیمه بودند. در صورت پذیرش سرود به عنوان قربانی و تقدیم آن از دل، سرود، تنها قربانی است که تمامی اعضای بدن انسان را در بر می‌گیرد! زیرا، قربانی‌ها و هدایای دیگر، شامل حیات یک حیوان و اعضای بدن آن و یا ثمرهٔ محصول زمین بودند که شامل انواع غلات و ادویه‌ها می‌گردید، لذا این هدیهٔ خاص، یعنی خدمت خواندن سرود و پرستش، به طور انحصاری منشا انسانی داشت و از تارهای صوتی، ریه، دست و در صورت اجرای حرکات موزون از پایهای انسان استفاده می‌گردید. چقدر کارهای خدا زیبا و شگفت‌انگیز است که

انسانِ مترصد و مهجور، در این مقطع خود را به عنوان هدیه به خداوند تقدیم می‌کند!! تصویر را ترسیم کنید؛ هنگامی که هیمان و برادرانش می‌ایستادند تا در کنار گوسفندان و بزهای ذبح شده، خداوند، خدای اسرائیل را پرستش و ستایش کنند، انسانها نیز خود را به عنوان هدیه تقدیم می‌کردند، در میان آن همه ناهنجاری و صدای ناموزونِ برآمده از احشام در صف قربانی و ناله‌های تضرع مردم و خلاشه معلق در فضا، بوی خون و سرگینِ قربانیان ذبح شده، پسران قورح به سرپرستی هیمان و آساف در همنوایی منسجم اشعار برخاسته از دل‌هایشان را با آلات ضرب و چنگ می‌نواختند و خداوند قادر مطلق را ستایش و پرستش می‌کردند. داوود چه نکتهٔ باشکوهی را اضافه کرد و چه دعوت مناسبی از پسران قورح به عمل آمد که کلام خدا ما را به انجام آن ترغیب و نصیحت می‌کند(عبرانیان ۱۳: ۱۵).

تمام اشکال و گوناگونی در قربانی‌ها جز به قربانی پرستش و تقدیم لبها به عنوان وظیفه‌ای عمومی و دائمی قوم خدا، در نهایت با آمدن و مرگ خداوند ما عیسی مسیح بر روی صلیب به پایان رسید زیرا تمامی قوم خدا دعوت به کهنات در خانوادهٔ سلطنتی شده‌اند(اول پطرس ۲: ۹) «لکن شما قبیلهٔ برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد

هستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است اعلام نماید» داوود در ارائه این قربانی جدید و در ارتباط با قومش، مانند مسیح عمل می‌کند و پسران قورح را به عنوان گروه اصلی لایوان انتخاب، و مسئولیتی مهم یعنی جلال دادن نام خداوند را از طریق سروده‌های پرستشی و ستایشی به آنها محول می‌کند. در تحقق این موضوع؛ ستایش، اعلام جلال و عظمت خداوند، خدمت اصلی قوم خداست که آن را هم به صورت فردی و هم در جمع و به صورت مشارکتی انجام می‌دهند، پسران قورح، پس از تحمل ۵۰۰ سال شرمساری و تأذی قومی لوام، در نهایت فراغبال به مقام ایستادن در صحنهای حضور خداوند نائل آمده و در خنیاگری و اعلام حاکمیت مطلق خدا در سروده‌هایشان به بلند مرتبه‌گی رسیدند. حقیقتا که این امر فقط از طریق داوود در سمبول مسیح امکان‌پذیر بود. ما فرزندان آدم، که به دلیل نافرمانی والدینمان و ذات و باطن سرکش و نافرمان خود دچار شرمساری و محکومیت هستیم، تنها و تنها از طریق خداوندمان عیسی مسیح می‌توانیم بازخرید شده و از نو احیا گردیم تا، بدان حدّ که بتوانیم در حضور خداوند قادر متعال بایستیم و قربانی‌های لب‌هایمان را به او تقدیم کنیم. تنها از طریق مرگ نیابتی و پر جلال مسیح، خون ریخته شده و قدرت صلیب بر علیه جسم فاسد ما است که قادر هستیم به صحنهای مقدس خدا

داخل شده و بدون ترس، شک و دودلی او را پدر بخوانیم و با جسارت و اریحیت، او را به جهت نیکویی و عظمتش ستایش کنیم.

حکایت قورح و پسرانش، روایتی زیبا و دلگرم کننده است که با سرکشی و شورشی بر آمده از خلا به نفس و جسم آغاز گردید و با قرارگیری فیض و محبت خدا بر تأئیم و آزریم پسرانش، اکنون به بالاترین و پرشکوه‌ترین جایگاه ارتقایی، که یک انسان می‌تواند از آن برخوردار شود، ختم شده است؛ «ایستادن در حضور جلال خدا و ستایش مداوم او» در براعت ختام داوود، پرونده قورح و خانواده‌اش را در تقریر انتخابی درست خاتمه داد و در بازخرید ایشان، فصل جدیدی را بعد از سپری شدن پانصد سال سکوت در زندگی آنها آغاز کرد و در حالی که سایه‌های شرم و حقارت پوشش ایشان بود، بیرون آمده و به نور شگفت انگیز محبت و نیکویی‌اش وارد شدند. در تحقق این موضوع؛ چهار هزار سال بعد از اینکه جسم از طریق فریب و دروغ دشمن باعث مرگ والدین قانونی ما یعنی آدم و حوا شد، بشر (بنی آدم) فصلی تازه از امید و حیات را شروع کرد و از طریق مرگ خداوند ما عیسی مسیح از حقارت و داوری و شرمساری ابدی رهانیده و به بالاترین جایگاه و مقام هستی فرا خوانده شده است. سپاس خدا را باد.

نکته دوم: «و ایشان پیش مسکن خیمهٔ اجتماع مشغول سراییدن می شدند»

چه تضاد زیبایی بین آنچه قورح در مقابل خیمه انجام داد و آنچه ۵۰۰ سال بعد پسران قورح در مقابل آن خیمه انجام دادند، وجود دارد. ما به یاد داریم که (اعداد ۱۶: ۱۹) «قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمهٔ اجتماع جمع کرد و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد» این کار را با عملکرد پسران قورح در درگاه خیمه ملاقات مقایسه کنید! قورح قوم را به شورش و نافرمانی و جنگ علیه خداوند و نهاد برگزیده اش یعنی موسی و هارون وادار کرد. اما پسران وی همگام و همراه با سایر برادرانشان ایستادند و سرود خواندند. آنها در حالی که با ظرف برگزیده جدید خدا یعنی داوود در توافق بودند، با پرستش و سرود خدا را خدمت می کردند.

سرود پدر، سرودی تلخ برآمده از سرکشی و شکایت بود، اما سرود پسران، سروده های ستایش و تحسین خدا و نیکویش بودند. در هر دو اتفاق جلال خدا ظاهر شد که در مقطع اول، جلال خدا را به جهت داوری و در مقطع دوم، به جهت انتقال برکت و تأیید قوم می بینیم، که چگونه خداوند ذهنیت خود را در مورد حیات پسران قورح تغییر داد. شرایط از یک پدر سرکش و یاغی شروع شد و به پسران شادمان و مسئولیت پذیر ختم شد. تنها خدا می تواند چنین تغییراتی را در حیات این مردمان، آن هم از نسل فردی

سرکش ایجاد کند. تنها اوست که می‌تواند موقعیت دل‌های سرکش شما را عوض کند و قلبی توأم با سپاس و ستایش خداوند ایجاد کند. فقط خداست که می‌تواند جسم را بر گرفته و با مصلوب کردن روزانه آن بر صلیب، آن را داوری و با آن مقابله کند و به این طریق قلبی مطیع و وفادار خلق کند که کاملاً همسو با اراده و هدفش باشد. پسران قورح، دیگر هیچ تمایلی برای به چالش کشیدن خدا و مقابله با نهاد برگزیده وی نداشتند. آنها درس خود را از طریق تحمل تنهایی و داغ ننگ و حقارتی که ناشی از تمایلات گناه آلود و طمع کارانه پدرشان بود آموخته و متحمل دردهای فراوانی شده بودند.

امروز، ما نیز به عنوان ایمانداران اغلب و حتی همواره، تجربه‌های تلخ شکست و فریب و شرمساری و حقیر شدن و در معرض عموم قرار گرفتن را چشیده‌ایم و سردی سایه‌های تیره و تاری را که ما را عمیقاً به درون واقعیت وحشتناک و کاملاً فاسد جسم‌هایمان فرو می‌برد حس کرده‌ایم. خدا از طریق کشتن جسم و آزاد ساختن روح با ما مقابله می‌کند (رومان ۸: ۳۶، ۳۷) «چنانکه مکتوب است که بخاطر تو تمام روز کشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم. بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود». پسران قورح، در روزی که پادشاه، آنها را فراخواند و آنها را مسئول خواندن سرود در حضور خداوند و در مکان سکونت وی کرد آرامش و تسلی خداوند را باز یافتند (متی ۵: ۴) «خوشحال ماتمیان زیرا

ایشان تسلی خواهند یافت» در تحقق؛ ما توسط پادشاه خود یعنی خداوند عیسی مسیح به آن حضور خوانده شده و تسلی یافتیم، مسیح بعد از اینکه گناهان ما را بخشید و با ذات سرکش ما مقابله کرد ما را در جایگاه منزلت و قانونی که از قبل به جهت ما مهیا ساخته بود (خدمت به او و پدر در روح و راستی) قرار داد. در این جایگاه، ما دیگر خدا و نهاد برگزیده‌اش را به چالش نمی‌کشیم بلکه در تسلیم به پادشاه و هدفش حیات خود را در نیکویی، ستایش و پرستش او در روح و راستی آغاز می‌کنیم.

نکته سوم: «پس بر حسب قانون خویش بر خدمت خود مواظب شدند»

سرانجام آنها وظایف خود را مطابق قوانین مربوط به خدمتشان انجام دادند. جالب است بدانیم که نویسنده (اول تواریخ ۶: ۳۱ تا ۳۷) این وظایف را به عنوان خدمت سراییدن در معبد، که تثبیت و مقرر شده بود می‌داند!! این موضوع، بیشتر نشان دهنده تغییر و دگرگونی قلب و فکر پسران قورح است. معنی اصلی توبه " «متانویا» یعنی تغییر ذهن " است، تغییر ذهن اگرچه ابتدا در قلمرو انسان باطنی و در حوزه ذهن و احساسات و اراده انسان رخ می‌دهد، اما در بسیاری از جنبه‌های دیگر زندگی ایماندار نیز خود را نمایان می‌سازد، این موضوع در مورد پسران قورح واضحاً در رفتار و عملکرد آنها نسبت به خدا و داوود و نسبت به یکدیگر خود را ابراز کرد! آنها خدا را ستایش

می کردند. این خود به وضوح نشان دهنده محبت و ایمان آنها به خداوند و فیض و رحمت مطلقش در زندگی های ایشان بود، آنها بی هیچ قید و شرطی از داوود اطاعت می کردند که این خود ادله داشتن دلی دانا و تمایلی آگاهانه به زندگی، در زیر نظر حاکم مقتدر و پادشاه بود، همکاری و هماهنگی کامل ایشان با گروه خود نیز معرف، صداقت و وفاداری و عدم سرکشی در این مردان بود. ایشان به شباهت خدا در آمده و پوسته سخت و مقاوم آنها از زندگی خود محور گذشته کاملاً شکسته شده و تبدیل به آرد نرمی شده بود که حال خداوند می توانست از آن به عنوان قربانی خوشبو استفاده کند.

این کلمات به طور تصادفی در کلام خدا نوشته نشده اند! هر کلمه و عبارت نشانه ها و رد پای الهام روح القدس را در خود دارد. آنها وظایف خود را مطابق قوانین مرتبط با خدمتشان انجام می دادند و هیچ ستیزه جویی، حسادت، رقابت، نفاق، خیانت، ستم و هیچ نوع جلال دادن خودشان در میان نبود و خبری از غرور و بدخواهی و خودخواهی نیز در انجام وظایف شان به چشم نمی خورد، ایشان به سادگی و فزونی فیضی که در نتیجه رحمت و محبت خدا و فرصت مجددی که داوود شامل حال آنها ساخته بود، خداوند، پادشاه و قوم منتخب او را خدمت می کردند. ایمان و

سرسپردگی و خدمت این مردان هویدا است. آرزوی من این است که امروز کلیسای عیسی مسیح نیز به همین نحو عمل کند.

مفاهیمی مانند ایمان و تسلیم و خدمت کردن، با هم مرتبط بوده و لازم و ملزوم یکدیگر هستند، لذا شهادت یک ایماندار، بدون وجود هر کدام از این موارد ناقص بوده و جای شک و تردید دارد! ایماندار باید با ایمان و در اطاعت مسیح و هماهنگی کامل با جسد او زندگی کند. بدیهی است که این مردان برای ما به زیبایی، اصول زندگی و چگونگی فعالیت و عملکرد یک ایماندار را در کلیسا تشریح می‌کنند.

پولس، با روشن ساختن تنوع عطایای روحانی، منصب‌ها و خدمات کلیسا به این حقیقت مهم اشاره کرد که چگونه هر کدام از این عطایا باید در جهت خیر و مصلحت بدن و نه در جهت مصلحت و منفعت فردی استفاده شوند. هنگامی که فصل ۱۲ نامه پولس رسول به رومیان، رسالهٔ اول قرنتیان و افسسیان را می‌خوانیم به واقعیتی می‌رسیم که پسران قورح در طی خدمت روزانه خود به نحو روشن و عملی از خود نشان می‌دادند. باشد، که خدا در نمونهٔ پسران قورح، به ما ایمانداران در عهد جدید بیاموزد که چگونه به مردان و زنانی تبدیل شویم که با ایمان و اطاعت از مسیح پادشاه‌مان، به او و

قومش با خلوص نیت، عاری از جسمانیت و نفسانیت خدمت کرده و او را در مقابل خیمه ملاقاتش ستایش کنیم.

فصل هفتم «دستآورد پسران قورح»

پسران قورح، به احتساب فیض در پادشاهی داوود باز خرید شدند، او آنها را از شرم و فلاکت بیرون کشیده و ناجی ایشان شد، داوود در این مقطع آنها را به جایگاهی منحصر به فرد رسانید که تا آن زمان هیچ کس چنین منصبی نداشت. پسران قورح مقرر شدند تا خدا را در خانه‌اش بدون وقفه ستایش کنند!

آیا این امر بسیار شگفت‌انگیز و عالی نیست؟ در اینجا، به شباهت بین خودمان و پسران قورح پی می‌بریم! جد ما یعنی، آدم نیز به دلیل توطئه، سرکشی و اعلام استقلال از خدا و این که می‌خواست با راه و روش خودش به خدا برسد، مورد داوری قرار گرفت. آدم طبق شرایط و اصول خودش خدا را می‌خواست. خوردن میوه درخت معرفت نیک و بد کاتالیزوری بود که آدم را از گونه‌ای خدا محور به گونه‌ای خود محور تبدیل کرد، انسان به جایی رسید که بیشتر به دنبال شناخت خود بود، تا شناخت خدا او بیشتر علاقمند بود به اینکه بر اساس برآوردی که از اوضاع

دارد و با روش‌های ابداعی خود کارهای خدا را انجام دهد و نمی‌خواست تسلیم اهدافی شود که خدا برای بشر مقرر کرده بود. خدا برای انسان کافی نبود، آنچه که انسان می‌خواست «خدا+ خود» بود. روح سرکش فعال در قورح، مدتها قبل، خود را در آدم ظاهر ساخت و خدا چاره‌ای جز به داوری آن روح و شخص منقاد نداشت! با این حال به دلیل فزونی رحمت و محبتش، بنی آدم را حفظ کرد، همچنان که اجازه داد بنی قورح زنده بمانند. پسران قورح می‌بایست ۵۰۰ سال صبر می‌کردند تا داوود بر تخت سلطنت بنشیند و سعادت این خانواده را دوباره به آنها بازگرداند. این خانواده سرشناس که تحت مکافات شدید و نیز در دادگاه افکار عمومی تخریب و تحقیر شده بودند، در نهایت از طریق فیض داوود بازخرید شده و جلال و عزت گذشته را به دست آوردند.

در تحقق؛ ما نیز به عنوان فرزندان آدم که زیر بار سنگین و خردکننده گناه، تقصیر و شرمندگی زندگی می‌کردیم و در معرض داوری قریب‌الوقوعی که از آدم بر ما وارد شد قرار داشتیم، می‌بایست منتظر می‌ماندیم تا پادشاهمان، پسر داوود «خداوند عیسی» وارد صحنهٔ این دنیا شود و از طریق حیات و مرگ و قیامش بازخرید شویم و با فراخوانده شدن توسط او به پادشاهی و ملکوتش، سعادت گذشته خود را باز یابیم و او سرنوشت

اسفناک ما را معکوس کند. در حقیقت، ما ایمانداران جملگی در او ظفر یافته و خواندگی ما به جهت نشستن در مقام والایی است (اول پطرس ۲: ۹) «لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است اعلام نماید» جایگاهی که در آن قرار داریم، تعیین کننده هدف ما است، زیرا ما، در مسیح و در قلمرو فیض، رحمت و امنیت ساکن شده‌ایم و هدف (مقصد) ما خدمت و اعلام نام پادشاه برگزیده و قوم خاص اوست، ما به عنوان مسیحیان فراخوانده شده‌ایم تا بر فیض و رحمت خدا شهادت داده و او را ستایش کنیم و به قوم او، کلیسا" و سایر خواهر و برادران مان را در ارائه قربانی‌های پسندیده یاری رسانیم (قربانی‌هایی که شایسته و سزاوار نام خداوند باشد) زندگی یک مسیحی چیزی بیش از شهادت دادن و اعلام نیکویی‌های او و عظمتش نیست. ما به این امر فراخوانده شده و این موضوع باید هدف و مقصد غایی ما باشد، خداوند به همین دلیل بنی‌قورح را حفظ کرد و چشمان ایشان را گشود تا که ایشان، هادی کسانی باشند، که در ناامیدی و تاریکی هستند. آنها در زمانی که همه از پا افتاده بودند پیام‌آور امید بودند و به ما نشان می‌دهند که چگونه خدا می‌تواند وضعیتِ عیفِ ناشی از داوری و ضرر و زیان را برگرفته و آن را به فرصتی برای پیروزی و عهد تبدیل کند. پسران قورح، در میان قوم

بنی اسرائیل، مفتضح و به معمایی عجیب مبدل شدند! چگونه یک خانواده با چنین گذشته تأسف‌باری در پادشاهی داوود به منزلت رسیده و موقعیتی این چنین حساس و کارآمد را بدست آوردند؟! ما در حکایت بنی‌قورح، خدا را به بهترین صورت ممکن به نظاره خواهیم نشست.

خدا در این شرایط واضحاً، صداقت و شخصیت و اراده تغییرناپذیرش را به ما نشان داد! هلاکت انسان، هرگز خواست و اراده خدا نبوده و نخواهد بود، بلکه او از ابتدا قصد داشت، آنچه که باعث اهلاک انسان می‌شد از او دور کند، در حقیقت؛ خدا انسان را نابود نمی‌کند، بلکه انسان توسط بیماری جهنمی یعنی فساد و خودپرستی‌اش نابود می‌شود. شخصیتاً خدا از اهمالات به دور است بلکه او در تقریر شرایط و موقعیت انسان را ارزیابی کرده و بر اساس آن همه چیز را آشکار می‌کند.

سی. اس. لوئیس، وضعیت کنونی انسان را این چنین ابراز می‌کند؛ «انسان بعد سقوط از آرمانهای بشری، دیگر انسان نیست! امروزه او در مقایسه با آنچه که در ابتدا برای آن خلق شده بود در واقع مادون انسان است. او در درونش یک حیوان وحشی بوده و تنها از نظر ظاهری، شکل و قیافه انسان را به خود دارد و این شخصیت حیوانی انسان، نهایتاً تا بی‌نهایت گسترش یافته و ادامه‌دار می‌شود» لوئیس از این مرحله به عنوان جهنم" یاد می‌کند. از

طرف دیگر، پسران قورح به ما نشان می‌دهند که چگونه خدا می‌تواند یک وحش را به فردی تبدیل کند که سرود خوانان خدا را ستایش کند، او قادر بود ذات سرکش و گناه آلود انسان را تغییر دهد و از آن مردی بسازد که مسئول سرود خواندن در صحنهای او شود، خدا هیمان را که یکی از پسران قورح بود در نمونه‌ای برجسته از این تبدیل ارائه داد.

در پَسای این وقایع نگاهی به سکانس جالب زندگی پسران قورح در همزیستی موازیشان با داوود، پادشاه وقت اسرائیل بیندازیم!! این سکانس، در فصل ۹ کتاب اول تواریخ آغاز می‌گردد که از آیه ۹ تا ۳۴ اسامی خانواده‌ها و سران آنها در ورای تصویر، خود را نمایان می‌سازد که در تأتق کارگردان(خدا) قصد دارد مکاشفه‌ای منحصر به فرد دیگری را از پسران قورح به نمایش بگذارد. در این تصویر می‌بینیم که نگهبانان مدخل اردوگاه خداوند اعضای سرشناس خانواده قورح بودند(اردوگاه خداوند در شهر اورشلیم قرار داشت که پسران لاوی «لاویان» در آن زندگی و کار محافظت و نظارت بر ورود و خروج و کارهای مرتبط را بر عهده داشتند)

(اول تواریخ ۹: ۱۷ تا ۱۹) « و دربانان، شَلوم و عَقوب و طَلمون و آخیمان و برادران ایشان. و شَلوم رئیس بود. و ایشان تا الان بر دروازه شرقی پادشاه(می‌باشند) و دربانان فرقه بنی لاوی بودند. و شلوم بن قوری بن ابی آساف بن قورح و برادرانش از خاندان پدرش یعنی از بنی قورح که ناظران عمل

خدمت و مستحفظان دروازه‌های خیمه بودند و پدران ایشان ناظران اردوی خداوند و مستحفظان مدخل آن بودند» پسران قورح یکبار دیگر در شهر اورشلیم از جایگاه والایی برخوردار شدند. آنها تا به آن حد ارتقا یافتند که محافظ آستانه مدخلهای متعددی شدند که به اردوی لاویان و خیمه عهد منتهی می‌شد. این مردان که جمعاً ۲۱۲ نفر بودند توسط شخص داوود انتخاب شده و تحت هدایت و سرپرستی سموئیل نبی قرار داشتند(اول تواریخ ۹: ۲۲) «و جمیع اینانی که برای درباری دروازه‌ها منتخب شدند، دوپست و دوازده نفر بودند و ایشان در دهات خود بر حسب نسب‌نامه‌های خود شمرده شدند که داوود و سموئیل رائی ایشان را بر وظیفه‌های ایشان گماشته بودند پس ایشان و پسران ایشان بر دروازه‌های خانه خداوند و خانه خیمه برای نگاهبانی آن گماشته شدند» پسران قورح که روزی به عنوان پسران یک فرد سرکش و جسمانی معروف بودند، اکنون ارتقا یافته و یکی از بالاترین جایگاه‌هایی را که یک فرد می‌تواند داشته باشد به دست آورده‌اند «محافظان خانه خداوند» بسیاری از مسیحیان، با زیربنای فروتنی کاذب، رسیدن به صحن‌های آسمان را از آن خود دانسته و رسیدن به آن را برای خود کمال و کافی می‌پندارند و از این بابت خوشحال هستند، حتی اگر در آنجا محافظ درگاه باشند. (مزمور ۸۴: ۱۰) «زیرا یک روز در صحنهای تو بهتر است از هزار. ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را بیشتر می‌پسندم از ساکن شدن در خیمه‌های اشرا» ایشان، اغلب به طور نابجا از آیه فوق نقل قول می‌کنند!

این برادران و خواهران صادق، اغلب با فروتنی کاذب و درک نادرست از کلام خدا نگاهبانی از مدخل خانه خداوند را به عنوان پست‌ترین و حقیرترین جایگاه می‌دانند و در نتیجه؛ ترجیح می‌دهند در این منصب باشند تا اینکه یک گناهکار. این امر چقدر! از حقیقت کلام خدا به دور است. با استناد به آیه فوق از کلام خدا؛ داوود و سموئیل شخصاً این افراد را در جایگاه مذکور، به خدمت گماردند. آنها صرفاً سرایدار نبودند! بلکه ایشان خدمه‌ای بودند که مسئولیت تمیز نگه داشتن خیمه خداوند را برعهده داشتند. آنها افراد مطرود و به درد نخوری نبودند که داوود از سر ناچاری آنها را برای نگاهبانی دروازه‌های خداوند گذاشته باشد، شغل و وظیفه آنها از سایر شغلها پست‌تر و حقیرتر نبود. در پشت این درک نادرست، معنا و مفهوم واقعی خواندگی آنها، یعنی کاری که برای انجام آن فراخوانده شده بودند و آن را انجام می‌دادند وجود دارد! این مردان فراخوانده شدند تا خانه خداوند را علیه هرگونه عناصر ممنوعه و ناخواسته، محافظت و نگاهبانی کنند. آنها مدافع و محافظین خانه و خیمه خداوند بودند. ایشان، نه تنها در امورات دفاعی اردوگاه خداوند دخیل بودند، بلکه؛ خدمات و راهنمایی کردن جماعت برای گذر از مدخلها و ورود به حضور خداوند نیز برعهده

آنان بود. ایشان مجراهایی بودند که قوم به جهت ورود، باید از آنها عبور کرده و به حضور خدا که خیمه، سمبولی از آن است وارد می شدند.

امروز مسیح پادشاه، ما را به جایگاهی عظیم فراخوانده است. اگرچه ذاتی که از جد خود، آدم به ارث برده ایم، سرکش و فاسد و همیشه در تلاش است تا اراده خدا را رد کند، اما مسیح بعد از اینکه تکلیف جسم و نفس را مشخص کرد و جوهر و ذات مان را که زمانی با اراده خداوند مخالفت می ورزید، ارتقا داد، ما را در محافظت و نگاهبانی از عهد و شهادتش به خدمت گمارد.

مدخل و دروازه در عهد عتیق، نه تنها از امنیت و حفاظت حکایت می کرد، بلکه شهادتی بود بر وضعیت آن شهر. (مدخل های خانه خداوند از عهد و شهادت وی سخن می گویند! البته، عهدی که با اهداف خدا مرتبط است) مدخل ها، راه را برای رسیدن به حضور خدا آشکار می کردند و دروازه ها، ما را به سوی مقصد هدایت می کنند و شهادت می دهند به آنچه باید در آینده اتفاق بیفتد. فرزندان خداوند در عهد جدید، باید عملکردشان به مانند پسران قورح باشد و هدفشان را چه فردی و چه در جمع مشارکتی تا رسیدن به هدف نهایی دنبال کنند؛ یعنی نگاهبانان مدخلهای خانه خداوند و نمایانگر راه درست به خانه حقیقی خداوند باشند. حیات آنها، شهادتی بود

شفاف، واضح و متقاعد کننده که بدون هیچ سایه، شک و تردیدی، مسیری را که به حضور خدا ختم می‌گردید آشکار می‌ساخت. ایشان، شهادت «عهد خداوند» را نگاه داشته بودند و نگاهبان راهی بودند که به خانه خداوند ختم می‌شد. آیا اهمیت این دعوت و جایگاهی را که از طرف خداوند عطا می‌شود درک می‌کنید؟! آیا درک می‌کنید و می‌دانید که ما نگاهبانان مدخل‌های خانه خداوند، در میان قوم خدا و مردم کنجکاو دنیای بیرون هستیم؟! آیا می‌دانید که خدا ما را به این امر فراخوانده است؟ او خود، شخصا ما را که فرزندان سرکشی و گناه بوده و چیزی به جز خودخواهی و جسمانیت در ما وجود نداشت را برگرفت، نفس ما را بر صلیب مصلوب و جایگاه جدیدی به ما عطا کرد، خداوند ما را در کنار مدخلهای عهد و حقیقتش مستقر کرد و ما را امین شمرد و نگاهبانی از حقیقت را به ما سپرد تا دیگران را به حضورش راهنمایی کنیم. عجب مسئولیت عظیم، خواندگی و جایگاه پر جلال و باشکوهی است!!

اما چرا فرزندان قورح را به این منصب گماردند؟! آنها، در عمل و زندگیشان به چه شهادت می‌دادند؟! ایشان، از چه چیزی با خبر بودند که دیگر لایوان از آن مطلع نبودند؟! این افراد چه چیزی را تجربه کرده بودند که سایر لایوان از آن بی بهره بوده و هرگز آن را لمس نکرده بودند؟! چه

چیزی در این مردم بود که داوود بلافاصله بعد از به سلطنت رسیدن، چنین امری را به آنها سپرد؟! (قبل از داوود سموئیل نبی چنین مقرر کرده بود که روزی این افراد نگاهبان مدخلهای خانه خداوند در اورشلم خواهند بود) پاسخ تمامی این پرسشها، تنها یک کلمه است؛ «فیض» پسران قورح، فیض را به خوبی تجربه کرده بودند. هیچکدام از لایوان و قوم بنی اسرائیل به این صورت فیض را تجربه نکردند زیرا بنی قورح، خشم سوزان خداوند را در داوری و محکوم کردن، سرکشی و شورش حس کرده بودند، ایشان شرمساری و تحقیر را توسط مخایلی شامل دوست و دشمن، در تجارب خود دیدند و می دانستند که معنا و مفهوم از دست دادن حرمت، اعتبار و مورد سوء تفاهم و داوری نادرست چیست!! و هم چنین به کراهت نفس و جسمانیت پی برده و از قدرت نفس برای دور کردن ایماندار از اراده و هدفی که خدا برای اداره امور دارد به خوبی آگاه بودند. آنها علیرغم همه این شکست ها و تجارب منفی و شکننده می دانستند که خدا، خدایی بسیار با محبت است. محبت خدا ابتدا در شخص قورح، به نمایش گذاشته شد، با وجود اینکه خدا می توانست تمامی خانواده قورح را نابود کند و نامش را از صفحه روزگار محو سازد، اما در مقابل، فیض او وارد عمل شد و فرزندان

قورح نمردند، در نهایت، فیض"، این خانواده زخمی و شرمسار را در جهت داشتن آینده‌ای با شکوه حفظ کرد.

داوود، صرف نظر از سابقه اجدادی ایشان، نفس کریهی را که سر زهرآلود خود را در باب ۱۶ کتاب اعداد نمایان کرده بود نادیده گرفت و از آن در گذشت و تنها و صرفاً از طریق فیض آنها را ارتقا داد و در یکی از حساس ترین قسمت های خانه خداوند ایشان را جای داد «نگاهبانان».

بنی قورح، قرار بود بر مدخلهایی که به خانه خداوند منتهی می شوند بایستند و برای همیشه به رهگذران در مورد فیض عظیم خداوند شهادت دهند. آنها مانند نشان و چراغ فیضی بودند که در آن مکان می درخشیدند و شهادت می دادند که خداوند نیکوست و رحمتش تا به ابد پایدار می ماند. ایشان، نگاهبانان فیض خداوند بودند و سرود آنها همان فیض بود (مزمور ۴۵: ۲) «تو جمیل تر هستی از بنی آدم و نعمت بر لبهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابد الابد» این یکی از معدود مواردی است که در عهد عتیق - قطعاً در کتاب مزامیر - مزمور نویس (بنی قورح) به طور واضح و شفاف در مورد ماهیت برخورد خدا با انسان صحبت کرده است.

در این آیه از مزمور، خدا در مسیح به تصویر کشیده می شود. او یعنی مسیح " که از همه انسانها زیباتر است، در کاملیت خویش از فیض سخن

می‌گوید! برکت خداوند بر مسیح قرار دارد، ازیراک؛ از زبانش بلاغاً فیض جاری می‌شود، انسان نیاز به کلمات خشن، توییح، محکومیت، تهدید، لعنت و داوری ندارد بلکه، به فیض " نیاز دارد زیرا انسان بدون فیض خواهد مرد! درحقیقت، آنچه که انسان را نجات می‌دهد خشم خدا نیست بلکه فیض اوست.

تأدیب خداوند بیشتر از هر چیزی انسان را به سوی هلاکت سوق می‌دهد. زیرا انسان قادر نیست با وجود تأدیب خداوند به زندگی خود ادامه دهد، لذا نیاز به فیض دارد تا با آن شروع و ادامه دهد و خواندگی‌اش را به اتمام برساند. البته کلام خدا در مورد مسئولیت پذیری و حساب پذیری انسان نیز تأکید دارد، اما نیاز انسان در جهت پیشبرد، عملکرد مثبت و رسیدن به حضور خدا ابتدا شامل فیض می‌گردد.

در مقایسه (مزمور ۴۵: ۲) «تو جمیل تر هستی از بنی آدم و نعمت بر لبهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابدالابد» با (لوقا ۲۲) «و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می‌شد تعجب نموده گفتند: مگر این پسر یوسف نیست؟» واژه فیض " را با مبحث مرتبط، به زیبایی تشریح می‌کند، مزمور ۴۵ محتوایی نبوتی دارد که بنی‌قورح، نگهبانان خانه خدا، آن را به نگارش در آورده‌اند! ایشان، به

خوبی می دانستند که شخص، در خانه خداوند با هیچ چیز مواجه نمی شود! مگر با چیزهایی که بیانگر حقیقت فیض هستند «وسایل و ابزار موجود در خیمه شهادت همه سمبول و نمونه‌ای از شخص عیسی مسیح بودند که نهایتاً به فیض او اشاره می کردند» (عبرانیان ۴: ۱۶) «پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیاییم تا رحمت بیاییم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) اعانت کند» پسران قورح، نگهبانان مدخلها بوده و به فیض خدا شهادت می دادند، در تحقق؛ ما نیز امروز نگهبان خانه خداوند و شاهدینی به جهت فیض او هستیم و باید در عمل نشان دهیم که خداوند گناهان و خطاهای ما را بخشیده و با قدرت صلیبش ما را از نفس و جسمانیت رها کرده است. زیرا، نه تنها خدمت سروده‌ها «پرستش» به پسران قورح در صحن‌های خانه خداوند سپرده شد، بلکه ایشان به نگاهبانی دروازه نیز گماشته شدند تا مردم را به پرستش، تحسین نیکی و فیض خداوند رهنمون سازند. اما خدا از طریق داوود کارهای بیشتری برای پسران قورح انجام داد. آنها مضاعف بر مسئولیت‌های فوق‌الذکر، در شهر اورشلیم، وظایف دیگری نیز در درون خیمه داشتند که از نظر جایگاه به همان اندازه مهم بودند،

(اول تواریخ ۹: ۲۶ تا ۳۴) «زیرا چهار رئیس دربانان که لاویان بودند منصب خاص داشتند و ناظران حجره‌ها و خزانه‌های خانه خدا بودند. و به اطراف خانه خدا منزل داشتند زیرا که نگاهبانیش بر ایشان بود و باز کردن آن هر صبح بر ایشان

بود. و بعضی از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند چونکه آنها را به شماره می‌آوردند و به شماره بیرون می‌بردند. از ایشان بر اسباب و جمیع آلات قدس و آرد نرم و شراب و روغن و بخور و عطریات مأمور بودند. و بعضی از پسران کاهنان عطریات خوشبو را ترکیب می‌کردند و متتیا که از جمله لایوان و نخست زاده شلوم غورحی بود، بر عمل مطبوخات گماشته شده بود. و بعضی از برادران ایشان از پسران قهاتیان، بر نان تقدمه مأمور بودند تا آن را در هر روز سبت مهیا سازند. و مغنیا از رؤسای خاندان آبای لایوان در حجره‌ها سکوت داشتند و از کار دیگر فارغ بودند زیرا که روز و شب در کار خود مشغول می‌بودند. اینان روسای خاندان آبای لایوان و بر حسب انساب خود رئیس بودند و در اورشلیم سکونت داشتند»

الف. نگاهبانی"، «زیرا چهار رئیس دربانان که لایوان بودند منصب خاص داشتند و ناظران حجره‌ها و خزانه‌های خانه خدا بودند» پسران قورح نه تنها مسئول سروده‌ها «پرستش» بوده و نگاهبانی از دروازه‌ها را بر عهده داشتند، بلکه مسئولیت نگاهبانی از حجره‌ها و خزانه‌های خانه خدا نیز بر عهده آنان بود. در این خدمت ایشان باید از تمیز بودن حجره‌ها(اتاقهای خیمه، در آینده آن مقطع معبد)اطمینان حاصل می‌کردند و از ذخائر نگاهداری شده در اتاقها محافظت می‌کردند تا که از هر خطری در امان بوده و زیر نظر کاهن اعظم در خانه خداوند مورد استفاده قرار بگیرند. در گذشته‌های دور، اجداد این مردان به وظایف محوله خود قانع نبودند و سعی بر این داشتند تا که تمامی خدمات مرتبط به خیمه را غصب کنند، اما حال ایشان مسئول

مدخل، حجره و خزانه‌ها بودند و این مسئولیت‌ها را علاوه بر سایر وظایف دیگر، بر عهده داشتند. از این رو، داستان زندگی این خانواده کاربردهای زیادی برای زندگی‌های ما به عنوان فرزندان آدم دارد. در اینجا داوود این مردان را ارتقاء داده و بخشی از مهمترین امور پادشاهی‌اش را به ایشان می‌سپارد.

داوود می‌دانست که زمان بازخرید و احیای بنی‌قورح فرا رسیده است، زیرا که ایشان را معتمد و امین خود دانست و بر چندین جایگاه برگماشت!! اعتماد کلمه‌ای است که در کلام خدا بسیار مورد استفاده قرار گرفته است و معنی آن اطمینان کامل به صداقت و وفاداری فردی است که به او اعتماد شده. ما به عنوان ایمانداران عهد جدید نیز، توسط پادشاه بازخریدار، خریداری و به همان خواندگی و جایگاهی که از ابتدا داشته‌ایم بازگردانیده شده‌ایم. اگر چه این کار به صورت تدریجی و تجربی انجام خواهد گرفت، اما در کلیسای مسیح و ملکوتی که در حال آمدن است، به ما اعتماد شده و منصب‌ها و مسئولیت‌هایی به ما سپرده شده است. عیسی، این عصر را با فراخواندن شاگردانش به نزد خود (پیروی از خود) معرفی می‌کند و در آن زمان تا به امروز پیوسته و مداوم آنها را تجهیز می‌کرد و مسئولیت‌های مهمی را به آنان سپرد تا آنکه در نهایت مقرر شدند که شاهدان اساسی

عیسی مسیح بر روی زمین، بعد از صعود او به آسمان باشند. ماهیگیر و باجگیر و سایر مردانی که به چشم نمی‌آمدند و در جامعه خود نقش مهمی نداشتند، ناگهان به مهمترین چهره‌های جهان در آن دوران تبدیل شدند. در سرتاسر امپراطوری روم نام‌های پطرس و یوحنا و پولس و سایر رسولان شنیده می‌شد، رومیان از آنان می‌ترسیدند، امتهای آنها از کارهای آنان در شگفت بودند، یهودیان از آنان متنفر بودند، اما خدا از ایشان خشنود بود! رفتار آنها شایسته دعوت و بازخریدی بود که عیسی مسیح انجام داده بود. عمل بازخرید یک نوع عمل عرفانی و افراطی نبود که فرد تنها در حجره‌اش آن را ممارست کند. بلکه برعکس یک جنبش پویا و فعال بشر از یک چشم انداز جهانی به چشم اندازی دیگر بود؛ منتقل شدن از قلمرو یک حاکمیت به قلمرو حاکمیت دیگر، یک دعوت برای انتقال شهادت، به دنیایی است که خود، عاری از آن بوده و بدون این شهادت، در خطر نابودی قرار دارد. ما به عنوان مسیحیان، همچون پسران قورح و رسولان اولیه، نه تنها از شرم و حقارتی که ناشی از گناه و مرگی که توسط پدر قانونی ما یعنی آدم ساخته و پرداخته شد، بازخرید شده‌ایم، بلکه فراخوانده شده‌ایم تا پرستندگان خدا در روح و راستی (از طریق خدمت سروده‌ها) و نگاهبانان، نگاهدارنده و

محافظ مدخل ورود به تخت فیض خداوند در اریکه آسمان و شاهدینی بر فیض و رحمتش باشیم.

حجره‌ها و خزانه‌های خانه خداوند شامل چه چیزهایی بودند؟ حجره؛ به معنای اتاق یا خانه، مکانی تدارک دیده شده در صحن خیمه بود که در زمان معبد ساختار آن تغییر کرد و کاهنین و لایوان در آنها سکونت داشتند و هدایایی که جماعت به صحن خداوند می‌آوردند در این اتاقها نگاهداری می‌گردید. حجره از نظر روحانی یعنی وسیع شدن و گسترش یافتن، از آنجایی که حجره‌ها مکانهایی بودند که مردم هدایا، ابزار و اسباب خود را در آنها جای می‌دادند! لذا به فزونی و توسعه‌ای اشاره می‌کنند که ما در مسیح به دست می‌آوریم و نیز از آنجایی که توسط مسیح که مانند داوود، پادشاه ماست بازخرید و از نو احیاشده‌ایم! به راهی آورده می‌شویم که فیض خدا را به عنوان مدخلی برای رسیدن به حضورش تجربه می‌کنیم (رومیان ۵: ۱، ۲) «پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح، که به وساطت او دخول نیز یافته‌ایم بوسیله ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا فخر می‌نماییم» ما توسط او، و از راه ایمان، به فیض (تخت فیض) دسترسی یافته‌ایم (مسئولیت نگاهبانی از مدخلها) که اکنون در آن استواریم، و به امید سهیم شدن در جلال خدا فخر می‌کنیم (خدمت سروده‌ها). ما تنها زمانی

می‌توانیم فزونی پیدا کنیم که بر زمین مقدس فیض قرار بگیریم. این فیض با بخششی که از طرف پادشاهمان از آن برخوردار گشته‌ایم خود را متجلی می‌سازد، او ما را دعوت کرد تا به حضورش وارد شده، خدمت خود را آغاز و در نتیجه بنا شویم [فزونی یابیم]. ما از نظر روحانی فزونی پیدا می‌کنیم و ظرفیت و گنجایش‌مان برای دریافت و نگهداری مایملک او گسترش می‌یابد. وجود حجره‌ها از این جهت لازم و ضروری بود تا که امر خانه خدا در نظم و آرامش انجام شوند!

بدن مسیح (کلیسا)، مکان توسعه و فزونی می‌باشد و مسیح ما را مقرر کرده است تا در چارچوب کلیسا، افزایش گنجایش و ظرفیت را تجربه کنیم. و رانبر، حجره‌ها نه تنها نمایانگر فزونی و توسعه هستند، بلکه واقعیت جمعی بودن و گروهی بودن آنها را نیز آشکار می‌کنند. زیرا هیچ کس نمی‌تواند جدا از مسیح و کلیسای او که بدن اوست این رشد را تجربه کند. ما به عنوان ایمانداران عهد جدید، این موضوع را در روح‌مان حس کرده و تجلیات و کاربردهای آن را در محدوده کلیسا مشاهده می‌کنیم. حجره‌ها در چارچوب خانه خداوند ساخته می‌شدند، بنابراین افرادی در آنها ساکن بودند این حق را داشته که مزایای آن را تجربه کنند، در آن مقطع این امتیاز و افتخار به پسران قورح که معنای طردشدگی و مهجوری را می‌دانستند،

بخشیده شد. آنها قدر هر لحظه‌ای را که در حجره و صحنهای خانه خداوند سپری می‌کردند می‌دانستند و آگاه بودند که حیات روحانی واقعی و بقای آنها، وابسته به ماندن و سکونتشان در حجره‌های خانه خداوند بود.

حجره‌ها، ادله‌ای برگسترش و فزونی بودند، آیا ما واقعا و حقیقتاً درک می‌کنیم که بدن مسیح تا چه اندازه مقدس است؟! یا اینکه تصور می‌کنیم می‌توانیم بدون زندگی مشارکتی در مسیح، یک مسیحی خوب باشیم؟ متأسفانه من با دلی غمگین باید اعتراف کنم که تعداد زیادی از مسیحیان بی‌ریا و خالص که تولد دوباره نیز دارند، جنبه‌های مشارکتی زندگی ایمانی خود را یک موضوع اختیاری تلقی کرده و حیات کلیسایی را امری غیر ضروری می‌دانند "من به کرات این جملات خطرناک و برآمده از اهمال را از زبان برادران و خواهران عزیزم در مسیح شنیده‌ام که می‌گفتند: «من، بدون کلیسا خیلی خوب از پس همه چیز برمی‌آیم. کتاب مقدس را به همراه دارم و بارها آن را مطالعه کرده‌ام، ایمان نیز که دارم! همین برای من کافی است.» درست است که کلام خدا و ایمان، پایه‌های ارتباطشان با خداوند است، اما باید بر این حقیقت نیز تأکید کنم! تنها راهی که یک ایماندار (چه زن و چه مرد) می‌تواند در زندگی ایمانی‌اش به واسطه آن رشد کرده و قلمرو

ایمانی‌اش را گسترش دهد؛ این است که به دروازه‌های فیض وارد شده و در حجره‌های خانه خداوند که حاکی از رشد و فزونی است، ساکن شود.

خزانه‌ها، مرتبط با حجرات بودند که اغلب هدایای تقدیم شده قوم مانند، غلات، روغن، شراب و سایر مایحتاج در آنها نگاه‌داری می‌شدند، آنها نمایانگر پری بودند که در تحقق آن خداوند قصد دارد که ما به پری برسیم (یوحنا ۱۰:۱) «...من آمده‌ام تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتر حاصل کنند» پری و فزونی همان چیزی است که خدا برای فرزندانش در ذهن و فکر خود دارد، خدا شخصیتاً، ممسک و تنگ نظر نیست! بلکه، او خدایی است که می‌بخشد و لبریز می‌سازد (متی ۷: ۹ تا ۱۱) «و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟ یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟ پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخشش‌های نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سوال می‌کنند خواهد بخشید!» در این آیات خداوند، در مورد پری و فزونی صحبت می‌کند که خدا می‌خواهد فرزندانش از او دریافت کنند، در حقیقت تار و پود و بافت تشکیل دهنده کلام خدا را پری و فزونی تشکیل می‌دهد! که به این مضمون از پیدایش تا به مکاشفه ادامه دارد؛ «خدا، خدایی است که تمامیت و پری می‌بخشد و برای بشر جز به پری و فزونی چیز دیگری نمی‌خواهد» پری متضاد خالی بودن است هر کجا که فضای خالی و

تهی وجود دارد خدا آنجا را با حیات و نیکویی‌اش پر می‌کند (پیدایش ۱: ۲) «و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرا گرفت» با توجه به این آیه در ابتدای پیدایش زمین محل سکونت ما بی‌شکل و خالی بود! اما خدا در مورد آن چه کرد؟! در ادامه می‌خوانیم که روح خدا، سطح آبها را فرا گرفت (بر آنها حرکت می‌کرد) زیرا خدا تحمل خلاء و تهی بودن را ندارد، لذا باید آن را پر می‌ساخت! پس ابتدا، آن را از آب و بعد، آب را از حیات پر ساخت در نتیجه تمامی کره‌ی خاکی از حیات مملو گردید. خدای ما چنین است او خدای پری و کاملیت است. در صحنهای خداوند حجره‌هایی برای لایوان، مخصوصاً برای سکونت پسران قورح تدارک دیده شد تا که هم، تعلق خود را به این جایگاه بدانند و هم بنا شده و به کاملیت و پری برسند. مسیح نه تنها ما را نجات می‌دهد و ما را عضوی از بدن خود می‌سازد بلکه می‌خواهد که حیات ما مشحون به نیکویی او باشد (نحمیا ۱۰: ۳۸، ۳۹) «و هنگامی که لایوان عشر می‌گیرند کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد و لایوان عشر عشرها را به خانه‌ی خدای ما به حجره‌های بیت‌المال بیاورند. زیرا که بنی‌اسرائیل و بنی‌لاوی هدایای افراتنی غله و عصیر انگور و روغن زیتون را به حجره‌ها می‌بایست بیاورند جایی که آلات قدس و کاهنانی که خدمت می‌کنند و دربانان و مغنیان حاضر می‌باشند پس خانه‌ی خدای خود را ترک نخواهیم کرد»

این بخش از کتاب نحμία تصویر بسیار زیبایی را برای ما ترسیم می‌کند! هنگامی که باقیمانده قوم خدا به سرزمینشان بازگشتند و از همه دعوت شد تا کار بازسازی را انجام دهند، نحμία، عزرا و سایر مردان و مشایخ قوم که در این پروژه عظیم و لازم‌الاجرای بازسازی دخیل بودند، دیوارهای اورشلیم و مذبح را تعمیر کرده و لایوان را به جایگاه و خواندگی که متعلق به آنها بود دوباره برگماشتند. در این مقطع (فصل ۱۵) نحμία، اطمینان حاصل کرد که لایوان هیچ کم و کسری نداشته باشد و این کار را با آوردن هدایا به حجره‌های خانه خداوند انجام داد. (این هدایا، شامل، غلات و روغن و شراب و سایر ده یک‌ها بودند).

«و هنگامی که لایوان عشر می‌گیرند کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد» پسر هارون، که در عهد عتیق نمونه و سمبولی از مسیح بود، با ایمانداران خود بیرون می‌رود تا پری محصول زمین را جمع کنند. پسر هارون از طرف خدا از تمامی اقتدار لازم برای نظارت بر جمع‌آوری هدایا، ده یک‌ها و امور مربوط به آنها برخوردار است «اهمیت ده یک» در کلام خدا دارای دو جنبه است که هم شامل دهنده "می‌گردد و هم گیرنده" که در این مبحث تمرکز ما بیشتر بر روی گیرنده! خواهد بود. «ده یک، برای شخص دریافت کننده نمایانگر پری و احیا است، پسر هارون هنگام دریافت ده یک‌ها توسط

لاویان، با آنها همراه می‌شد. مسیح نیز در ثمردهی و توسعه، کلیسا را در دنیای بیرون همراهی می‌کند! آیا سخنی را که مسیح قبل از صعود به آسمان، به شاگردانش گفت بخاطر می‌آورید؟ (متی ۲۸: ۱۸ تا ۲۰) «پس عیسی پیش آمده بدیشان خطاب کرده گفت: تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است، پس رفته همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمیم دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند و اینک من هر روز تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم» (افرادى را از میان قومها به عنوان هدیه برای خدا جمع‌آوری کنید) به جهت درک بهتر مقایسه شود با (مکاشفه ۷: ۹، ۱۰) «و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت در حضور بره به جامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل بدست گرفته، ایستاده‌اند و به آواز بلند ندا کرده می‌گویند: نجات خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است» هم‌چنان که پسر هارون برای جمع‌آوری ده‌یک‌ها با لاویان همراه بود، خداوند عیسی مسیح نیز کلیسای خود را همراهی خواهد کرد؛ «و اینک من هر روز تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم» هنگامی که ایشان بیرون رفته، تا خبر خوش فیض او را به همه برسانند و یک دهم از همه امتها، قبایل، اقوام و زبانها را به عنوان خزانه مخصوص وارد حجره‌ها و انبارهای او بکنند، آنها را همراهی خواهد کرد (اول پطرس ۲: ۹) «لکن شما قبیله برگزیده و کهنانت ملوکانه و امت مقدس و

قومی که ملک خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید»

بنابراین پری و ثمره زمانی حاصل شده و به خانه خدا منتقل می‌گردد که ما به عنوان مبشرین و شاهدان بیرون می‌رویم! البته در خانه خداوند واقعیت زیبای دیگری نیز وجود دارد، و آن تعلق و کاربرد داشتن است (نحمیا ۱۰: ۳۹) «زیرا که بنی اسرائیل و بنی لاوی هدایای افراشتنی غله و عصیر انگور و روغن زیتون را به حجره‌ها می‌بایست بیاورند جایی که آلات قدس و کاهنانی که خدمت می‌کنند و دربانان و مغنیان حاضر می‌باشند پس خانه خدای خود را ترک نخواهیم کرد».

در درون حجره‌ها ظروفی شامل؛ دیگها، تابه‌ها، خاک‌اندازها، آتش‌گیر، چاقوها و غیره.. قرار داده شده بودند که برای انجام خدمات و وظایف روزانه خیمه که بعدها به معبد تبدیل شد، مورد نیاز بودند و هر کدام از آنها، در صحنهای خانه خداوند کاربرد مخصوص به خود را داشتند. ما نیز خوانده شده‌ایم تا ثمر بیاوریم و فزونی یافتن تنها از طریق رابطه تنگاتنگ و نزدیک با کاهن اعظم و زندگی در بدن مسیح به انجام می‌رسد. تنها در این صورت است که قادر خواهیم بود برای انجام امور خداوند، در خانه‌اش مفید واقع شویم. کاهنان دیگری نیز بودند که به طور خاص توسط خداوند و بر اساس خواست و اراده او انتخاب شدند تا در مسائل مربوط به هدایای

روزمره و سایر جنبه‌های مذهبی خیمه یا معبد، هارون و یا پسرانش را به عنوان کاهن اعظم خدمت کنند که در تحقق امروز نیز خداوند اشخاصی را با دادن عطاهایی به جهت اموری خاص در بدن مسیح مقرر ساخته است (افسیان؛: ۱۱ تا ۱۳) «و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مشرین و بعضی شبانان و معلمان را، برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح، تا همه به یگانگی ایمان و معرفت نام پسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم» زیبایی حضور داشتن در حجره‌های خانه خداوند دستیابی به گنجایش و عملکرد است و در صورت یافتن این جایگاه در بدن مسیح است که توسعه یافته و غنی می‌شویم. (نحمیا باب ۱۰ آیه ۳۸ تا ۳۹ نیز سعی بر تفهیم همین موضوع دارد) البته، بیداری روحانی و احیای واقعی کلیسا، در این روزهای آخر قبل از آمدن خداوند، بستگی به همین چند عامل مهم دارد که مجملاً در چند نکته آنها را بیان می‌کنیم؛

نکته اول: «افزایش ظرفیت و غنی شدن ایمانداران» که شامل حجره‌ها و گنجینه‌های خانه خداوند می‌شوند، به این معنی که ما به عنوان ایمانداران در سلوک روحانی، ابراز امانت و یافته‌هایمان (شهادت دادن) پر از حضور خداوند باشیم.

نکته دوم: «قراردادن اسباب و اثاثیه در جایگاه مناسب» به معنای وظیفه‌ای است که هر کدام از ایمانداران در کلیسا به جهت خدمت برعهده دارند، (کاهنان که در حال خدمت هستند) خدمات صادقانه و مناسب افرادی که توسط عیسی فراخوانده شدند تا بدن را بنا کرده و مقدسین را تجهیز کنند

نکته سوم: «نگاهبانان» بر افرادی تمرکز دارد که عهد و محبت خداوند را چشیده و خود میوه و ثمره آن محبت و فیض می‌باشند که در نمونه می‌توان به پسران قورح اشاره کرد.

نکته چهارم: «سرایندگان» این افراد مانند پسران قورح سراسر زندگی خود را وقف ستایش و جلال پادشاه و خداوند عیسی مسیح می‌کنند.

(نحمیا ۱۰: ۳۹) «... پس خانهٔ خدای خود را ترک نخواهیم کرد» در تعمق به این موضوع؛ چقدر وضعیت کلیساها در بسیاری از نقاط رقت انگیز است! آنها آنچه را که خدا بر روی زمین برای قومش در ذهن دارد به نمایش نمی‌گذارند و چقدر کلیسای عیسی مسیح در این ساعات آخر قبل از آمدن خداوند، شهادت ضعیفی را، از خود به نمایش می‌گذارد. اگر در مقیاس وسیعی به کلیسا بنگریم، آنچه که دیده می‌شود شباهت کمی به اصولی دارد که در کتاب نحمیا به آنها اشاره شده! ازیراک، هدایا در مزارع

جمع آوری نمی‌شوند، حجره‌های خداوند خالی هستند، اسباب و اثاثیه هیچ کدام در جای خود قرار نداشته و پراکنده و آشفته هستند و کاهنانی که می‌بایست همراه و همگام با کاهن اعظم، خدمت خداوند را انجام دهند یا بی‌نظم بوده و یا اینکه فقط به فرقه خودشان کمک و خدمت می‌کنند، نگاهبانان مدخل‌ها نیز پست‌های خود را ترک گفته و دیگر مردم را به صحن‌های خداوند و فیض شگفت‌انگیز او هدایت نمی‌کنند و اما سراینندگان، اغلب بی‌هدف می‌خوانند و هیچ هماهنگی در ایشان گوش نواز نیست! شما چگونه می‌اندیشید؟! آیا مرا باریک بین می‌پندارید؟ یا کلام خدا، از هر سخنی که انسان بخواهد به زبان آورد کوبنده‌تر است؟! در تأتق به این موضوع؛ آیا زمان نحمیا نیز وضعیت به همین گونه بوده است؟! آیا تاریخ در این مورد برای قوم خدا تکرار خواهد شد؟! به یقین در این مطارحت، پاسخ کاملاً مثبت است. (نحمیا فصل ۱۳) را بخوانید، آنگاه خواهید دید در پسِ اینکه نحمیا، شروع به ساخت و ساز کرد چه اتفاقی افتاد! (نحمیا ۱۳: ۴ تا ۹) «و قبل از این الیاشیب کاهن که بر حجره‌های خانه خدای ما تعیین شده بود، با طویبا قرابتی داشت. و برای او حجره بزرگ ترتیب داده بود که در آن قبل از آن هدایای آردی و بخور و ظروف را و عشر گندم و شراب و روغن را که فریضة لاویان و مغنیان و دربانان بود و هدایای افراستنی کاهنان را می‌گذاشتند. و در همه آن وقت، من در اورشلیم نبودم زیرا در سال سی و دوم ارتحشتا پادشاه بابل، نزد پادشاه رقتم و بعد از ایامی چند از پادشاه

رخصت خواستم. و چون به اورشلیم رسیدم، از عمل زشتی که الیشب درباره طوییا کرده بود، از اینکه حجره‌ای برایش در صحن خانه خدا ترتیب نموده بود، آگاه شدم. و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمده، پس تمامی اسباب خانه طوییا را از حجره بیرون ریختم. و امر فرمودم که حجره را تطهیر نمایند و ظروف خانه خدا و هدایا و بخور را در آن باز آوردم» این مرد خدا، بعد از اتمام ماموریتی که خدا به او داده بود به سرزمین فارس بازگشت (نحمیا ۱۳: ۶) زیرا در همه آن وقت من در اورشلیم نبودم» تا که امور را سر و سامان دهد.

آیا می‌توانید ببینید که چه اتفاقی افتاد؟ این بخش از کتاب نحمیا مکاشفه‌ای غم‌انگیز و جدی را در مورد نحوه عملکرد دشمن در میان قوم خدا و صحن‌های خانه او به ما می‌دهد! شاید بتوان آن را نقطه‌ای عطف در کتاب نحمیا دانست، زیرا؛ تمامی کارهای ساخت و ساز که از آغاز توسط عزرا و نحمیا شروع شد، تحت تاثیر رابطه بین الیشب و طوییا قرار دارد. این متن یک موضوع غم‌انگیز و ترسناک را برای ما به تصویر می‌کشد! اگر کسی حقیقتاً، قادر به درک شدت و جدیت این موضوع باشد، به خاک افتاده و از خداوند طلب رحمت می‌کند.

اما طوییا، که بود و چرا آنقدر موجب نگرانی نحمیا شده بود؟! طوییا، دشمنی بود که به جهت نحمیا و مردم اورشلیم، در رتبه اول قرار داشت. هنگامی که نحمیا مطلع شد طوییا در میان مردم در اورشلیم ساکن شده و

حجره‌های خانه خدا و خزانه‌ها را تغییر داده‌اند، بلافاصله واکنش نشان داد و تمامی اهل خانه طوییا و اسباب و اثاثیه آنان را از خانه خداوند بیرون برد و آنها را از شهر راند (نحمیا ۱۳: ۷ تا ۹) زیرا او متعهد بود به اینکه، با توطئه و دسیسه «عهد» شهادت قوم اسرائیل را نابود کند و هدفش این بود که این کار را از طریق ممانعت از ساخت و مرمت دیوارهای شهر که توسط قوم اسرائیل و با رهبری نحمیا در دست اقدام بود، عملی سازد. او به خوبی می‌دانست که دیوارهای اورشلیم نمایانگر عهد خدا و حاکمیت او در میان قومش و امت‌های همسایه آنها بود و هنگامی که دیوارها ساخته شوند، شهر آماده ورود پادشاه می‌گردد و یک بار دیگر پادشاهی مطلق خدا اعلام خواهد شد، لذا او و هم‌زمانش اختیارات شیرانه، غصبی و قدرتی را که با استفاده از سقوط و انحطاط قوم خدا صاحب آن شده بودند از دست خواهند داد.

طوییا سمبل و نشان دهنده شیطان است که مانع از انجام کار مسیح توسط روح‌القدس، به جهت احیای شهادت کلیسا، در زمان آخر می‌شود، کلیسایی که قبل از آمدن مسیح و تثبیت مجدد پادشاهی او، عهد خود را شکسته و دچار خسران و تأذی شده است.

رهبری و سرپرستی استراتژیک این جریانات در آن زمان، توسط نحمیا، نمایانگر کار روح القدس است! طوییا از خداوند، تمامی مایملک، متعلقات و حتی قوم او نفرت داشت. قومی که نخستین مدافعان عهد و شهادت (دیوارها) وی بر روی زمین بودند. (دیوارها نشان دهنده عهد قوم خداوند هستند که با وحدت و هماهنگی کامل در برابر فروپاشی و ویرانی ایستاده‌اند). کلیسای عیسی مسیح خراب کننده حصارها نبوده بلکه سازنده و مرمت کننده آنهاست! مأموریت کلیسا این است که کمک کند تا عهد خدا و حکمت‌های گوناگون او از نو ساخته شوند (افسیان ۴: ۳، ۴) «و سعی کنید که یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید. یک جسد هست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده‌اید در یک امید دعوت خویش» اما طوییا ظاهر می‌شود و کار ساخت و ساز را مختل می‌کند و جلوی پیش‌روی آن را می‌گیرد. من قصد ندارم که زمان زیادی را صرف کتاب نحمیا کنم، که از مبحث و موضوع اصلی دور شویم! ولی به خوانندگان قویحاً توصیه می‌کنم که (کتابی به نام «انجام یک کار عظیم» اثری از؛ تی. آ. اسپارکز را مطالعه کنند! این کتاب به طرز زیبا و واضحی به شرح و بسط این موضوع می‌پردازد) همین قدر کافی است که بدانیم! طوییا، دشمن خدا و قومش بود و نحمیا که از این امر به خوبی آگاهی داشت، تمام تلاش خود را کرد تا

طوبیا را از کار ساخت و ساز و مرمت دیوار که خداوند او را مامور آن ساخته بود بیرون براند.

روح القدس در عهد جدید، که نحμία، در سمبول او را معرفی می کند؛ از حیل‌های شیطان و نفرت مطلق او از خدا و قوم خدا آگاه است، امروز با تأکید و هشدار" به کلیسای مسیح چنین می گوید: «کلیسا باید، عاری از هرگونه نفوذ شیطان و قدرت‌های او باشد» اما با مشاهده وضعیت کلیسای امروز، ممکن است از خود بپرسیم آیا واقعیت همین است؟! و آیا کلیسا حقیقتاً عاری از هرگونه نفوذ شیطان است؟! پاسخ، با تمرکز بر کتاب نحμία، مطلقاً منفی است! اگرچه نحμία خود شخصا، طوبیا را از شهر بیرون کرد اما او موفق شد دوباره به درون [جماعت] بخزد، آن هم از جایی که بسیار نامحتمل بود، یعنی از طریق یک کاهن بر مسند کهنات (الیاشیب) که شخص نحμία او را انتخاب کرد تا بر امور مربوط به حجره‌های خانه خدا نظارت داشته باشد، اکنون طوبیا دیگر یک دشمن خارجی محسوب نمی‌شد، بلکه از دوستان و آشنایان به شمار می‌رفت، وی نه تنها توانست راهی برای ورود به شهر پیدا کند، بلکه توانست! به قلب شهر یعنی معبد و مهمتر از آن، حجره‌های خانه خداوند وارد شود و آنجا را اشغال کند. الیاشیب همه اشخاص و اسباب اثاثیه لازم و مناسبی را که می‌بایست در

حجره‌ها باشند به بیرون فرستاده و در عوض یک اتاق برای طوییا و اسباب و اثاثیه‌اش ساخت، چه فلاکت و بدبختی عظیمی!! هدایا ده یک‌ها، کاهنان خادم، اسباب و اثاثیه‌ها، نگاهبانان و سرایندگان همه و همه از حجره‌های خانه خداوند بیرون رانده شدند و جای آنها را حضور طوییا، خواسته‌ها و تمایلاتش گرفت. این حادثه، خطرناک‌ترین چیزی بود که قوم خداوند پس از اسارت، با آن مواجه بودند و هم‌چنان خطرناک‌ترین چیزی است که امروز در مقابل قوم خدا قرار دارد؛ یعنی حضور شیطان" در درون کلیسا و در بطن زندگی ایماندار. طوییا نه تنها شیطان است که از خارج [بیرون از کلیسا] سنگ اندازی و مانع تراشی می‌کند، بلکه می‌تواند عناصر دیگری نیز باشد که در زندگی ایماندار رخنه کرده و قصد به غضب، پری و رشد ایماندار را در حوضه روحانی دارد. در نهایت، با این اقدام الیاشیب، تمامی چیزهایی که برای پر کردن خزانه‌های حجره‌های خانه خداوند به کار رفته بودند همه و همه از دست رفتند. با وجود این عنصر مخرب در کلیسا و حیات ایماندار، تمامی آن کاملیت، رشد و پری که خداوند وعده داده است به سرعت محو شده و از بین می‌رود و در عوض، طوییا بر خانه خدا حکمرانی می‌کند و نه خدا، درست است که آن خانه هنوز هم نام خداوند را بر خود دارد اما واقعیت این است که طوییا که صاحب اتاقی بزرگ در

صحن‌های خداوند است بر آن حکمرانی می‌کند. نحمیا، با برخورداری از حکمت الهی " به سرعت متوجه! مفهوم و عوارض آن موقعیت خطرناک به جهت قوم خدا شد.

خدا قوم خود را از اسارت بازگردانده بود تا آنها را برای آمدن پادشاه و پادشاهی‌اش آماده کند، اما با این حال، پروسه بازسازی، مرمت و آماده سازی در دست بزرگترین دشمن خدا قرار گرفته بود. آیا موقعیت کلیسا در این ساعات آخر دقیقاً به همین گونه نیست؟! خدا که در طی چند سال گذشته اصلاحات خود را آغاز کرده است و قوم به اسارت رفته خود را، با آشکار شدن تدریجی خویش از طریق کلامش، احیا و بهبودی بخشیده است! همان موقعیت و شرایط صحن‌های خداوند را به ما نشان می‌دهد که «کلیسا دشمنی را در بطن خود دارد» عامل و نماینده بزرگترین دشمن خدا، یعنی شیطان در قلب کلیسا و حیات فرزنداناش قرار دارد. در نمونه این موضوع می‌توان به توییخ یوحنا ی رسول از جانب مسیح به کلیسای لائودکیه در کتاب مکاشفه اشاره کرد؛ این کلیسا از روی اهمال اجازه داده بود تا روحی از جنس طویبا به درون کلیسا وارد شده آن را تصرف کند در نتیجه، خداوند شدیداً با ایشان برخورد می‌کند! آنها، وانمود می‌کردند که همه چیز در نظم و انضباط کامل انجام می‌شود و عهد خدا را نگاه داشته و

ادعا می کردند که از ثروت و کامیابی فراوان برخوردار هستند اما عیسی خداوند تمامی ادعاهای ایشان را رد کرده و چشمانشان را به واقعیت موجود گشود، ایشان در آن مقطع، دقیقاً در وضعیت مردم اورشلیم در زمان طوییا قرار داشتند؛ نایینا، ورشکسته، رقت انگیز و در استیصال که توسط طوییا و ظاهر تسلی بخش وی و قربانی های سطحی سلامتی و کامیابی اش، نایینا و ورشکسته شده بودند.

البته؛ این ذهنیت، تنها مختص به عهد عتیق و کلیسای اولیه در عهد جدید نیست!! بلکه این واقعه در مورد سرنوشت کلیساهای امروزی یعنی دوره و زمانهای آخر نیز صادق است.

کلیسا که مانند صحن های خداوند در عهد عتیق است، اجازه می دهد که به درجه ای از استیصال و بدبختی بیفتند، تا اینکه کاملاً ورشکسته شده و از خواندگی و عملکردی که می بایست داشته باشد جدا بماند، با این توجه! پرواضح است، که کلیسا امروز در دوران پر مخاطره ای به سر می برد، همانگونه که پولس در هشدار به تیموتائوس ممانعت از اهداف و نقشه های خدا را در زمانهای آخر توسط طوییا های زمانه پیش بینی می کند!! (دوم تیموتائوس ۳: ۱ تا ۶) «اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد زیرا که مردان، خودپرست خواهند بود و طماع و لافزن و متکبر و

بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی‌الفت و کینه‌دل و غیبت‌گو و ناپرهیز و بی‌مروت و متنفر از نیکویی و خیانت‌کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند که صورت دینداری دارند لیکن قوت آن را انکار می‌کنند از ایشان اعتراض نما، زیرا که اینهان هستند آنانی که به حيله داخل خانه‌ها گشته..»

این توصیف به خوبی بیانگر طویبا و نفوذش در میان قوم خدا در عهد عتیق است. پولس می‌دانست همانطور که نحمیا می‌بایست علیه این دشمن حيله گر بایستد و با او بجنگد، کلیسا نیز مجبور خواهد بود تا با روح شیطانی یعنی روحی که از طرف شیطان است و مخفیانه و با لباس و سترهٔ مبدل به درون زندگی ایمانداران خزیده و خانه خدا را آلوده می‌کند رو به رو، و با آن مقابله کند.

اما در این صورت انگیختن طویبا، چه بینیم و چه چیزی می‌تواند باشد؟! از تمامی این مطالب و دیگر مناع و ممتنع موجود در کلام خدا به این نتیجه می‌رسیم که طویبا علاوه بر سایر موارد دیگر، سمبلی از جسم، بی‌تفاوتی و اهمالات است در حقیقت، آنچه که شادی عمیق و کامیابی ناشی از حضور خداوند و هدف او را از زندگی ایماندار و متعاقباً از کلیسا دور می‌کند همین، بی‌تفاوتی است. «جسم مجرم است» جسم (نفس)، سر منشا سقوط و ورشکستگی ایماندار و کلیسا است! «در این زمانهای آخر، کلیسا از

ورشکستگی عمیق روحانی رنج می‌برد» طوییا حجره‌های خانه خداوند را اشغال کرده و اسباب و اثاثیه مناسبی که بتوان با آنها کار خدمت خداوند را انجام داد دیگر موجود نیستند، از هدایای آردی، جانهای درو شده دیگر بویی به مشام نمی‌رسد، تا بتوان آنها را به شایستگی به حضور خداوند آورد و دیگر کاهنانی باقی نمانده‌اند! کاهنانی که از طرف خداوند مامور شده باشند تا قوم خدا را بر اساس الگوی که در افسسیان باب ۴ آیه ۱۱ وجود دارد سیراب و غنی سازند. دیگر روغن مکاشفه عمیق و ماندگار از مسیح، شراب شادی خداوند برای قوت ایمان داران و بخور خوشبوی پرستش جمعی به جهت خداوند موجود نیست! نگهبانانی هم نیستند که مدخل فیض را نگاهبانی کرده و راه دستیابی به تخت فیض خدا را در زمانهای مورد نیاز آشکار کنند. خنیاگرانی که مسئول سرودخواندن و سرائیدن باشند دیگر در مدح حقیقی خداوند نمی‌نوازند تا قلب ایمانداران را مانند پسران قورح، شاد و تازه سازند و حجره‌ها پر از اسباب و اثاثیه طوییا شده است. حداقل می‌توان گفت: وضعیت بسیاری از مسیحیان موجود در کلیسا، در این دوره آخر «هزاره سوم» چنین است و فقط گروه اندکی باقی می‌مانند که مانند نحمیا تفکر و عمل می‌کنند، او خطر و مصیبتی را که در حال آمدن و بر در ایستاده بود تشخیص داده و بی‌پرده و قاطعانه واکنش نشان داد. نحوه

واکنش نشان دادن وی تنها به خاطر خود او نبود، بلکه بخاطر سایر برادرانش و نهایتاً به خاطر عهد و شهادت خداوند بود. باشد که خداوند افرادی چون نحمیا را از میان ما بلند کند؛ افرادی که دیدشان از نمای کلیسای سطحی و ظاهری، فراتر رفته و مشوق قوم خدا باشند، تا حجره‌های خانه خداوند را از جسمانیت، بی‌قیدی و اهمال پاکسازی کرده و اجازه دهند تا خداوند در زندگی ایمانداران و در کلیسایش حاکم مطلق و حکمرانی کند.

نهایتاً در این بخش تمایل دارم که اهمیت، حجره‌ها و خزانه‌های خانه خداوند را که نمادی از توسعه "و غنی شدن" هستند، نشان دهم. هنگامی که روح‌القدس در درون خانه خدا (کلیسا) ساکن می‌گردد، پُری ایجاد شده، منجر به توسعه، رشد و غنی شدن (تجهیز) ایمانداران می‌شود. پسران قورح تنها مسئول سرانیدن نبودند، بلکه توسط داوود و سموئیل انتخاب شدند تا نگاهبان مدخل‌ها و در رسته لایوانی قرار بگیرند که می‌بایست مسئول شمارش و خزانه‌های خانه خداوند باشند. در اینجا به متن اصلی و مورد بحث یعنی اول تواریخ باب ۹ بازمی‌گردیم؛

ب. اسباب خدمت "زیرا که نگاه‌بانیش بر ایشان بود و باز کردن آن هر صبح بر ایشان بود. و بعضی از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند چونکه آنها را به شماره

می‌آوردند و به شماره بیرون می‌بردند» در ماقبل نیز به این مبحث اشاره کردیم که؛ اسباب خدمت، دیگها و ظروفی بودند که به طور مستمر، همراه با دیگر ابزارهای ساخته شده، برای انجام خدمات مربوط به بخش‌های مختلف معبد یعنی قربانی‌ها و هدایا، مورد استفاده قرار می‌گرفتند. «ظروف و اسباب در خیمه و یا معبد سمبول خدمت کردن و مفید واقع شدن است» آنها اسباب و ابزاری متفاوت و بر اساس طرح و الگوی که از موسی به جا مانده بود کنده کاری و طراحی شده بودند و بطور خاص برای انجام امور خانه خداوند ساخته شده و توسط کاهن استفاده می‌شدند تا بتواند وظایفش را در حضور خداوند انجام دهد. ما به عنوان ایمانداران و فراخوانده شدگان، بدن مسیح را تشکیل می‌دهیم و به طور گروهی و جمعی، اسباب خدمت هستیم. خدا ما را برای خدمت و اداره کردن نیازهای خانه‌اش، در مسیح خلق کرده است، ما متعلق به خدا و متعلق به خانه خداوند هستیم! ما افرادی معمولی نیستیم، خلقت و تولد دوباره‌ای که از بالا به ما داده می‌شود، هویت ما را تغییر داده و ما را به ابزار و اسباب خدمت در خانه خداوند تبدیل می‌کند (افسیان ۲: ۱۰) «زیرا که صنعت دست او هستیم (به طور خاص طراحی و ساخته شده‌ایم) آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو (اسباب خدمت) که خدا از قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم»

هنگامی که عیسی پولس را فراخواند، به شاگرد خود «حنانیا» چنین فرمود؛ (اعمال رسولان ۹: ۱۵) «برو زیرا که او ظرف برگزیده من است (اسباب خدمت) تا نام مرا پیش امتهای و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد» در حقیقت هر کدام از ما، با توجه! به این واقعیت که به بدن مسیح یعنی خانه خدا ملحق شده ایم، برای چنین چیزی مقدر گشته ایم و باید برای برآوردن نیازهای کاهن اعظم متعال خود یعنی عیسی مسیح در دسترس باشیم.

مسئولیت حفظ و شمارش ظرف خانه خدا در آن مقطع به پسران قورح سپرده شد. یعنی تعداد این ابزار بر عهده پسران قورح بود. شمارش، به معنای مراقبت، نگهداری و هم‌چنین هدایت و مدیریت است، آنها امور مربوط به این ظروف را مدیریت می‌کردند تا مطمئن شوند که سالم بیرون برده و سالم نیز بازگردانده می‌شوند! آنها به عنوان محافظان و نگهبانان این ظروف در حقیقت اشیای بی‌جان را نگاهبانی می‌کردند (مزمور ۱۲۱: ۸) «خداوند خروج و دخول را نگاه خواهد داشت، از الان و تا ابد الابد» خداوند عیسی از پطرس می‌خواهد تا به نشانه عشق و محبتی که به او دارد گوسفندان را سرپرستی و شبانی کند! کلمه شبانی (پوئیماینو در زبان یونانی) تنها و صرفاً به معنی سرپرستی و مراقبت نیست! بلکه، معانی بیشتری را در خود به همراه دارد؛ شبانی، حفاظت و راهنمایی کردن را با تمامی جنبه‌های آن شامل

می‌شود. قوم خداوند در نظر پطرس و سایر رسولان، به مانند ظروف و اسباب خدمتی بودند که باید شمارش و از آنها مراقبت می‌گردید تا در امنیت باشند و در شایستگی بتوانند مورد استفاده قرار بگیرند. فرزندان قورح چنین مسئولیتی را در درون حجره‌های خانه خداوند بر عهده داشتند و وظیفه آنها شبانی کردن از اشیای بی جان بود. اما مسئولیت ما شبانی کردن اعضای زنده بدن و خانه خداوند است، آن هم در صورتی که ما واقعاً اهمیت و ارزش هر کدام از اعضای مسیح را بدانیم! شمارش، علاوه بر آن چه که عنوان شد، به منظور تعیین کردن بها و ارزش چیزی یا کسی است. شما، تنها آن چیزهایی را شمارش می‌کنید که برای صاحبش ارزشمند بوده و در صورت مفقود شدن، مالک آنها متحمل ضرر و زیان می‌گردد. پسران قورح مسئول شمارش اسباب خدمت بودند و این نشان دهنده این است که؛ تمامی آن اسباب و ظروف برای کار خداوند بسیار با ارزش بودند. ما نیز به عنوان خادمان خداوند باید همین ذهنیت را داشته و می‌بایست بیشترین ارزش و بها را برای هر کس که نام خداوند را بر خود دارد قائل شویم و در این مورد مسئول هستیم و باید آنها را دوست داشته، خوراک دهیم، در مقابل آسیب و زیانها از ایشان محافظت کنیم و در این مورد هر کاری که لازم است انجام دهیم تا آن حد که جان خود را برای برادران بنهیم. پولس،

بر پایه همین حقیقت، دردی جانکاه داشت و همیشه کلیساها را توبیخ و نصیحت می‌کرد که این رویه را در پیش گرفته و این طرز فکر را در قدم‌های بعدی خود هدف قرار دهند. در اثبات این موضوع می‌توانید، به رساله‌های او مراجعه کنید! تا ببینید که پولس تا چه اندازه دقیق و موشکافانه به کلیسا دستور می‌داد که به سعی تمام بکوشند تا ارزش و غنای ایمانداران را در دیدگان خدا و انسان محفوظ نگاه دارند. مسئولیت حفظ تمامیت و ارزش هر تکه از اسباب و ظروف خدمت، به پسران قورح داده شد، مهم نبود این ظروف به درد چه کاری می‌خورند. ممکن بود ظرفی باشد که برای تقدیم کردن بخور در حضور خداوند به کار می‌رود یا اینکه خاکروبه‌ای که خاکستر حیوانات قربانی شده را با آن جمع می‌کردند و یا قدحی به جهت حمل خون قربانی، در هر صورت تمامی آنها در خانه و حضور خداوند با ارزش بودند، این اسباب و ظروف آن‌چنان برای سهولت کار خدمت در خانه خداوند و پیشبرد آن، مهم و با ارزش بودند، که در زمان حمله سپاه بابل به یهودا تمامی این ظروف را همراه خود به غنیمت بردند (دوم تواریخ ۳۶: ۱۰) «و در وقت تحویل سال، نبوکدنصر پادشاه فرستاده، او را با ظروف گرانبهای خانه خداوند به بابل آورد...» (دانیال ۵: ۲) «بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نبوکد نصر از هیکل اورشلیم برده بود بیاورند تا پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه‌هایش از آنها بنوشند»

بلشصر پادشاه، سعی کرد تا برای ستایش خدایان، طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را از خانه خداوند به بابل ببرند و در ظروف خانه خداوند، شراب نوشیده و به این طریق آنها را بی حرمت کند. در کتاب عزرا نیز چنین می‌خوانیم که هنگامی که کوروش دستور داد تا مابقی قوم و خاندان اسرائیل به سرزمینشان بازگردند و معبد را بازسازی کنند تمامی ظروف را نیز به عزرا سپرد تا به معبد اورشلیم بازگردانده شود (عزرا ۱: ۷) «و کوروش پادشاه نیز ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد» این ظروف یا اسباب همان ابزار خدمت با ارزش خداوند بودند که شیطان قصد داشت مانع از بکارگیری آنها شود، اما پسران قورح همواره مراقب آنها بودند! خدمت پسران قورح به آن سادگی که فکر می‌کنید نبود. آنها مسئولیت‌های بسیار مهم و حساسی را برعهده داشتند که تماماً مربوط به شهادت خداوند و کاری بود که این شهادت را حفظ کرده تا ادامه یابد.

پ. مأمور محصولات غذایی و تفکیک و ترکیب عطریات"، (اول تواریخ: ۹: ۲۹ تا ۳۱) «ایشان بر اسباب و جمیع آلات قدس و آرد نرم و شراب و روغن و بخور و عطریات مأمور بودند و بعضی از پسران کاهنان عطریات خوشبو را ترکیب می‌کردند و متتیا که از جمله لایوان و نخست زاده شلوم قورحی بود، بر عمل مطبوخات گماشته شده بود» پسران قورح مسئولیت‌های دیگری نیز

داشتند آنها مأمور آرد مرغوب و شراب و روغن و بخور و عطرها بودند. یکی از لاویان به نام متتیا نخست زاده شلوم قورحی بود، او مأمور پختن چیزهایی بود که در تابه، ساخته و پرداخته می شدند. مسئولیت، حرمت و عزت این خانواده مایه شگفتی است. آنها هم چنین مسئولیت محصولات، مواد غذایی و اقلام مورد نیاز به جهت تغذیه لاویان و کاهنان و تهیه ملزومات ذبح قربانی را برای ایشان بر عهده داشتند؛

آرد مرغوب، نماینده شخصیت مسیح بود و کاملاً با شخصیت وی مطابقت داشت زیرا از مسیح در عهد عتیق به عنوان آرد مرغوبی نام برده شده است که عاری از هرگونه ناخالصی و دانه‌های خشن و زبر است (لاویان باب ۲۳: ۱۳) «و هدیه آردی آن دو عشر آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد، و هدیه ریختنی آن چهار یک همین شراب خواهد بود» در این آیه از عید هفته‌ها یا همان پنطیکاست و نیز از آرد مرغوبی، که برای تقدیم هدیه آردی ضروری بود، نام برده شده است. این هدیه درست قبل از جشن یعنی قبل از عید، تقدیم می شد و حاکی از شخصیت بی عیب و نقص مسیح و تحصیل بدنی عاری از عیب او پس از قیامش از مردگان بود. علاوه بر این در آیه ۱۷ می بینیم که در پس جشن و کمی بعد از اتمام آن، کاهن می بایست دو قرص نان را که با آرد مرغوب و دارای خمیرمایه پخته شده است تکان می داد. این امر به ایمانداران در

تمامی دوران اشاره می‌کند که با بدن‌های کامل و بی‌عیب و نقص قیام می‌کنند اما هنوز کاملاً عاری از گناه نیستند و خمیرمایه ذات کهنه و گناه آلود گذشته هنوز در بدن ایشان در حال تخمیر و فعالیت است (خمیرمایه در کلام خدا نشان‌دهنده ذات گناه آلود و یا تعالیم بد و به عنوان یک اصل بیان می‌گردد که ترجمه آن بستگی به ابعاد متنی و زمینه‌ای دارد) به عنوان نمونه؛ هنگامی که به اشاره متنی، مسئولیت پسران قورح در حجره‌های خانه خداوند را بررسی می‌کنیم، نتیجه می‌گیریم؛ که آرد مرغوب نمادی از شخصیت کامل و بی‌عیب و نقص مسیح می‌باشد که در طی مراحل هم شکل شدن و به شباهت پسر در آمدن، در ما نیز شکل می‌گیرد.

شراب"، سمبول حیات، شادی و یک ماده زنده است که مدام در حال تغییر و بهبود کیفیت خود می‌باشد و به کسی که آن را می‌نوشد یا منقسم می‌کند شادی و لذت می‌بخشد. در تصدیق این موضوع؛ عیسی آب را در سمبول یک ماده بی‌جان و مرده تبدیل به شراب کرد (یوحنا ۲: ۱ تا ۱۱)

شراب در کلام خدا، از شادی و لذت ایمان‌داری که در حیات مسیح شریک شده است حکایت می‌کند، از این رو سفره خداوند از نان و شراب تشکیل شده است، زیرا شراب نماینده خون مسیح است و ما می‌دانیم که خون، حیات جاندار است.

روغن"، نشان دهنده فزونی بینش و مکاشفه است. روغن یک ماده ضروری برای روشن نگه داشتن چراغ بود و چراغدان طلای مکان مقدس در خیمه که بعدها به معبد تبدیل شد، توسط جریان مداوم روغنی که کاهن آماده می‌کرد روشن بود. در ابعاد روحانی مثل ۱۰ باکره که نشان دهنده ۱۰ گروه از مسیحیان هستند چنین می‌خوانیم؛ یک گروه دارای معرفت و مکاشفه عمیق و ماندگار از خداوند هستند و گروه دیگر فاقد چنین معرفتی هستند! این دو گروه در مسائلی که مربوط به آمدن ثانویه مسیح است، یا دانا خوانده شده و یا نادان خطاب می‌گردند و این موضوع به میزان روغن چراغ‌های آنها بستگی دارد. روغن محصول زیتون خام بود که در طی چندین پروسه طولانی مدت از فشرده شدن زیتون به دست می‌آمد و بعد خالص می‌گردید، کلام خداوند بصورت خام از روح القدس که منشا و منبع روغن است گرفته شده و در درون ما به روغن خالص تبدیل می‌شود که بواسطه سکونت در ما فهم و درکمان (بینش و شنوایی روحانی) را روشن می‌سازد. پولس برای ایمانداران افسس چنین دعا کرد (افسیان ۱: ۱۷ تا ۱۹) «تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید. تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین، و چه مقدار است عظمت بی‌نهایت قوت او نسبت به ما مؤمنین بر حسب عمل توانایی

قوت او» در مذاقه به آیات؛ پولس از خداوند روغن بیشتری درخواست می‌کرد. روغن بیشتر به منزله مکاشفه بیشتر و روشنایی بیشتر است.

کندر"، سمبول تقدیس و وقف شدن به جهت ارادهٔ خداوند است! عیسی مدت کوتاهی بعد از تولدش هدایایی از مغان مشرق زمین دریافت کرد که کندر نیز یکی از آن هدایا بود. آن ماده نشان دهنده خدمت کهانت اعظم عیسی و نیز سرسپردگی کامل او به ارادهٔ خداوند بود، کندر بر مذبح بخور سوزانده می‌شد و برای تقدیم دعاها و استغاثه‌ها به حضور خداوند به کار می‌رفت. اما معنی عمیق‌تر آن اعلام تسلیم کامل به خداوند و حیات وقف شده برای انجام اراده و اجرای حاکمیت او در همه امور بود.

عطریات"، (ادویه جات) سمبل مرگ و قیام هستند. عطریات یا حنوط، در لغت به هر مادهٔ خوشبویی گفته می‌شود که بدن یا کفن میت را با آن معطر می‌کنند. هنگامی که عیسی در قبر نهاده شد، زنان به فاصله کوتاهی بازگشتند تا بدن وی را با عطریات تدهین کنند (لوقا ۲۴: ۱) «پس در روز اول هفته، هنگام سپیدهٔ صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان» (مرقس ۱: ۱۶) «پس چون سبت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده آمدند تا او را تدهین کنند» (حزقیال ۲۴: ۹، ۱۰) «بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای بر آن شهر خونریز! من نیز تودهٔ هیزم را بزرگ خواهم ساخت. هیزم زیاد بیاور

و آتش بیفروز و گوشت را مهیا ساز و ادویه‌جات در آن بریز و استخوانها سوخته بشود»

لهدا، نتیجه می‌گیریم؛ که عطریات (ادویه‌جات) از مرگ و قیام پس از آن و به صورت نمادین از فرآیند دستیابی به فرزندخواندگی و هم شکل شدن با مسیح سخن می‌گوید «ما باید نسبت به خود بمیریم و برای خدا زیست کنیم» مسیح در طی سالهای خدمتش به شاگردانش نشان داد که صلیب و تجربه کردن مرگ روزانه بر آن - نسبت به خود و نفس - تنها بهایی است که انسان می‌تواند پردازد تا لایق شاگردی خداوند باشد. کلمه شاگرد، بیانگر فردی است که شبیه استادش بوده و پیرو الگوها و رفتار وی می‌باشد، از این رو، به ما نیز که فرزندان خداوند هستیم گفته شده که باید به سوی بلوغ و کمال پیش برویم (عبرانیان ۶: ۱) «بنابراین، از کلام ابتدای مسیح در گذشته، به سوی کمال سبقت بجوییم و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا نهیم» و شخصیتی همچون مسیح در زندگی خود حاصل کنیم.

ادویه جات کاربرد دیگری نیز داشتند. آنها باعث خوشبو شدن و معطر شدن چیزهای دیگر نیز می‌شدند، به عنوان نمونه آنها را با روغن ممزوج می‌کردند و روغن‌های خوشبو و معطر می‌ساختند. اصل مرگ و قیام و تسلیم ایماندار به صلیب، رایحه خوشی در ایماندار ایجاد می‌کند که مردم

را به سوی مسیح می کشاند که سلیمان در غزل غزلها به زیبایی این موضوع را به تصویر می کشد؛ (غزل غزلها ۱: ۳) «عطرهای تو بوی خوش دارد و اسم تو مثل عطر ریخته شده می باشد. بنابراین دوشیزگان، تو را دوست می دارند» (دوم قرن ۲: ۱۴ تا ۱۶) «لیکن شکر خدا راست که ما را در مسیح، دائماً در موکب ظفر خود می برد و عطر معرفت خود را در هر جا بوسیله ما ظاهر می کند. زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می باشیم هم در ناجیان و هم در هالکان. اما اینها را عطر موت، الی موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟»

تا به این مقطع، عناصر مختلف موجود در خزانه های حجره های خداوند را که پسران قورح همراه با سایر لایویان مسئولیت نگهداری و مدیریت آنها را بر عهده داشتند بررسی کرده ایم و با کنار هم قرار دادن این امور و مطالعه و بررسی پسران قورح، خدمات و تمامی عناصر موجود در خزانه ها از اسباب خدمت گرفته تا آرد مرغوب، شراب، روغن، کندر و ادویه جات به یک نتیجه کلی می رسیم؛ «رای و اراده مطلق خداوند»

نقشه و هدف کامل و رای مطلق خداوند در عناصر موجود حجره های خانه او ارائه شده است و اینان بودند که حجره ها را پر و غنی می ساختند، بدون این عناصر حجره ها خالی بوده و فاقد مواد لازم برای برآورده کردن کامل نیازهای خانه خداوند می شدند و کار خدمت به تأخیر افتاده و عقیم می ماند.

جای شگفتی نبود که طویبا با حيله گری، الياشيب را اغوا و تحريك کرده تا حجره‌ها را از این عناصر خالی کند و در عوض اسباب و اثاثیه خود را در آنها جای دهند. یک کلیسا ممکن است از نقطه نظر و نمای بیرونی یک کلیسا، یا شبیه به آن باشد! اما، آنچه که مهم است حجره‌های خانه خداوند، انبارها و ذخائر عناصر آسمانی آن می‌باشد که هر کدام از این عناصر برای اداره کار، مطلقاً حیاتی و ضروری بودند و هیچ‌یک قابل چشم پوشی و از دیگری مهمتر نبود، بلکه تمامی آنها مکمل و به جهت شهادت (عهد) کامل خداوند ضرورت داشتند. حقایق عمیق موجود در کلام خدا نیز به همین گونه هستند؛ کلیسایی! که خزانه‌ای از چنین حقایق و مکاشفه‌ها در خود ندارد و بدون اینکه ایمانداران را به حجره‌های خانه خداوند بیاورد و ظرفیت معنوی مقدسین را توسط خدمت به خداوند و از طریق کلامش گسترش دهد و زندگی تجربی ایمانداران را با حقیقت عمیق و اساسی و مکاشفه‌های کلام خدا غنی و پربار سازد، تقصیر کار محسوب شده و تنها به عنوان یک راهنمای تور و نه یک خادم حقیقی خداوند مشغول به خدمت بوده است. ممکن است که این جملات دارای کلمانی عنیف باشد! اما، سخت و خشن بودن بهتر از این است که مقدسان را در همان مرحله

شیرخوارگی در مسیح و عاری از خزانه‌هایی که در او یافت می‌شود نگاه داشت و به ایشان آسیب زد.

پسران قورح، نگهبان این عناصر بوده و مسئولیت تداوم جمع‌آوری و جای دادن آنان را در خزانه‌خانه‌ی خداوند بر عهده داشتند، تا شهادت خداوند به صورت شفاف و روشن در میان قوم خدا و دشمنان او حفظ شود.

ت. (اول تواریخ ۹: ۳۲) «و بعضی از برادران ایشان از پسران قهاتیان، بر نان مقدمه مأمور بودند تا آن را در هر روز سبت مهیا سازند» هنگامی که کار جمع‌آوری ذخایر، یعنی؛ آرد مرغوب و روغن و سایر ترکیبات در خانه خداوند به اتمام می‌رسید، برخی از پسران قورح، مسئول تهیه ۱۲ قرص نان مخصوص بودند که هر روز صبح پخته شده و بر میز نان مقدمه در قدس قرار داده می‌شدند. ایشان می‌بایست به کاهنان کمک می‌کردند تا نان تقدیمی را بپزند و به عنوان شهادتی ماندگار از تدارک خداوند برای قومش در حضور وی قرار دهند.

نان"، نان تقدیمی نمادی از خدا به عنوان تهیه کننده و نگهدارنده قومش بود. وی قومش را با منا خوراک داده بود و نان را از آسمان برای آنها فرستاد (یوحنا: ۵۰، ۵۱) «این نانی است که از آسمان نازل شد، تا هر که از آن

بخورد نمیرد. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد، اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می‌بخشم» نان تقدیمی از نظر نمادی، نه تنها نشان دهنده تهیه و تدارک خدا برای قومش بود، بلکه به طور خاص نمایانگر مسیح به عنوان نان حیات است!! وی می‌بایست هر روز برای قومش حاضر می‌شد- حضور زنده و مداوم برای قوم در پیشگاه خداوند - عیسی مسیح تا به ابد بر دست راست پدر به عنوان نان روزانه و زنده ما نشسته است و ما را به وسیله کلام پر قدرتش نگاه می‌دارد(عبرانیان ۱: ۱۳) «و به کدام یک از فرشتگان هرگز گفت: بنشین به دست راست من تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟»

پسران قورح می‌بایست اطمینان حاصل می‌کردند که نان تقدیمی همواره در خانه خداوند موجود باشد. ما نیز با همان نگرش پسران قورح، دارای این امتیاز هستیم که حافظ شهادت و عهد عیسی مسیح باشیم که هم به عنوان خوراک روزانه و هم به عنوان نگاهدارنده ما عمل می‌کند و ما آن را در حیات و در سفره خداوند به نمایش می‌گذاریم. حقیقتاً، من قادر به توصیف و شرح عظمت و فیض ارائه داده شده توسط داوود به پسران قورح نیستم زیرا این مردان، از نسل مردی سرکش و کاملاً جسمانی بودند که باز خرید و از نو احیا شدند و بخشی از مهمترین وظایف خانه خداوند به آنها سپرده

شد. اگر این از فیض نیست! پس از چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟ در حقیقت، این امر فیضی مطلق است و از زیباترین تظاهرات آن است!! به خاطر دارید که چگونه قورح، موسی را متهم کرد به اینکه وی زیاده‌پا را از حد خود فراتر گذاشته است! و او را آماج حملات قرار داد؟ خدا یک بار با نفس و جاه‌طلبی‌های کریه آن مقابله کرده است و اکنون ظرفی مناسب از انسان و جان او ساخته و چنان اهمیتی برای آن قائل شده است که فراتر از درک و باور است.

(اول تواریخ: ۹: ۳۳، ۳۴) «و مغنیان از رؤسای خاندان آبای لایوان در حجره‌ها سکونت داشتند و از کار دیگران فارغ بودند زیرا که روز و شب در کار خود مشغول می‌بودند. اینان رؤسای خاندان آبای لایوان بر حسب انساب خود رئیس بودند و در اورشلیم سکونت داشتند»

سرانجام، پسران قورح، بر خانه خداوند خادم شده! و به این طریق آزادی خود را به دست آوردند. تنها یک آزادی مطلق در این جهان وجود دارد و آن هم خدمت کردن به خداوند است. این مردان هیچ وظایف دیگری بر عهده نداشتند، کار آنها تنها این بود که در مجاورت تخت فیض زندگی کنند و روز و شب در حجره‌های خانه خداوند، توسط خزانه‌های موجود، رشد کرده و غنی شوند و کاهن اعظم را خدمت و عهد خداوند را نگاه دارند.

فصل هشتم «نبرد پسران قورح»

ما چیزهای بیشتری، در مورد پسران قورح و خدمات آنها در خانه خداوند برای گفتن داریم. اما در اینجا ترجیح می‌دهیم به جنبه‌های دیگری از زندگی این مردان که از خاندان قورح هستند بپردازیم! این موضوع که به اندازه دیگر فعالیت‌های ایشان مهم است!! حضور و مشارکت پسران قورح در نبردهای قوم خدا علیه دشمنان خداست. این خانواده خاص که توسط داوود پادشاه از نابودی، شرمساری و طرد شدن کامل نجات پیدا کردند، نه تنها بر برخی از مهمترین مناصب خانه خداوند برگماشته شدند، بلکه ایشان، در بسیاری از موارد، درگیر جنگ‌هایی شدند که توسط قوم خدا علیه دشمنان اعمال می‌شد.

پسران قورح، نمونه‌ای زیبا از زندگی مشارکتی یک ایماندار می‌باشند. ما نه تنها توسط خون مسیح، به عنوان پادشاه و حاکم بازخردار، نجات یافته و از شرم و طردشدگی که ناشی از سرکشی روحانی ذات انسانی‌مان بود آزاد شده‌ایم، بلکه توسط مسیح از یک زندگی مشارکتی در چارچوب خانه خدا که همان بدن مسیح یعنی کلیسا است، برخوردار گشته‌ایم. در حقیقت اگر ما به جنبه‌های مشارکتی دعوت و خواندگی خود پی‌نبریم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که در حیات روحانی خود بازخرید و احیا شده‌ایم. زندگی یک

ایماندار در مرحلهٔ اول، شامل؛ پاسخی فردی به فیض خدا در مسیح می‌گردد و در مرحلهٔ دوم، شامل زندگی مشارکتی و جمعی در کلیسا (خانه خدا و بدن مسیح است) به عنوان یک عضو می‌شود، اصولی که به وضوح در پسران قورح دیده می‌شود، تمایل کامل این مردان و زنان برای عضویت در میان قوم خدا و تمایل ایشان بر این که در آن مشارکت، خواندگی، هم‌بستگی و مأموریت، عضو مفید و سازنده‌ای باشند.

پسران قورح، جنبه‌ای سه‌گانه از زندگی ایماندار را به ما نشان می‌دهند (ایمان به خدا^۱، اطاعت از مسیح و پادشاه^۲، زندگی مشارکتی، خدمت به خدا و قوم او^۳) ما به عنوان ایمانداران عهد جدید، از همان بدو تولد روحانی که وارد مرحلهٔ تبدیل و نو شدن می‌شویم، می‌بایست در زندگی خود با این واقعیت سه‌گانه، هم سو و آماده باشیم که در کنار سایر خواهران و برادران برای نگه داشتن شهادت مسیح در جهان وارد نبرد شویم که در حقیقت، این بخشی از تعهد روحانی ما به مسیح، به عنوان پادشاه است. در هر زمان و در هر کجا که این عهد توسط نیروهای دشمن در جایهای آسمانی مورد حمله و تعدی قرار بگیرند، ما باید متحد شده و حاکمیت و شایستگی خداوند را با صدای بلند و آشکارا اعلام کنیم. جنگ روحانی بخشی از زندگی یک ایماندار است و تا زمانی که دشمن! در همه جا در پی شکار، پرسه می‌زند و

قصدهش این است که قوم خدا و عهد خدا را نابود کند و از بین ببرد، قوم خدا راه چاره دیگری ندارد مگر اینکه با دشمن وارد نبرد روحانی شود (افسیان ۶: ۱۲) «زیرا ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهانداران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی» هر فرزند خدا، بنا به ضرورت و برای بقای روحانی خود، نیاز به یادگیری و نیز اعمال جنگ روحانی، علیه دشمن دارد. نکته دلاگرم کننده در این جنگ، جمعی و مشارکتی بودن ماهیت آن است. من بر اساس تمامی متون مقدس، که هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید در این مورد موجودند، متقاعد شده‌ام که نبرد روحانی، کاری فردی نیست! بلکه، تلاش و مجاهدی جمعی است. عیسی در بسیاری از موارد به شاگردانش می‌فرمود که باید به جنگهای روحانی وارد شوند، وی آنها را فرستاد تا به تمامی نواحی اسرائیل بروند و انجیل پادشاهی را موعظه کنند، بیماران را شفا داده و دیوها را اخراج کنند، البته اخراج دیوها، بیش از سایر فعالیت‌های شاگردان در جهت پیشبرد پیام ملکوت مؤثر بود زیرا در اخراج دیوها رویارویی خاص و مستقیم با شیطان و نیروهای تاریکی قرار داشت و می‌توان آن را جنگی روحانی در ملاعام و معروض دید عموم دانست.

عیسی خداوند، شاگردانش را دو به دو فرستاد (موقس ۶: ۷) «پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد» (لوقا ۱۰: ۱) «و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد» این اقدام کاملاً حساب شده، بعدها ماهیت گروهی و جمعی بودن جنگ روحانی را تایید می‌کند. عیسی به شاگردان خود وعده داده بود که هرگاه دو یا سه نفر به نام من جمع شوند من در میان آنها خواهم بود (متی ۱۸: ۲۰) «زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم» حضور در میان جمع شاگردان که حداقل دو یا سه نفر بودند، نمادی از ماهیت جمعی و مشارکتی این نبرد می‌باشد و پیروزی کلیسا را تضمین می‌کند. ما هم چنین، شاهد اعتراف پطرس در مورد مسیح به عنوان پسر خدای زنده و نیز وعده بعدی عیسی مسیح به پطرس و سایر شاگردانش مبنی بر استیلا نیافتن دروازه‌های مرگ بر ایشان (کلیسا یا جمع ایمانداران) هستیم. (متی ۱۶: ۱۸) «و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت»

مرگ و دنیای مردگان برای مدت زمان کوتاهی بر ایمانداران غلبه می‌کند، اما هرگز نمی‌تواند بر کلیسا غلبه کند! زیرا، کلیسا همیشه زنده و برقرار است

و وابسته به یک نسل خاص نیست!! ایمانداران می‌میرند و در خداوند می‌خوابند اما ایمانداران جدیدی جایگزین آنها در بدن مسیح می‌شوند، این موضوع بسیار شباهت به بدن انسان دارد، در بدن سلول‌هایی که پیر شده و می‌میرند جای خود را به سلولهای جدیدی می‌دهند، ازیراک، اگر مرگ در نهایت بدن انسان را فرا نمی‌گرفت همیشه می‌توانست زنده و جوان باقی بماند. با توجه! به همین نمونه؛ کلیسای مسیح، هرگز تسلیم نخواهد شد و علیرغم وجود مرگ، همیشه پیروز است. عیسی قبل از صعود به آسمان به عنوان بخشی از آخرین سخنان خود به شاگردانش، اظهارات زیر را بیان می‌فرماید که همه جمعی و گروهی بوده و هیچکدام فردی نیستند؛

(متی ۲۸: ۱۸ تا ۲۰) «پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. (تجهیزات لازم برای نبرد با دشمن در اختیار من است) پس رفته (امر بر مشارکتی بودن) همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما(وعده‌ای که به گروه داده شد) می‌باشم»

(مرقس ۱۶: ۱۵ ، ۱۷) «پس بدیشان گفت: در تمام عالم بروید(کار جمعی و مشارکتی) و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید..و این آیات همراه

ایمانداران(جمع) خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند(نبرد) و به زبانهای تازه حرف زنند»

(لوقا ۲: ۴۹) «و اینک من موعود پدر خود را بر شما(جمع) می فرستم پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید(جمع)»
 (اعمال رسولان ۱: ۸) «لیکن چون روح القدس بر شما(جمع) می آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود(جمع) در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان»

(اعمال رسولان ۲: ۱) «و چون روز پنطیکاست رسید به یک دل در یک جا بودند»
 بسیاری از آیه‌های دیگر در کتاب مقدس، برای تأیید این حقیقت وجود دارد، که جنگ روحانی در درجه اول و لزوماً یک تلاش و مجاهدت جمعی است و نه یک تعهد فردی. پسران قورح، این حقیقت را در زندگی خودبه طور واضح و شفاف نشان می دادند. زیرا آنها مسئولیت و خواندگی خود را نه تنها در قالب خدمت به خانه خدا، بلکه با جنگ‌هایی که در حمایت از شهادت خانه خدا علیه دشمنان به راه می انداختند به نمایش می گذاشتند، که تصویر واضح و شفاف از این جنگ‌ها و مشارکت فرزندان قورح و نقش آنها در پیروزی قوم خدا را می توان در آیه مورد اشاره مشاهده کرد(دوم تواریخ ۲۰: ۱) «و بعد از این بنی موآب و بنی عمون و با ایشان

بعضی از عمونیان، برای مقابله با یهوشافاط آمدند» این جنگ علیه اسرائیل و به طور خاص علیه پادشاه یهودا، یهوشافاط انجام شد که یکی از بهترین پادشاهان یهودا بود. یهوشافاط، پادشاهی خدا ترس بود که مانند پدرش آسا که مطیع خداوند بود، او را پیروی می کرد، وی با ارتشی مهاجم و خائن مواجه است که به سرزمین حمله کرده و خواهان نابودی قوم خدا و عهد اوست (دوم تواریخ ۲۰: ۳) «پس یهوشافاط بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسألت نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند (اقدام دسته جمعی) تا خداوند را طلب نمایند» پاسخی که به حمله دشمن داده شد بسیار سریع بود و در قالب جمع و بطور مشارکتی انجام شد. مردم یهودا که در دعا و روزه به سر می بردند به دستور پادشاه گرد هم جمع شده و منتظر رسیدن هدایتی از جانب خداوند بودند. در حین این دوره سکوت و دعا در حضور خداوند، پادشاه دعای زیبا را ایراد نمود (دوم تواریخ ۲۰: ۵ تا ۱۳) بعد از دعای یهوشافاط پادشاه، روح خدا بر یکی از کاهنین قرار گرفته و شروع به نبوت نمود (دوم تواریخ ۲۰: ۱۵ تا ۱۷) «و او گفت: ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! و ای یهوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین می گوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خدا است. فردا به نزد ایشان فرود آید. اینک ایشان به فراز صیص بر خواهند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان یروئیل خواهید یافت. در این وقت بر

شما نخواهد بود که جنگ نمایید بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود»

سخنان زیبا و تسلی بخشی از تخت فیض، توسط نبی بیان شد. خداوند به قوم خود آموزش می داد که چگونه جنگ روحانی واقعی را انجام دهند این جنگ، جنگی نبود که بتوان با ابتکار و اختراع انسان به راه انداخت، بلکه جنگی بود که باید با سکوت و نیز با اعلام جسورانه و دلیرانه حضور خداوند به دشمن، آن را اعمال کرد. روزی از دختر جوانی پرسیدند: «اگر روزی شیطان درب خانه اش را بزند چه خواهد کرد؟» و او بدون لحظه ای تردید، بلادرنگ پاسخ داد: «آن وقت عیسی را برای باز کردن درب خواهم فرستاد». کاملاً درست است و خداوند هم در کلامش همین را به قومش یادآوری می کند؛ که «جنگ» از آن اوست". دشمن بیشتر خواهان، نابود کردن خدا و شهادتش بود تا قوم او!! و خدا، این را می دانست که پیروزی دشمن بر یهودا، به منزله شکستی به جهت او نیز خواهد بود. خدا همواره نبردها را شخصاً طرح ریزی و در استراتژی خود وارد عمل می شود و هرگز فرماندهی جنگ را به ما واگذار نمی کند، زیرا او در پیشدانش از تمامی حوزه ها و اهداف دشمن مطلع است و تمامی افراد و نیروهای خود را نیز با نام و قابلیت هایشان می شناسد! به همین سبب لجستیک افراد و محل

قرارگیری ادوات را نیز شخصاً فرماندهی می‌کند و فقط از ما می‌خواهد که بایستیم و کار عظیم او را در به دست آوردن پیروزی‌هایش در نبرد شاهد باشیم. در این مقطع نیز خدا، قومش را آماده می‌کند تا شاهد پیروزی وی برای نامش و قومش باشند. من قصد ندارم چگونگی و جزئیات پیروزی بدست آمده در این جنگ و درسهای زیبایی که می‌توان از آن آموخت را تشریح کنم و قصد دارم که بیشتر بر نقش پسران قورح در این نبرد متمرکز باشیم؛

یهوشافاط، کلام خدا را اطاعت کرد و بلافاصله وارد عمل شد. (دوم تواریخ ۲۰: ۱۸ ، ۱۹) «پس یهوشافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتادند و خداوند را سجده نمودند. و لاویان از بنی قهاتیان و از بنی قورحیان برخاسته، یهوه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح خواندند»

چقدر جالب است! به محض اینکه کلام خدا عنوان شد و مردم تمامی دستورات آن را پذیرفتند، اقدام بعدی لاویان، خصوصاً پسران قورح، پرستش و ستایش خداوند بود، البته که خدا نیز چنین می‌خواست "، پسران قورح و سایر لاویان به درستی درک کرده بودند که می‌بایست نام خداوند را در برابر دشمنانشان برافرازند و نیکویی و رحمتش را اعلام کنند و این کار را از طریق سروده‌ها و شکرگزاری‌هایشان انجام دهند. این، تمامی

کاری بود که در آن شرایط می‌توانستند انجام دهند، البته که خواست خداوند نیز چنین بود که؛ او را ستایش و پرستش کنند.

یکی دیگر از موضوعات قابل توجه در این بخش از کلام خدا، استفاده آگاهانه از عبارت پسران^{۲۲} برای توصیف گروه‌های مخالف است. مانند پسران موآبی و پسران عمونی در مقابل پسران قُهات و پسران قورح. «پسران در مقابل پسران» پسران موآبی و پسران عمونی نمایانگر پسران شریر بودند و پسران قُهات و پسران قورح نماینده پسران خدا بودند. حیات و نور خدا با مرگ و تاریکی در نبرد بود. چه کسی نمایانگر حیات و نور خدا بود؟ پسران قورح، آنها از جانب قوم خدا در برابر دشمن ایستادند و به مجرای تبدیل شدند که هدف و نقشه و تفکر خداوند را در این موقعیت بیان می‌کردند، برخورداری از چنین جایگاه حساس، در نبرد علیه دشمنان خدا، افتخاری بزرگ برای پسران قورح بود. شگفت‌انگیز اینکه؛ در میان تمامی جماعت اسرائیل، سربازان، کاهنان و لاویان، تنها اسامی پسران قورح^{۲۳} ذکر شده است، از این رو ایشان، ابزار اصلی به جهت شکست دشمنان قوم خدا بودند، آنها این کار را از طریق مشارکت، در اجرای امری که خداوند فرمان آن را صادر کرد، انجام دادند و بامدادان برخاسته (دوم تواریخ ۲۰: ۲۰ تا ۲۲) «به بیابان تقوع بیرون رفتند و چون بیرون می‌رفتند، یهوشافاط بايستاد و

گفت: مرا بشنوید ای یهودا و سکنه اورشلیم! بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد و به انبیای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد. و بعد از مشورت کردن با قوم، بعضی را معین کرد تا پیش روی مسلحان رفته برای خداوند بسرایند و زینت قدوسیت را تسبیح خوانند و گویند: خداوند را حمد گوئید زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. و چون ایشان به سرآیدن و حمد گفتن شروع نمودند خداوند به ضد بنی عمون و موآب و سکنه جبل سعیر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کمین گذاشت و ایشان منکسر شدند»

آنچه توجه مرا، در این قسمت از داستان به خود جلب کرد، اقدامی بود که پادشاه بلافاصله قبل از مواجه شدن با دشمن انجام داد. آن چنان این کار برای من عظیم و با ارزش بود که وقتی که آن را خواندم و درمورد آن تعمق و تفکر کردم اشکهایم به معنی واقعی کلمه بر روی گونه هایم سرازیر شدند. من در مورد مشورتی که یهوشافاط پادشاه با قوم داشت صحبت می کنم.

پادشاه می دانست که طبق دستور خداوند نیاز نیست هیچ سربازی وارد نبرد شود و هیچ نیرو و تلاش انسانی هم در آن دخیل نخواهند بود زیرا، خداوند برای قوم پیروزی حاصل می کرد! با این حال، خدا در قلب پادشاه نهاد تا با مردم مشورت کرده و نظر آنها را در مورد واکنش مناسب در قبال عمل عظیم و پر از رحمت و فیض خداوند پیرسد. هنگامی که خدا دشمنانشان را شکست می داد چه عکس العملی می بایست از خود نشان می دادند؟ آیا

می‌بایست بدون هیچ اقدامی تنها نظاره‌گر باشند؟ یا اینکه می‌بایست در قبال پراکنده شدن دشمنانشان توسط دست زور‌آور و پر قدرت خداوند، واکنشی از خود نشان دهند؟ آنها تصمیم گرفتند تنها در سکوت نظاره‌گر نباشند بلکه سرود بخوانند و نیکویی و رحمت خداوند را در قالب سروده‌هایی که از پیش مهیا شده بودند و هم سروده‌ها و پرستش‌هایی که همان لحظه نواخته می‌شدند، اعلام کنند. این تصمیم بسیار حکیمانه و به موقع بود. این اصل باید توسط تمامی قوم خداوند در سراسر جهان پذیرفته شود، هنگامی که دشمن به ما حمله می‌کند، از آنجایی که کلام خدا را به عنوان نور و هادی در اختیار خود داریم، باید بایستیم و بگذاریم خداوند ما را به پیروزی برساند و همزمان با سروده‌های پرستشی در ستایش و در وصف نیکویی و رحمت خداوندمان بسراییم. آن دسته از کلیساها و ایماندارانی که این اصل را می‌آموزند و آن را در عمل وارد می‌کنند،(به مانند قوم یهودا) شاهد چیزهای بسیار عظیمی از طرف خداوند خواهند بود و هرگز تردید نخواهند کرد که نبرد حقیقتاً متعلق به خداوند است. اما نکته جالب‌تر و دلگرم‌کننده‌تر از این وقایع، پاسخی بود که مردم به مشورت پادشاه دادند؟! می‌توانید حدس بزنید که همه آنها یک دل، چه کسانی را معرفی کردند تا رهبر سرایندگان و پرستندگان باشند؟ پسران قورح".

بار دیگر، مردانی که هنوز به قورحیان معروف هستند و داغ ننگ تعلق داشتن به آن مرد شریر و خائن یعنی قورح را حمل می‌کنند، در این شرایط، سر برآورده و در دل مردم جای می‌گیرند و مورد تأیید قوم خدا برای رهبری آنها در این شرایط بحرانی می‌شوند. چرا پسران قورح؟ دلایل زیادی وجود دارد که می‌توان به آنها اشاره کرد. اما من به نیکویی که داوود در حق این خانواده کرد و ایشان را از خاکسترهای شرمساری و طردشدگی بلند کرد، به عنوان دلیل اصلی اشاره می‌کنم. این خانواده در طی صدها سال ثابت کرده بودند که قابل اعتماد هستند. آنها در زمان داوود با سرود خواندن هیمان شروع کردند و در طی سالهای پادشاهی یهودا با وفاداری، شبانه روز در صحن‌های خانه خداوند می‌ایستادند و بدون وقفه با سروده‌ها، خداوند خود را پرستش و ستایش می‌کردند. آنها توانایی خود را برای ارائه آنچه که از آنها خواسته شده بود در این لحظه بسیار مهم که همه بقای ملت در معرض خطر بود، ثابت کردند و برای مقابله با دشمن، رهبری و هدایت قوم خدا، به درون نغمه‌های پیروزی، از همه افراد آماده‌تر و تواناتر بودند. آنها نیاز نداشتند که به استودیوهای خود بازگردند و شبانه روز عرق ریزان و به مدت طولانی کار کنند تا سروده‌ها و آهنگ‌های خود را در تقریض مسائل آماده و اجرا کنند بلکه ایشان در این ارتباط ید طولی

داشتند، آنقدر سرود خوانده و مزامیر را از بر داشتند که هر لحظه با دیدن مخایل، فوراً می‌توانستند صدای خود را بلند کرده و شروع به خواندن برای خداوند کنند.

آمادگی"، کلید موفقیت پسران قورح، به جهت تحقق بخشیدن به این مسئولیت حساس در بحرانی‌ترین لحظه زندگیشان بود. ایشان، آماده بودند! خدا هم آماده بود! اما دشمن آماده نبود! بنابراین آنها سروده‌های خود را در تکرار، صدای بلند و طولانی خواندند و خداوند پیروزی حاصل کرد! خدا و پسران قورح، با هم یک مشارکت عالی تشکیل دادند که منجر به شکست دشمن و احیای قوم خدا در بین ملت‌ها و نیز حمایت از عهد خداوند از طریق قوم و در میان ایشان شد. آنها چه می‌خواندند؟ «خداوند را سپاس گوید، زیرا نیکویی و رحمتش تا ابدالابد است» چه کسی برای اینکار از پسران قورح بهتر و تواناتر بود؟ آنها تنها یک سرود زیبا و جذاب نمی‌خواندند! بلکه در واقع تجربه و تاریخ خانوادگی خود را در قالب کلمات و ملودی بازگو می‌کردند. آنها می‌دانستند که معنی این نیکویی و رحمت ابدی خداوند چیست! و خوب به خاطر داشتند که جدّ بزرگشان قورح، به واسطهٔ سرکشی‌اش مورد داوری خداوند قرار گرفت و نابود شد،

اما فرزندان قورح نمردند زیرا خداوند در فیض و رحمتش آنها را در امان نگاه داشته بود.

در پس همه این وقایع، هدفی بزرگتر و باشکوه‌تر قرار داشت. به نحوی که پسران قورح روز بعد از داوری که بر سر خاک پدرشان ایستاده و در فقدان پدر شیون و زاری می‌کردند هرگز نمی‌توانستند آن را تصور کنند. و رانبر، ایشان می‌دانستند که خداوند آنها را دوست داشته هدفی برای آنها دارد و گر نه آنها را زنده نمی‌گذاشت، در تحقق؛ پس از اینکه این خانواده چند صد سال در گمنامی زندگی کرده بودند خداوند آنها را بلند کرد و وظیفه‌های مهم و عظیمی را در صحنهای خانه خداوند به آنها بخشید. آنها این کار را تحت نظارت و رهبری پادشاه محبوبشان یعنی داوود انجام می‌دادند. آنها در کنار داوود فیض و رحمت را چشیده بودند زیرا هنگامی که سروده‌های شکرگزاری را می‌سراییدند مفهوم آن را درک می‌کردند. آن لحظه برای آنها بزرگ‌ترین لحظه زندگی شان بود. آنها برای فرا رسیدن آن لحظه خیلی منتظر مانده بودند و اکنون آن زمان فرا رسیده بود. پسران قورح نه تنها از دیدگاه خداوند و خادمش یعنی داوود پادشاه باز خرید شده بودند بلکه قرار بود در برابر همه عموم و در برابر دشمنان قوم خدا یعنی شیطان نیز باز خرید شوند. آنچه که شیطان از طریق پدرشان قورح

انجام داده بود، پسران قورح يك بار برای همیشه، با اقدامی آشکار، علنی و ایستادن برای خدا، پادشاه برگزیده و قومش، و اعلام حاکمیت مطلق او به جهت اداره امور، تدابیر شیطان را نفی کردند. آن لحظه، لحظه نجات و بازخرید نهایی پسران قورح بود. بنابراین با صدای بلند و با تمامی دل برای خداوند سرود می خواندند. همه تار و پود وجودشان از شکرگزاری و ستایش کسی که به آنها فیض و رحمت نثار کرده بود محشون گردید. «ایشان بر اساس تجربه زندگی خود در دیدن دست رهاننده خدا واقعا سپاسگزار بودند»

ما تنها زمانی که چنین سفر ایمانی را پشت سر گذاشته باشیم، می توانیم حقیقتا شاکر باشیم و چنین سرودی را بسراییم. سفری که با بحران شروع می شود و با سرود به پایان می رسد، در این مقطع است که تجربه و دل نمودگی های خداوند را به یاد آورده و در وصف آنها زبان را به سراییدن می گشاییم. به یقین این دل نگاره در نغمه سرایی، دشمن را هدف قرار داده و آن را از زندگی و حیات قوم خدا دور می سازد، تنها زمانی که فیض شکفت انگیز و عظیم خدا را تجربه کرده باشیم می توانیم این کار را انجام دهیم. پسران قورح چنین تجربه و معرفتی از خدا و عشق عظیم او نسبت به خودشان داشتند!! پدرشان قورح، با گناه و شورشی که مرتکب شد، اعتبار و

حرمت آنها را در برابر خدا و قوم خدا از بین برد، اما به دلیل فیض و رحمتی که توسط داوود و پسرانش یعنی پادشاهان یهودا نثار این پسران شده بود، آنها قادر شدند تا از خاکستر بیرون بیایند و با صدای بلند و با دلیری او را با سروده‌ها پرستش و ستایش کنند. به همین ترتیب، امروز ما نیز شاهد هستیم که این واقعیت در زندگی‌های ما، بطرز قدرتمندی عمل می‌کند و ما به عنوان فرزندان آدم که از ذات آدم نیز برخوردار هستیم و بواسطه ذات خود، همیشه با خدا و در برابر رای و اراده او مخالفت می‌ورزیم، از طریق فیض و رحمت نجات دهنده خود یعنی عیسی مسیح به خدای پدر نزدیک می‌شویم. بنابراین می‌توانیم با دشمنان رو به رو شویم و بدون نیاز به مبارزه بایستیم و با قلبی شکرگزار و دهانی پر از حمد و ستایش، نجات خداوند را در زندگی خود ببینیم. آن روح سرکش که خود را در قورح نمایان ساخت در هم شکست و از بین رفت و جای خود را در پسران قورح، به طبیعتی نو و ذاتی مطیع داد. به همین منوال ما نیز با تسلیم کردن جسم و نفس خود به صلیب عیسی مسیح، از چنین سرنوشتی برخوردار شده و به ابزاری مفید و قابل استفاده در دستان خداوند برای غلبه بر دشمن تبدیل می‌شویم. این سرود بسیار ارزشمند و معنی‌دار است و می‌توان صفحات بسیاری را در مورد آن به رشته تحریر درآورد. اما همین قدر کفایت می‌کند که بگوییم؛

این سرود توسط افرادی واجد شرایط سراییده شد، زیرا این سرود در ماقبل از طراحی شدن توسط این افراد، خود حیات آنها بود.

ما باید قبل از اینکه پیام آور باشیم، خود آن پیام باشیم. جهان امروز نیاز به کثرت پیام آور ندارد، بلکه پیام‌هایی می‌خواهد! که در قالب هیکل‌های انسانی عرضه شوند. پیام‌هایی که جهان را نه با الاهیاتی دقیق و موشکافانه تحت تاثیر قرار دهند، بلکه با سروده‌ها و عباراتی که مستقیماً از تخت فیض آمده‌اند و به این وسیله گناهکاران را دل شکسته و مقدسینی را تربیت سازند تا نجات خدا را در میان این نسل کج و منحرف شاهد باشند. پسران قورح، نه تنها لایوان معمولی بودند که در خانه خداوند خدمت می‌کردند، بلکه بیانشان، الهام بخش، نبوتی و کوبنده بود. کلام خدا می‌فرماید: بلافاصله بعد از اینکه آنها شروع به سرائیدن کردند، خداوند دشمنان را غافلگیر کرد و آنها شروع به کشتن یکدیگر کردند و بدین وسیله، خداوند در میان قومش پیروز شد! درحقیقت، بنی‌قهاث و پسران قورح از طرف خداوند به ابزار مجازات عمونیان و موآبیان که سترگ‌های شیطان علیه قوم خدا بودند تبدیل شدند. خدا و بنی قورح با هم ایستادند، ایشان در حالی که خداوند می‌جنگید، سرود خواندند و در حالی که خداوند به دشمن حمله می‌کرد ستایش می‌کردند و جملگی آنها در نبرد پیروز شدند.

فصل نهم «پرستش بنی قورح»

تا به این مقطع؛ برخاستن پسران قورح در زمان پادشاهی داوود، بعد از شکست و سقوط جد بزرگشان را پشت سر گذاشتیم و در پس آن دیدیم که چگونه در صحنهای خانه خداوند وظایف مهم و حیاتی به آنها داده شد و در نهایت چگونه در زمان نبرد علیه دشمنان خداوند به ستایش و پرستش خداوند پرداختند و به این ترتیب به نمایندگی از قوم خداوند، در نبرد به پیروزی رسیدند. همانطور که به خاطر دارید هنگامی که داوود به پادشاهی قوم اسرائیل رسید بعضی از پسران قورح را مقرر کرد تا تحت رهبری هیمان سراینده، خدمت سروده‌ها(پرستش) در خانه خداوند را عهده دار باشند. این منصب، «پرستش» در خانه خداوند به مدت ۲۴ ساعت [شبانه‌روز] برقرار بود و به عنوان یک نوآوری جدید به خیمه(بعدها به معبد) ارائه داده شد. خداوند از داوود و تلاش‌های وی راضی بود، چرا که او کاری کرد که سیستم قربانی معبد از دیدگاه انسانی معقول‌تر و ملموس‌تر باشد، هدف داوود این بود که مردم نه تنها قربانی‌ها و هدایای خود را تقدیم کنند بلکه خود را نیز از طریق کلمات دهانشان، مانند یک هدیه خوشبو به خداوند تقدیم کنند. شاید داوود در اعماق ضمیر خود می‌توانست روزی را ببیند که بشر چه یهودی و چه امتهای به سوی خداوند می‌آیند و او را در روح و

راستی پرستش می‌کنند و در عوضِ اجرای روش‌های سطحی و مصنوعی برای نشان دادن هدف و اراده خداوند در امور مربوط به بازخرید و احیای بشر، اموری به انجام خواهد رسید که واقعی و برخاسته از اعماق جان باشد. عیسی که از نظر جسمانی، پسر داوود محسوب می‌شود، او واقعیت پرستش حقیقی و لزوم اجرای آن را در روح و راستی در انجیل یوحنا باب ۴ به زن سامری اعلام کرد.

داستان پسران قورح، وضعیت ما را به زیبایی در ملاقات با مسیح پادشاه به تصویر می‌کشد. همانطور که داوود این مردان را که شرمسار از حمل تقصیر و سرکشی پدر بودند، بازخرید کرد ما نیز شرم و تقصیر پدر قانونی خود یعنی آدم را حمل کرده‌ایم. همانطور که داوود از طریق بازگرداندن حرمت و عزت و مسئولیت بر حق به آنان، این مردان را بازخرید کرد، در تحقق؛ مسیح نیز ما را بازخرید کرده و ما را به جایگاه حرمت و عزت بازگرداند و ما را خوانده است تا بخشی از خانه خدا و عضوی از بدن، یعنی کلیسای او باشیم. این مردان به نوبه خود، حیاتشان را وقف بسیاری از امور خانه خداوند و قوم او کردند که خود ادله‌ای بر این بود، که آنها نه تنها بخشیده و بازخرید شده بودند، بلکه بخش جدایی ناپذیری از قوم خداوند بودند و هدف و مرکز توجه آنها، بهبود امور قوم خدا در پیشگاه وی بود. ما نیز به

عنوان فرزندان آدم به خواندگی خود که همانا خدمت به مسیح و پدر او در خانه خداوند است، بازگشته‌ایم و این! بازخرید و احیا شدن را در قالب خدمت به قوم خدا نشان می‌دهیم. از ماجرای پسران قورح می‌توان، درس‌های بسیاری را آموخت اما در این قسمت تنها بر برخی از آنها که با موضوع این کتاب، مرتبط است تاکید می‌کنیم؛

نکته‌اول: تمامی ماجراهای پسران قورح که در متون مقدس ثبت شده است از تجارب شخصی آنها که به مدت طولانی در طی نسل‌های متمادی با آنها روبه‌رو شده بودند اقتباس شده است لذا، هیچ‌یک از وقایع زندگی این مردان تئوری، داستان سرایی و نظری نیست و تمامی آنچه که در مورد زندگی این افراد می‌خوانیم واقعاً اتفاق افتاده‌اند و آنها شاهد همه آن وقایع بوده و تمامی آن حوادث را تجربه کرده بودند.

نظریه‌ها،" در شرایطی که زندگی ما را تحت تاثیر خودشان، قرار ندهند عالی هستند. اما هنگامی که یک واقعیت"، زندگی ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد آن زمان، مسائلی در تجربه " آشکار خواهند شد که هرگز با تئوری " قابل مقایسه نیستند. تئوری جنبه علمی ندارد و عاری از ثمره و زایش، اما تجارب واقعی، برخاسته از لحظه‌های بحرانی بوده و همیشه در عمق جان فرد وارد می‌شوند. شاید کسی بتواند در مورد حکایت قورحیان،

و اینکه سرکشی پدرانشان باعث به گناه کشیدن ذات قوم گردید به دادخواهی از ایشان برخاسته و نجوا کند، اما هرگز نمی‌تواند آن احساس تأثیم، شرمساری و تحقیری را که بعد از آن یعنی بعد از سرکشی می‌آید و فرزندان را در دام خود می‌کشد، درک کند! مگر اینکه خود، چنین واقعیتی را تجربه کرده باشد.

پسران قورح شرمساری را از لحاظ تئوری نمی‌شناختند بلکه واقعیت تلخ آن را تجربه کرده و با تمام وجود آن را حس کرده بودند، ایشان، طعم تلخ و سوزاننده آن را چشیده و تضریب، سرکشی و عواقب را بهتر از هر کسی دیگری در اسرائیل می‌دانستند.

نکته دوم: گوناگونی تجربیات که اغلب نیز دشواری را به همراه داشتند، باعث بنای فرزندان قورح در تمامی جنبه‌های مختلف زندگی‌شان در میان قوم خدا شد. ایشان از آن تجربیات درس‌هایی ارزشمند را در زمینه کار، نبرد و پرستش خداوند آموختند، و با استفاده از آن تجربیات در یاری رساندن و بیداری قوم خدا از هیچ کوششی در راستای برقراری صلح و آرامش دریغ نکردند. بنی قورح، به کرات تجربیات و مکاشفات خود را به قوم خدا، یادآوری می‌کردند تا آنها را در تشویش به پیش برده و دلگرم سازند، که با بازنگری زندگی‌هایشان که آموزه‌ای از فیض حقیقی خداوند

بود با خداوند شجاعان گام بردارند. هر یک از تجارب فرزندان قورح، سکویی بود که آنها و هم‌کیشان‌شان (قوم خدا) را به سوی معرفت عمیق‌تر و صمیمانه‌تر از خداوند سوق می‌داد. تجربیات ایمانداران باید در جهت رسیدن به چنین اهدافی باشد، در غیر این صورت کاملاً بی‌فایده و حتی بی‌رحمانه خواهند بود.

خداوند اجازه می‌دهد تا تجربیات، مانند غذای روزانه وارد زندگی ما بشوند تا ما را آموزش داده و آماده کند که او را آنچنان که هست بشناسیم و در سفری که در پیش روی ما نهاده است در طریق مدارج اراده‌اش، با او سلوک کنیم. اگر این تجربیات نباشند، رشد و صمیمیت واقعی با خدا نیز وجود نخواهد داشت، البته، نیازی نیست که همه این تجربیات منفی باشند! همانطور که در زندگی پسران قورح نیز می‌بینیم، برخی از آنها بسیار تلخ و منفی و برخی نیز بسیار بناکننده و مثبت بودند. وقتی شرمساری ناشی از بدنامی پدرشان را مانند باری به دوش می‌کشیدند، درس فیض و توکل به خداوند را آموختند و او را به عنوان مایه فخر و تسلی دهنده خود شناختند و در هنگام ایستادن در صحن‌های خداوند و پرستش و ستایش او، درس تقدیس و شادی ناشی از پیروزی را آموختند ایشان در زمان، نشستن بر حجره‌های خداوند شاهد پر شدن و برآورده شدن نیازهایشان بودند و

آموختند که باید در خداوند آرامی یافته و برای برآورده شدن مایحتاجشان به او اعتماد کنند، ایشان با تمسک بر یافته‌هایشان در زمان یورش به سمت خطوط دشمن به پا خاستند و با صدای بلند اعلام کردند؛ «خداوند را سپاس گوید زیرا رحمتش تا ابدالابد است» و در پسای آن آموختند که تنها خداوند قادر است که از قوم خود حفاظت کند و دریافتند که چه قدرتی در سپاس و ستایش است.

نکته سوم: تجربیات بنی قورح، تنها مختص به خود آنها نبود، بلکه به سیاقه‌ای مبسوط به جهت قوم خدا نیز برقرار گردید. این گفته، در تحقق اینگونه بیان می‌گردد؛ هر تجربه‌ای که فرزند خدا از آن برخوردار می‌شود، نه تنها یک اثر آنی بر زندگی شخص او دارد! بلکه، بر زندگی مابقی اعضای بدن مسیح نیز تأثیرگذار خواهد بود. بنابراین هر چیزی که هر عضو بدن مسیح تجربه می‌کند، نه تنها باعث رشد و تربیت خود آن فرد می‌شود بلکه به یک تجربه گرانبها تبدیل می‌شود که تمام بدن در مزایا و کاربردهای آن سهیم خواهند بود «در حقیقت تمامی رمز و راز کلیسا و بدن مسیح، در این واقعیت نهفته است» این یکی از مشخصاتی است که کلیسا را از همه نهادها و سازمانهای زمینی دیگر مجزا می‌سازد، هیچ نهاد و جامعه دیگری وجود ندارد که چنین واقعیتی در آن بوده و این چنین ژرف و عمیق تار و پود آن را فرا گرفته

باشد. فقط کلیسا است که از چنین ارتباطی روحانی و الهی در ابعاد و جایهای آسمانی برخوردار است، این ارتباط، اعضای آن را به گونه‌ای به هم متصل می‌کند که تمام تجربیات آنها در قلمرو روحانی به اشتراک گذاشته شده و بنابراین تجربه یک فرد بر کل کلیسا تاثیر می‌گذارد. پولس در موارد متعدد این حقیقت را تکرار کرده و به کلیساها هشدار می‌داد که غفلت از چنین تاثیراتی می‌تواند فاجعه‌آمیز باشد!! او در اولین نامه خود به قرنتیان چندین مسئله مرتبط با این حقیقت را مورد خطاب قرار داده و به ایمانداران در قرنتس یاد آور شد که رفتار و منش ایشان است که بر یکپارچگی و سلامت بدن [کلیسا] تأثیر می‌گذارد. نامه او را مطالعه کنید تا مشکلات عظیم و عدیده‌ای را ببینید که چگونه بارها و بارها به بدن آسیب زده بودند. مسائلی مانند نفاق، زنا، فساد اخلاقی، شکایت علیه برادران در محکمه، نقش زنان در کلیسا، هدایای روحانی و بسیاری از مشکلات دیگر که سلامت و استواری بدن را تهدید می‌کردند. پس از درک این نکات در این فصل به موضوع اصلی رسیدگی می‌کنیم

هیمان و پسران قورح، مسئول اجرای سروده‌ها درخیمه خداوند، همراه با آساف و دیگر خوانندگان که توسط داوود پادشاه تعیین شده بودند، شروع به نواختن و اجرای سروده‌هایی کردند که برای پرستش و ستایش خداوند

در خانه‌اش، بکار می‌رفت «ایشان در زمان ارائه سروده‌های خود بر تجربیات و یافته‌هایشان متمرکز بودند» در نتیجه؛ شروع به خواندن سروده‌هایی کردند که بازتابی از تجربیات متعدد و متنوع آنها در زندگی و با خداوند بود. ایشان، تمام آن روزها و مواجهه با خدا و قومش را به یاد می‌آوردند و با الهام الهی به رهبری روح خداوند، این تجربیات را در قالب شعر و سرود تدوین کردند که ما، آنها را مزامیر و ایشان، سرود و آهنگ می‌نامیدند. اجرای سروده‌ها و ساختن آهنگ‌های متنوعی که شناخته شده و متناسب با فرهنگ قوم خداوند در آن زمان بودند، به آنها سپرده شد و آنها نیز سرود خواندند و از طریق این سروده‌ها خدای خود را ستایش کردند.

«با مطالعه سروده‌هایی که بنی‌قورح برای ستایش و پرستش خدای خود، تألیف و به نگارش درآوردند، می‌توان نکات جالب و ارزشمندی را مشاهده کرد که در این قسمت به تشریح نکاتی چند از آنها خواهیم پرداخت؛

نکته‌اول: «سروده‌های پسران قورح مجموعه و بازتاب تجربیات متعدد و متنوعی بودند که در طول عمرشان با آنها مواجه شده بودند» این تجربیات برای پسران قورح، گاهی طاقت فرسا و گاهی هم تسلی بخش جلوه می‌کردند، اما برای روح‌القدس با ارزشتر و گرانباتر بودند، این حقیقتی زیباست که ما باید در شناخت و کسب آن قدم برداریم. هر یک از تجربه‌های ما برای روح‌القدس

با ارزش است و هیچ کدام از دید و نگاه ژرف او پنهان نخواهد بود! هر تجربه و هر مواجهه‌ای که ما با خدا و با زندگی داریم، چه خوب و چه بد، همه و همه ثبت شده و برای ما یادآوری می‌شوند. زیرا که روح‌القدس در آن مقاطع همیشه کنار ما بوده و خواهد بود. در زندگی ایمانی هرآنچه که پشت سر گذاشته‌ایم تجربه‌ای است به جهت آنچه که در پیش رو داریم و آنچه که در پیش روداریم بر اساس پیشدانی خداوند، برای کسب تجارب بالاتر از مقاطع، ماقبل برنامه‌ریزی خواهند شد، البته، این گفته فقط در زمان تسلیم کامل به خواست و اراده او صادق خواهد بود. روح‌القدس اجازه نمی‌دهد که تجربیات به هدر رفته و در زندگی ایمانداران به صورت فردی و در بدن (کلیسا) مورد استفاده مفید واقع نشوند. داوود در یکی از مزامیر خود این حقیقت را در چارچوبی استعاره‌ای به زیبایی بیان می‌کند (مزمور ۵۶: ۸) «تو آوارگی‌های مرا تقریر کرده‌ای. اشکهایم را در مشک خود بگذار. آیا این در دفتر تو نیست؟» و در مزموری دیگر مجدداً این حقیقت را به گونه‌ای دیگر تکرار می‌کند (مزمور ۱۳۹: ۳) «راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای و همه طریق‌های مرا دانسته‌ای»

تجربیات زندگی یک ایماندار نه تنها در فکر و ذهن آن ایماندار، ثبت می‌شوند بلکه در ذهن روح‌القدس نیز می‌مانند و او از این تجربیات برای رشد و بلوغ زندگی ایماندار و کلیسا استفاده می‌کند.

نکته دوم: «تجارب زندگی می‌بایست به سروده‌های ما تبدیل شوند» زمانی که تجربیاتمان را از اقداح تلخ به جام‌های شیرین و پر جلال سپاس و شکرگزاری تبدیل می‌کنیم از برکت آنها بزرگترین و خوشگوارترین نیکویی‌ها حاصل می‌گردد(البته گاهی تجارب شیرین نیز در آن میان وجود دارد)

مزمور ۱۱۶، با یادآوری تمام مشکلات و تجربیات تلخ نویسنده که در زندگی با آنها مواجه بوده است، آغاز می‌شود.

به توصیف‌های وی از این تجربیات نگاه کنید: (۱ تا ۱۲) «خداوند را محبت می‌نمایم زیرا که آواز من و تضرع مرا شنیده است. زیرا که گوش خود را به من فرا داشته است، پس مدت حیات خود او را خواهم خواند. ریسمانهای موت مرا احاطه کرد و تنگی‌های هاویه مرا دریافت، تنگی و غم پیدا کردم. آنگاه نام خداوند را خواندم، آه ای خداوند جان مرا رهایی ده! خداوند رؤوف و عادل است و خدای ما رحیم است. خداوند ساده‌دلان را محافظت می‌کند. ذلیل بودم مرا نجات داد ای جان من به آرامی خود برگرد زیرا خداوند به تو احسان نموده است زیرا که جان مرا از موت خلاصی دادی و چشمانم را از اشک و پایهایم را از لغزیدن. به حضور خداوند سالک خواهم بود، در زمین زندگان. ایمان آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم. در پریشانی خود گفتم که جمیع آدمیان دروغگویند. خداوند را چه ادا کنم، برای همهٔ احسانهایی که به من نموده است؟!» و با این حال، در تمام این موارد، نویسنده این حقیقت زیبا را اعلام

و اعتراف می‌کند که خداوند با او بود و در زمان مناسب او را از همه شرایط نجات داد. و در آیه ۱۲ پرسش مهمی را مطرح می‌کند: «خداوند را چه ادا کنم، برای همه احسانهایی که به من نموده است؟» و در پاسخ (۱۳ تا ۱۹) «پیاله نجات را خواهیم گرفت و نام خداوند را خواهیم خواند. نذرهای خود را به خداوند ادا خواهیم کرد، به حضور تمامی قوم او. موت مقدسان خداوند در نظر وی گرانبها است. آه ای خداوند، من بنده تو هستم! بنده تو و پسر کنیز تو هستیم. بندهای مرا گشوده‌ای! قربانی‌های تشکر نزد تو خواهیم گذرانید و نام خداوند را خواهیم خواند. نذرهای خود را به خداوند ادا خواهیم کرد، به حضور تمامی قوم وی، در صحنهای خانه خداوند، در اندرون تو ای اورشلیم» هلولویاه»

خداوند از ما می‌خواهد که تجربیات گذشته خود را برگرفته و آنها را در قالب سروده‌های ستایش و شکرگزاری و به مانند یک قربانی [رایحه] خوشبو به او تقدیم کنیم. هنگامی جام‌های تلخ تجربیات را در زندگی خود، بلند می‌کنیم و آنها را در قالب سروده‌های شکرگزاری و سپاس به خداوند تقدیم می‌کنیم، تبدیل به جامهای شیرین نجات می‌شوند. اگر مانند پسران قورح، تجارب خود را به سروده‌ها و آوازه‌ها تبدیل نکنیم، در عمق جان خود، تلخ خواهیم شد و ما می‌دانیم که تلخی، ریشه بیماری بزرگتر و خطرناک‌تر به نام بی‌ایمانی است (عبرانیان ۱۲: ۱۵) «و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود و ریشه مرارت نمو کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند»

نویسنده به عبرانیان در این آیه؛ به شدت ایمانداران را آگاه و به ایشان، هشدار می‌دهد که مبادا ریشه‌های تلخی در زندگی آنها به وجود بیاید که آنها نه تنها به فردی که حامل ریشه‌ها است، آسیب می‌رساند، بلکه بسیاری از دیگران را نیز آلوده می‌کنند! شیطان همواره تجربیات تلخ ما را به ما یادآوری می‌کند تا بلکه ما را نسبت به خدا و قومش تلخکام سازد. اگر او موفق شود که ذهن ما را با تلخی تجربیات مان آلوده سازد، در آن صورت موفق شده است که ما را با بی‌ایمانی آلوده کند. زیرا بی‌ایمانی، ناتوانی شخص برای اطمینان و اعتماد به خدا در تمامی لحظات و حوادث زندگی است. وقتی که ما به تجربیات خود نگاه می‌کنیم و عدالت آنها را زیر سوال می‌بریم یا اینکه به دنبال دلایل و توضیحاتی برای ذهن محدود و متناهی خود می‌گردیم تا در واقع آنها را توجیه کنیم، به طور اجتناب ناپذیری وارد دام دشمن می‌شویم. او تنها یک هدف دارد و آن هدف این است که با کاشتن بذر شک و تردید و تلخکامی، ما را از خداوند دور کند و چنین چیزی نهایتاً منجر به این می‌شود که خداوند را زیر سوال برده و علیه رای اراده او سرکشی کنیم و تنها راه پیشگیری و درمان این حالت بالقوه، مرگبار این است؛ که تجربیات خود را در قالب سروده‌ها و آهنگ‌ها تدوین کنیم. ما باید به معنای واقعی کلمه، تجارب گذشته خود را برتافته و آنها را در

قالب سروده‌های ستایش و شکرگزاری، بسراییم و به خداوند تقدیم کنیم، به این ترتیب نیش و تلخی تجربیات گذشته را از روح خود زدوده و علاوه بر این، آنها را به عنوان شواهدی از اعتماد کامل و وابستگی بی قید و شرط خود در تمامی شرایط به خداوند، بر صورت دشمن خواهیم کویید.

نکته سوم: «آنچه که پسران قورح در زندگی خود تجربه کردند، نه تنها برای روح القدس ارزشمند بودند، بلکه هنگامی که ایشان تجربیات خود را در قالب سروده‌ها و از طریق واژه‌های بشری، اعلام کردند تبدیل به کلام خدا شد»

(مزامیر ۴۲ تا ۴۹ و نیز مزامیر ۸۴ تا ۸۷ به استثنای مزمور ۸۶ سروده‌هایی هستند که پسران قورح در صحنهای خانه خداوند و یا در مکانهای دیگری که در زمان تألیف این مزامیر آنجا بودند، خواندند).

مزامیر، نه تنها سروده‌های آنها بودند بلکه به کلام واقعی خداوند نیز تبدیل شدند. ما به عنوان مسیحیانی که به کتاب مقدس اعتقاد داریم قویحا بر این باور هستیم که تمامی کلمات کتاب مقدس از پیدایش تا مکاشفه تماماً الهام و کلام خداست و توسط افرادی که تحت نفوذ روح القدس بودند، از طرف خدا نوشته شده است (دوم پطرس ۱: ۲۱) «زیرا که نبوت به اراده انسان، هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده از جانب خدا سخن گفتند»

در اینجا، یک راز و پیوندی جدایی ناپذیر میان خدا و انسان وجود دارد؛ انسان تجربه می‌کند، در حالی که خدا آن را بیان می‌کند! به این معنی که انسان وارد تجربیات شده و خدا آنها را به کلمات، افکار و آموزه خود تبدیل می‌کند.

پسران قورح در مورد زندگی، گذشته، خواسته، آرزوها، دردها، ترس، اضطراب، دلتنگی و بسیاری از احساسات و تجربیاتی که آنها به عنوان یک خانواده در طول نسل‌های مختلف زندگی خود تجربه کرده بودند صحبت کردند. هنگامی که آنها، این عبارات را عنوان می‌کردند، روح‌القدس نیز الهام‌بخش آنها شده و کلام آنها را تبدیل به کلام خود کرد، تا نوشته شده و برای همیشه حفظ شوند. اینکه تجربیات بشر تبدیل به کلام خدا بشوند یک حقیقت بسیار باشکوه است! چنین به نظر می‌رسد که خداوند در کلمات پسران قورح دمیده و آنها را که اختراع انسانی بودند برافراشته و به کلمات آسمانی و الهی تبدیل کرده است. این موضوع برای من بسیار اسرارآمیز و غیر عادی است و به همین دلیل همواره از رفعت و رحمت خداوند در شگفت هستم! زیرا وی فریادها و دردهای بشر را گرفته و آنها را کلام خود ساخته، این موضوع حقیقتاً فراتر از درک ماست، اما آنچه که واقعاً جای شگفتی دارد این است؛ اگر تجربیات انسانها وجود نداشت کلام خدایی هم

در کار نبود، هرچند این گفته، ممکن است از منطق به دور و حتی آزار دهنده باشد، اما لطفاً توجه! داشته باشید که تمامی کلام خدا از پیدایش تا مکاشفه در واقع تجربیاتی است که بشر بر روی این کره خاکی با خدا داشته است، بشر هزاران سال است که بر روی این زمین زیست می کند و در طی تاریخ از قلمرو ناشناخته عبور کرده و در آن سفر کرده است و خدا تجربیات او را در قالب کلمات خود به بشر عرضه می کند. به همین خاطر است که کتاب مقدس بسیار جذاب بوده و کاملاً متناسب با زندگی ما می باشد - صرف نظر از اینکه در چه زمانی خوانده شود. کلام خدا یک مجموعه نامحدود از عبارات مدون است، زیرا هم تجربیات انسان و هم خدا هر دو نامتناهی هستند. تا زمانی که بشر بر روی این کره خاکی زندگی می کند، خدا حرفی برای گفتن دارد، کلامی می بایست گفته می شد و ذات و ماهیت این کلام در کتاب مقدس ثبت شده است.

آیا این بدین معنی است؛ که تجربیات هر فردی کلام خدا خواهد بود؟! پاسخ منفی است. منظور من این است که خدا تجربیات "چندین زن و مرد را انتخاب می کند و آن را در قالب نوشتاری" به ما عرضه می دارد تا مشترک بودن تجربیات انسانی را به ما نشان بدهد و جایگاه، ماهیت و ذات ما را به ما بشناساند و هدف خود را نیز در پَسای آنها آشکار کند. نیازی

نیست که به دنبال خانواده دیگری مانند خاندان قورح بگردیم و تجربیات آنها را به کلام خدا اضافه کنیم اما زمانی به مشترک بودن تجربیات می‌نگریم، متوجه می‌شویم! که همان نتایج و درس‌هایی را که از حیات پسران قورح گرفتیم در مورد خانواده‌های دیگری که از سرنوشت مشابهی برخوردار هستند، نیز صادق است.

آنچه که در مورد پسران قورح، جای شگفتی و تعجب دارد این است که خدا تصمیم گرفت که آنها را الهام بخشد تا تجربیات خود را در قالب سرود و آواز درآورده و آنها را بسرایند و هنگامی که ایشان سروده‌های خود را اجرا می‌کردند، روح‌القدس آنها را به عنوان کلمات خداوند برگرفته و برای نسل آینده که تجربه‌های بسیار متنوع‌تر ولی در عین حال از بسیاری جهات مشابه تجربیات آنها در زندگی خواهند داشت ثبت و ضبط کرد. آنچه که صرفاً یک سرود بود در دستان روح‌القدس به کلام خدا تبدیل شد! این مزامیر بسیار زیبا هستند! ازیراک، برخی از معروف‌ترین بخش‌های کلام خدا در لابه لای سخنان پسران قورح به چشم می‌خورند!! چه اصلی از این حقیقت در زندگی ما نیز می‌تواند اعمال شود؟ راز و رمز تمامی این قضایا این است؛ هنگامی که از تجربیات فراوان و متنوع زندگی عبور می‌کنیم نباید تصور کنیم که این تجربیات صرفاً دردناک، بی‌معنی و حتی بی‌رحمانه

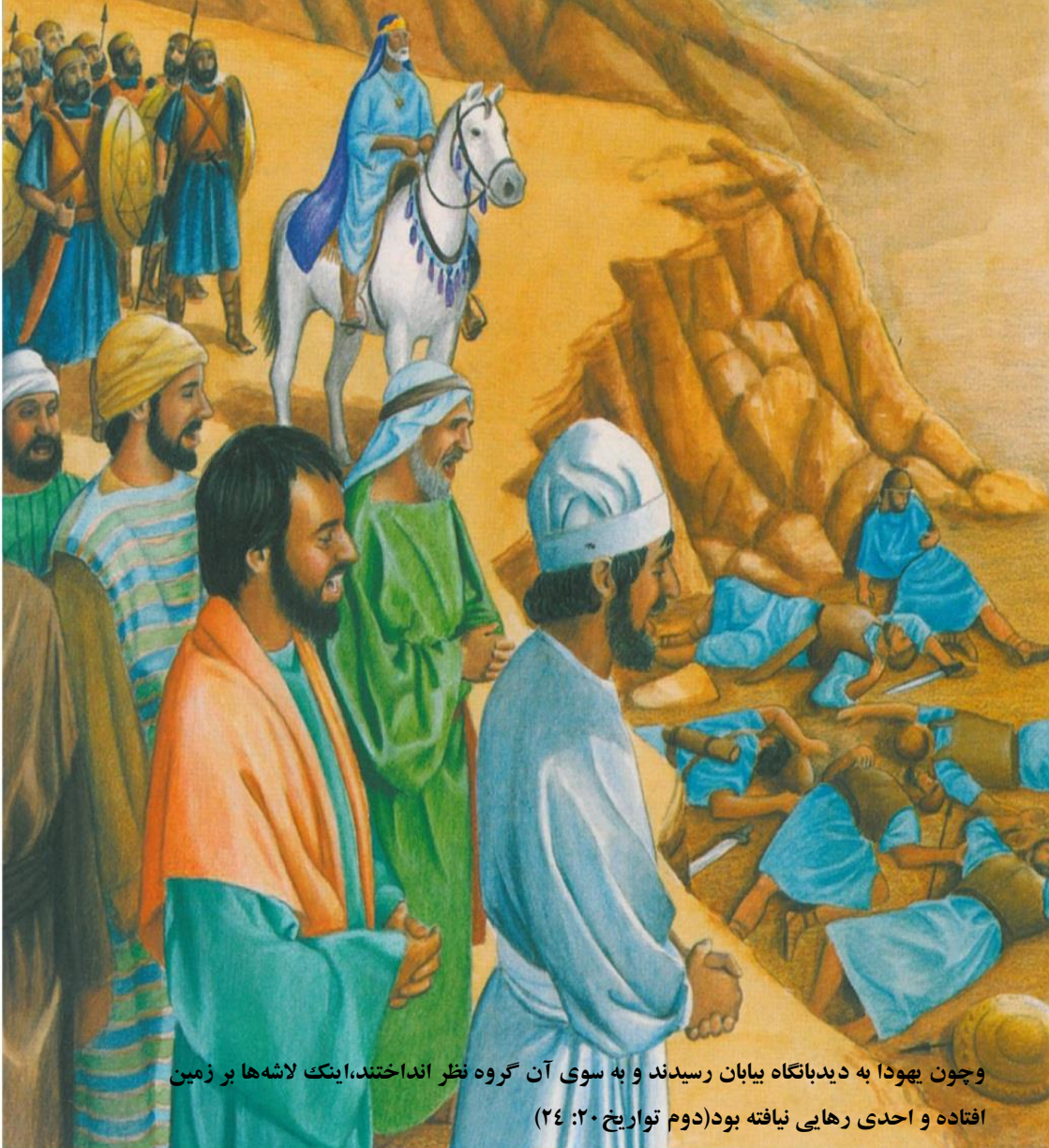
هستند، چرا که روح القدس تمامی حوادث و اتفاقات زندگی ما را به نظم می‌چیند و نه شریرا! او در مسیرها ما را هدایت می‌کند و نوع و گستره هر تجربه‌ای را که برای ما ضروری است مشخص می‌کند. هنگامی که این تجربیات را در قالب سروده‌های شکرگزاری، ستایش و پرستش به خدا، تقدیم می‌کنیم روح القدس آنها را تأیید و تدهین کرده و بدین وسیله آنها را ثبت و ضبط می‌کند و در نتیجه آنها را هم برای ما مفید می‌گرداند و هم برای افرادی که در موقعیت مشابه ما هستند و از آنجایی که ذات بشری همه مشابه یکدیگر و ذات قدوس خدا تنها مختص به اوست لذا، خوشبختانه یا متأسفانه روح القدس نیاز به این ندارد که هر کدام از تجربه‌های ما را گرفته و آنها را به حجم کتاب مقدس اضافه کند بلکه، متون معتبر کتاب مقدس، از قبل، تألیف و تکمیل شده است.

اما با این حال روح القدس هنوز هم از تجربیات با ارزش فرزندان خدا، استفاده کرده و آنها را با حقیقت موجود در کلام خدا تأیید می‌کند و به عنوان کلیدهای بنا کننده در دسترس عموم قرار می‌دهد، البته این موضوع در زمانی مسیر خواهد بود؛ که ما از اهمیت تجربیاتمان به آگاهی رسیده و آنها را به عنوان قربانی به خداوند تقدیم کنیم. اهمیت پرستش پسران قورح نیز بر همین اصل استوار است! ایشان، آگاهانه تصمیم گرفتند که تجربیات

خود را در قالب سروده‌ها با قوم خدا در میان بگذارند، از این رو، روح‌القدس در کلمات آنها دمیده و آنها را به کلام الهام شده خدا تبدیل کرد. ایشان، در حضور خدا ایستادند و در حالی که مسئولیت سروده‌ها و پرستش در صحنهای خانه خداوند به آنان بود، سروده‌هایشان را به خدا تقدیم کردند. در اهمیت این موضوع انتخاب بنی‌قورح توسط داوود بر اساس شانس نبود، زیرا ایشان، حرفهای زیادی برای گفتن داشتند و نکاتی را در گذر از تجربیات آموخته بودند که باید برای قوم بازگو می‌کردند. آنها داستانهایی برای گفتن و حامل احساسات، دردها، زخمها و تجربیاتی بودند که باید سرباز کرده و عیان می‌شدند، آنها تجربیات زیبای دیگری نیز داشتند. تجربیات بشری که کلام من قادر نیست، ماهیت و ذات آنها را در بر بگیرد. داوود، این احساس را شناخت و می‌دانست که این مردان بیش از همه واجد شرایط بودند. زیرا تجربیاتشان از همه افراد بیشتر بود. عیسی از ما می‌خواهد که مانند پسران قورح باشیم و احساسات خود را نه در قالب غرغر و شکایت بلکه در قالب سروده‌ها بیان کنیم. اینها ماهیت و ذات سروده‌های پسران قورح بودند. بیاید ما نیز تجربیات خود را ارج نهاده و آنها را به عنوان جام‌های هدیه به خدا تقدیم کنیم و اجازه دهیم که روح‌القدس بر این تجربیات دمیده و آنها را در قالب درس‌ها و سخنان تألیف شده خود

گردآوری کند. درسها و عباراتی که با کلام مدون خداوند در توازن بوده و توسط همان کلام به تأیید می‌رسند، آن زمان است که به عنوان منبعی از مکاشفه، باعث بنا، دلگرمی و تشویق سایرین می‌شوند.

«خداوند را حمد گوئید زیرا که رحمت او تا به ابد الابد است»



و چون یهودا به دیدبانگاه بیابان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک لاشه‌ها بر زمین

افتاده و احدی رهایی نیافته بود (دوم تواریخ ۲۰: ۲۴)